



## فصلی در گل سرخ

اسماعیل خوشی - جون نالا - ح. س. روجا  
هدایت متین دفتری - سیمین بهبهانی -  
سیمون دوبووار - عبدالله مهتدی - عاطفه  
گرگین - گارسیا لورکا - میرزا آقا عسکری  
مجید شریف - نسیم خاکسار - ناظم حکمت  
نعمت آزر - و.....

# فصلی در گل سرخ

۱۱

دوره جدید - جلد ۴

بهار ۱۳۳۶

سردبیر      عاطفه گرگین

فهرست

شماره صفحه	نویسنده - مترجم	عنوان مطالب
۴	فصلی در گلسرخ	یادداشتی برای شما تبدیل روابط پنهانی
۵	عاطفه گرگین	به روابط علنی!
۱۳	عاطفه گرگین	مصاحبه با هدایت‌متین دفتری
۲۹	عاطفه گرگین	مصاحبه با عبدالله مهتدی
	سیمون دوبووار	تولد عصر جدید
۴۶	(نا صریحا کدا من)	
۵۳	ح.س. روجا	با کشورم چه رفته است
۵۹	نسیم خاکسار	سوگواران
۷۶	گارسیا لورکا	تخیل، الهام، گریز
۸۳	مجید شریف	"دن کیسوت، دیوانه فرزانه"
۹۳	جون نالا (فرهنگ)	فعال، وفادار، اما محروم از رهبری
۱۰۰	سیمین بهبهانی	کولی‌واره (۱)
۱۰۱	اسماعیل خویی	غزلواره
۱۰۳	اسماعیل خویی	دل‌م‌چون شب
۱۰۴	م.آ.زرم	درگذارد فصل
۱۰۵	میرزا آقا عسکری	در خموشستان
	ناظم حکمت	میلاد دودکش آهنگر خانه
۱۰۸	(تورج اتابکی)	
۱۱۰	عاطفه گرگین	به زیر باران تازه بیایید
۱۱۱	عاطفه گرگین	زمین سبز
	اسرائیل شهاک	چرا اسرائیل از خمینی
۱۱۳	(ح.ن)	پشتیبانی می‌کند؟
۱۲۰	مهشید	حقوق بشر و مدعیان آن

## یادداشتی برای شما

به ما گفته بودند  
آن کلام مقدس را با شما خواهم آموخت  
لیکن بیخاطر آن  
عقوبتی جانفرسای را تحمل بایدتان کرد  
مصیبت دشوار را  
چندان تا بآوردیم آری  
که کلام مقدسمان باری  
از خاطر گریخت .

تن به این کا بوس با ییدسپرد؟ از نظر این قلم نه . نه سپرده و  
نه خواهیم سپرد . هر چند که شرایط و فشارها کم برای این شرایط انسان  
را حتی دچار فشارهای استثنائی در شرایط استثنائی می‌کنند ،  
ولی با زمی یستیم نه استثنائا "بل بخاطر تعهدی مردمی که بردوشان  
داریم . مؤذنه سرور آمیزی را با شغف برایتان داریم - که مردمان  
نه چندان دور ، آغا زگرند ، و ما نیز خیلی دور - نه قلبا - از آنان  
به همان روی که تا دیروز وفا دار به آرمان آنان و بخاطر حفظ آن  
کلام مقدس ایستاده ایم تا فردا و فرداهای بسیار دیگر تا آنجا که  
رگهایمان از جریان باز ایستد ، به خیزش انقلابی ادامه می‌دهیم ،  
همچون انسانهای آگاه که تن به نظایمهای خود کامه و دروغ -  
نمی‌دهند .

فصلی درگلسرخ ۱۱ را پیش روی دا رید با خیلی تاخیر، سرمقاله قبل از سال ۱۳۶۶ نوشته شده بود و مطالب دیگر نیز جملگی آماده چاپ بودند. مانده بودیم برای مصاحبه ها که بتازگی به پایان رسیده - در حدود سه هفته پیش - چرا که مصاحبه کننده در صحنه حاضر بود! ولی مصاحبه شوندهگان در سفرهای گوناگون و خلاصه تا به امروز!

و اما یاران عزیز، فصلی درگلسرخ، نامه های پرلطف و محبت شما با پیاپیا مهاورهنمودها و مهر سا زنده و ادا مدهنده تان مرتب به دستم می رسد، هم چنان یاریمان کنید که بدون کلام و یاری شما، کلامی برای سرودن و قلمی برای نوشتن و قلبی برای دوست داشتن ندا ریم.

به نشریه کمک کنید - کمک فکری و کمک مالی - چرا که بدون کمک مالی شما انتشار نشریه تقریباً غیر ممکن است. بهای فروش نشریه را برایمان زودتر بفرستید و خلاصه، تنها یمان نگذارید.

با محبت به شما

نشریه ۶ فصلی درگلسرخ ۲۵ خرداد ۱۳۶۶

## تبدیل روابط پنهانی به روابط علنی

عاطفه گرگین

تا دوسه روز دیگر سال ۱۳۶۵ پایان خواهد رسید و سال تعیین سرنوشت جنگ نیز به اتمام می‌رسد، بدون آنکه چیزی در این میان تعیین شده باشد. به گمان، مقامات تهران وقتی شعاریکسره کردن جنگ را به میان آوردند پشتشان از یک طرف، زیادترا از آنچه که در محاسبه امروزشان آمده، به روابطشان با آمریکا و اسرائیل گرم بوده، و از طرف دیگر فکر می‌کردند با گسیل اجباری هر چه بیشتر نیروی انسانی خواهند توانست راه بجائی ببرند، ولی اعلام سال ۱۳۶۵، به عنوان سال تعیین سرنوشت جنگ همان گونه که شاهدیم به گسل نشست. قدرت تهران با عوامل بیگانه به زد و بند پرداخت، با احضار مسئولین نظام و وظیفه و جلب کودکان دانش آموز، کارمندان، دانشجویان به بسیج جنگی وسیعی دست زد، آموزش نظامی زنان را بقصد اعزام آنان به جبهه‌ها تشکیل داد، فشار و در تنگنا قرار دادن تمامی شئون زندگی اجتماعی مردم، مانع در روز افزون شدن دستگیریها، اعدامها، شکنجه‌ها، خصوصاً بی‌حرمتی به زنان و زحمه تراشیدن موی آنان در ملا عام، تشکیل اردوگاههای "تربیتی" برای زنانی که "رعایت کامل حجاب" را نمی‌کنند، تحقیر هر چه بیشتر زنان از طریق تحمیل معاینه‌های اجباری برای صدور کارت سهمیه شیر خشک نوزادان، گسترش و شدت یافت خودکشی، فقر، گرسنگی، فحشاء، بی‌خانمانی، تفتیش عقاید و جاسوسی و فسادهای اخلاقی دیگر، تحت عناوین و بهانه‌های گوناگون، در صحنه اجتماعی به شکل هر چه زشت‌تر و هراسناک‌تر به سطح جامعه کشیده شد و به عمل نشست، تمامی نایبسا مانیها و در بدریهای مردم میهنمان را در زیر پوشش جنگ قرار دادند. اینک دیگر تنها افراد نظامی و غیر نظامی که به جبهه‌ها گسیل می‌شوند قربانیان بلا و اسطه این جنگ و حملات و تهاجمات ناشی از آن نیستند، مردم عادی در خانه‌هایشان، کودکان شیرخواره در گهواره‌ها ایشان

در هر چه رگوشه ایران قربانان این جنگند. هواپیماها هر جا را خواهند بستند بمباران می‌کنند و موشکها به هر جا که ششلیک می‌شود. دیگر هدفها نه هدفهای نظامی است و نه هدفهای صنعتی، هدف آوارگی و کشتار مردم است تا بی‌گناهان بستوه آیند. شاید بدین شکل فرجی پیش آید، ولی هر دو حاکمیت متخاصم خوب می‌دانند که تنها اگر ارسال سلاحها به میدانهای جنگ قطع شود جنگ سریعاً و اجباراً زاده خواهد شد. چرا که نه تا کتیک ضامنسانی گسیل مردم به جبهه‌ها توانست شماری دلخواه برای رژیم جمهوری اسلامی ایران داشته باشد و نه سیاست بمباران شهرها توسط جمهوری عراق. و این جنگ که در همان روزهای اول برای این گمان می‌رفت که چندان نخواهد پایید با دخالت غیر مستقیم دولت آمریکا لیستی در اوایل جنگ با هدف تخریب اقتصاد کشور ایران با طرهرچه بیشتر و بسته نمودن آن به خود، آتش بیار معرکه شدند چرا که آمریکا با خطر اهمیت استراتژیک کشور ایران در منطقه خاورمیانه، از میهن ما چشم بردار نسیوده و نخواهد بود. خلیج فارس برای آمریکا و دنیای غرب منطقه‌ای حیاتی بحساب می‌آید و گذشت آزمایش‌های حیاتی کار دولت آمریکا لیستی نیست. تبدیل روابط پنهانی به روابط علنی ایران و آمریکا و های وهوی وسائل ارتباط جمعی آمریکا و سنای آن کشور و اظهار تعجب بعضی از دول دیگر در این خصوص نیز، بیشتر به شعبده بازی شبیه است تا یک رفتار و گفتار سیاسی. گوئی در این هفت سال از گذشت جنگ ایران و عراق هیچیک از کشورها بطور مخفی نه به ایران و نه به عراق سلاح نفروخته و یا ارسال نداشته‌اند. اسرائیل ملیچک آمریکا در خاورمیانه اولین دوا این کشور در ارتباط غیر علنی برای ارسال سلاحهای آمریکائی با واسطه و بی واسطه از قاصی نقاط جهان طی این هفت سال جنگ به ایران بوده و در تبدیل روابط پنهانی به روابط علنی ایران و آمریکا همچنان اسرائیل با زیگراصلی صحنه است و به حتم و یقین ارسال سلاحهای آمریکائی توسط اسرائیل به ایران صورت پذیرفته است. در اینجا بدنیست بدانیم اسرائیل در ماههای اوت و سپتامبر ۸۵ حدود ۴۰۰ میلیون دلار لوازم دیدکی،

تانک و هواپیما به ایران فروخته است. برخی از رسانه‌های جمعی نیز بر این اعتقادند که: دو ماه بعد از آغاز جنگ ایران و عراق در حالی که هنوز گروگان‌های آمریکائی در ایران بودند، اسرائیل اسلحه و لوازم‌پدکی به ایران فروخته است.

دلیل کمک اسرائیل با حمایت آمریکا به ایران هر اس‌اسرائیل از نفوذ عراق بر دنیای عرب است. چرا که ارتش عراق، بعد از مصر، قوی‌ترین ارتش عربی است؛ یکی از دلایل دشمنی عمده اسرائیل با عراق بخاطر شرکت عراق در سه جنگ علیه آنها بوده است. بنا به روایتی "تلاش اسرائیل برای تضعیف عراق قبل از سال ۱۹۵۸ و از زمان روی کار آمدن قاسم شروع شده است، در طی سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۵ اسرائیل از جنبش‌کردهای تحت رهبری خانواده‌ها با رزانی علیه دولت مرکزی عراق حمایت جدی کرده است. درگیری عراق با کردهای شمال بر سطح مشارکت عراق در جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل اثر محسوس گذاشت و آنرا به میزان قابل توجهی محدود نموده بود و علاوه بر این شورش‌کردهای عراق هر سال حدود چهار میلیون دلار برای آن کشور هزینه داشت. "در طی ده سال مرتباً ۸۰ هزار سرباز عراقی درگیر جنگ بودند که جمعاً ۱۶۰۰۰ تلفات ببار آورد." اسرائیل برای از بین بردن توان عراق در منطقه خاور میانه به هر شیوه‌ای ممکن اقدام نمود. چرا که عراق هیچ یک از آتش‌بس‌های اعلام‌شده بین اعراب و اسرائیل را نپذیرفته و تاکنون یکی از همراهان جنبش مردم فلسطین است و هم‌اکنون نیز تعداد زیادی از اردوگاه‌های فلسطینی تحت حمایت دولت عراق در این کشور برقرار است. رئیس‌اطلاعات نظامی اسرائیل چند ماه پیش اظهار می‌دارد که "پیروزی عراق در این جنگ برای ما کاملاً بوس است" (۱)، تحلیل‌گرانی که سیاست‌های استراتژیک اسرائیل را مورد نظر و توجه قرار داده‌اند بر این باورند که "اسرائیل ممکن است برنا مه‌دراز مدتی برای عراق در جهت تحلیل آن داشته باشد بدین صورت که ترکیه کردستان را اشغال کند، ایران مناطقی شیعه‌نشین جنوب را و سوریه مناطقی غربی عراق را بخود جذب نماید (۲) "اخیراً مقامات دولت



ترکیه مطالبی در زمینه اشغال منطقه کردستان عراق تا مراکز نفتی کرکوک و موصل، در صورت سقوط بغداد، اظهار داشتند. این سخنان وقتی معنا و مفهوم جدی تری پیدا می کنند که دانسته شود اولین قرار داد اکتشاف و استخراج نفت در کرکوک و موصل بین شرکت نفت انگلیس و دولت ترکیه امضاء شده است (۳) " بهر رو دان زدن به جنگ ایران و عراق از ابتدا و شعله ورنگه داشتن آن اساساً در جهت منافع امپریالیسم در منطقه بوده و هست. سیاست تعرضی امپریالیسم آمریکا نسبت به قیام در منطقه و سرکوب جزء به جزء انقلاب در منطقه محرک و تشویق کننده ی جنگ بود. امپریالیسم آمریکا برای سرکوب انقلاب فلسطین و جنبش ترقیخواهانهای لبنان احتیاج به تجزیه ی نیروهای اعراب داشت. از این جهت با اصرار در ادامه این جنگ از طرف حاکمیت تهران بیشترین خدمت به امپریالیسم آمریکا در این رابطه صورت پذیرفته است. جنگ ایران و عراق در صفوف اعراب تفرقه ایجاد نمود و بمشابه یک مسئله ی مبرم سیاستهای مختلفی را پیش آورد. از این جهت اسرائیل فرصت یافت تا با فراغ البال انقلاب فلسطین را سرکوب کند. در این رابطه فقط جمهوری اسلامی با اسرائیل همسو بود بلکه حافظ اسد نیز در سرکوب فلسطینیها نقش بسیار برجسته ای داشت، و این نقش برجسته و خائنه حافظ اسد در مورد فلسطین در همین اواخر به اوج خود رسید تا جایی که با دسیسه بانوبی بیری به محاصره اردوگاههای آوارگان فلسطینی اقدام نمودند و از رسیدن غذا به این آوارگان جلوگیری کردند و آوارگان به خوردن گوشت سگ و گربه و موش و مردگان اقدام ورزیدند...

حالا دیگر برای دانستن اینکه سیا، ساوا و موساد چه نقشه هایی در سر می پروراندند که یکباره به افشای ملاقاتهای مک فارلن و حکام تهران دست می زنند، دانستنش با کمی اندیشه زیاد مشکل به نظر نمی رسد. گمان می رود ریگان برای تصمیم می اندیشد تا بر مسند حکومت تکیه داران و وضع را در خاور میانه بنفع خود به بیان رساند. لازم به ذکر نیست که آمریکا و اسرائیل و تنی چند از کشورهای دیگر طرفداران گرایش به ایران در این جنگند. جیم رایت رئیس گنگره

آمریکا می‌گوید: اسپانیا، فرانسه، آلمان فدرال، پرتغال، اتریش، انگلستان، سوئیس، ایتالیا، بلژیک، پاکستان، کره، جنوبی، فیلیپین، که باید سوئد را نیز به آن اضافه کرد، گام به گام با سیاست آمریکا در فروش اسلحه به ایران همدست بوده‌اند. وال-استریت جورنال می‌نویسد: "... کسانی که اکنون ما را مورد سؤال قرار می‌دهند حق دارند، ولی بجای انتقاد صرف از عملکرد ما، آنها باید به این کشور توضیح بدهند، که با توجه به منافع، موفقیتها و خطرها، آنها به چه شیوه متفاوتی دست می‌زدند و چگونه عمل می‌کردند باید به ما بگویند انواع علائم گشایشی را که ما مشاهده و دریافت کردیم، چگونه و چرا نا دیده می‌گرفتند. باید به ما بگویند با چه شیوه‌یی ما موریت بسیار حساسی را حفظ می‌نمودند و بالاخره باید به ما بگویند در شرایطی که ثبات آ آینده این منطقه حیات می‌مکن است وابسته به درآمد در شرف تکوین در ایران امروز باشد، چگونه منافع حیات می‌تضمین می‌کردند."

آمریکائیان خود واقعیتها را از همه دیگر سینه چاکا نشان راحت‌تر بیان می‌دارند. اصل موضوع تضمین حفظ منافع است. این تضمین به هر شکلی با دید صورت پذیرد. از آغاز این جنگ هفت ساله هر روزه سلاحهای جنگی و محمولات نظامی را به دو کشور درگیر واریز کرده اند ولی در تبلیغات روزمره مخالفت خود را با تداوم این جنگ ابراز نموده اند و چنین جلوه می‌دهند که همه "همت" آنان در جهت صلح و کمک به پایان بخشیدن به این جنگ است، حفظ منافع آمریکا در خاور میانه نه کلیدهما ن کیک است که به ایران برده شد. این کیک در خاور میانه هم شیرین است و هم خوردنی. با تمام بلاهایی که بسرش آورده‌اند. هزارویک انگشت در آن فرو برده‌اند، کج و کوله اش کرده‌اند، اما همچنان محبوب و شیرین برای آمریکا باقی مانده است و تا تمام این کیک را نبلعند آسوده نخواهند نشست اما این بار بلعیدن تمام و کمال این کیک شیرین باسانی صورت نخواهد پذیرفت. درست است که مردم ایران از رژیم جمهوری اسلامی ایران، رژیم جنگ، بی‌خانمانی، کشتار و هزارویک بلای دیگری به

تنگ آمده اند و دنبال فرجی می‌گردند، اما به حتم و یقین این فرج را از دست آمریکا و عوام مل و مزدوران نش پذیرا نخواهند بود. اگر آمریکا و اسرائیل و عوام ملشان توانسته بودند خلق ویتنام را ببلعند در مورد ایران نیز تردید جایز بود، اگر مردم فلسطین و لبنان به نفع امپریالیست‌ها از صحنه مبارزه و نبرد کناره‌گیری کنند در مورد مردم ایران نیز جای تردید وجود دارد. اگر مردم نیکا را گوئه و... تن به خواری تسلط جهان نخواهد داد. مردمان نیز شک باید کرد. ریگان در شرایطی خواب‌ثبات درخا و رمیان را به نفع خود می‌بیند که زمین لرزه همچنان این بخش از منطقه در جغرافیای دنیا را می‌لرزاند. و این زمین لرزه به هیچ روی به نفع آمریکا زلزلش بازنخواهد ایستاد. و این خواب‌شیرین آقای ریگان را انقلابیون منطقه منجمله انقلابیون ایران در حد همان خواب و تنها یک خواب برایش باقی خواهند گذاشت.

اما افشای روابط پنهانی به روابط علنی آمریکا با ایران و یا به عبارتی ماجرای "ایران گیت" تنها یک اهمیت در برداشت و آن افشای ارسال ۳۰ میلیون دلار سود فروش سلاح‌های آمریکایی از طرف اسرائیل به ایران به ضد انقلابیون نیکا را گوئه بود، و این انتقال در زمانی که کنگره آمریکا هرگونه کمک به شورشیان را ممنوع کرده بود صورت پذیرفت. کرشمه‌های که افراد حاکمیت آمریکا برای اثبات بی‌خبری از واریز پول‌ها به حساب ضد انقلابیون نیکا را گوئه می‌آیند در حد همان کرشمه‌های امپریالیستی باقی خواهند ماند و نه تنها هیچ یک از دولت‌ها، چه هم‌پیمانان آنان و چه غیر هم‌پیمانان بل مردم غیر دست‌اندرکار و غیر سیاسی جهان نیز اینگونه کرشمه‌های ماریجی را باور نخواهند داشت.

ولی سرنوشت این جنگ بکجا خواهد کشید؟ هر چند که تا کنون در طی این هفت سال جنگ هرگونه تحلیلی از طرف آگاهان بین‌المللی موفق به اثبات نشده است. ولی به هر رو گویا حوادث از اتفاق‌هایی جدی در منطقه خبر می‌دهند. چرا؟ زیرا همانگونه که اشاره رفت، ۷ سال است که جنگ ارتجاعی ایران و عراق با دخالت غیر مستقیم

مخالف امپریالیستی آغاز شد و سیاست ارسال و گسترش منطقه‌ای انقلاب اسلامی سبب شد تا در اوایل قیام رژیم جمهوری اسلامی خرابکاری به خاک عراق بفرستند تا به توطئه و خرابکاری علیه رژیم عراق مبادرت ورزند، عراق نیز که سالیان درازی سودای حمله به خاک ایران را در سر می‌پروراندا ز وضعیت به هم ریخته و اوضاع بحرانی ایران و سقوط نظام شاهنشاهی استفا ده کرد و بفکر جانشینی قدرت شاه در منطقه افتاد و تعرض به خاک ایران را آغاز نمود تا موقعیتی که در اوایل سالهای ۱۹۷۰ در این منطقه متعلق به شاه ایران بود را از آن خود کنند. ولی در این محاسبه سخت بازنده شد، چرا که نه تنها به خواست خود نرسید بل همچنان درگیر جنگ باقی ماند درگیری که در این مرحله خواهان آن نیست ولی دیگر به اختیاری نیست تا بتواند آن خاتمه دهد. تخیلات شیرین قدرت طلسمی او در منطقه نیز به کابوس تلخی برای حاکمین عراق تبدیل گردید، کابوسی که هم در بیداری و هم در خواب از سرشان دست بردار نیست و دیگر در این مرحله قریب ده‌ای صلح طلسمی آنان بجای نرسیده و نه خواهی رسید. صلح پیشنهادی عراق، صلح دلخواه‌ها است و طبق دلخواه نمی‌توان به جنگ خاتمه داد. تصمیم یکطرفه خاتمه جنگ، تصمیم دولت عراق است ولی این خواست با برجا بودن خمینی در ایران و صدام حسین در عراق تقریباً غیر ممکن بنظر می‌رسد و بی شک تغییر و تحولات آتی تحت تاثیر عوامل داخلی و خارجی دیگر نخواهند گذاشت این جنگ مجدداً برای چندین سال دیگر به گل بنشیند و دوباره سر برآورد، توپهایی که شلیک شده، بمب‌هایی که فروریخته موشک‌هایی که پرتاب شده و انسان‌هایی که در مردابها رویهم‌انباشته گشته‌اند، گویای این واقعیت است که این جنگ نه در مدتی طولانی چون گذشته بل در مدتی کوتاه و خیلی کوتاه تر از آنچه که تا کنون پشت سر آنها ده‌پایان خواهی رسید. تنها برای این پایان دوره با زاست: نابودی و یا برکناری یکی از دو حاکمیت تهسران یا بغداد، خمینی یا صدام.

منابع :

- ۱- نهضت آزادی ایران - نقش اسرائیل در جنگ ایران و عراق . بهمن ماه ۱۳۶۵ .
- ۲- روزنامه لوموند ۱۸ نوامبر ۱۹۸۶- مجله تایم، دسامبر ۱۹۸۶ .
- ۳- سخنرانی عاطفه گرگین . دانشگاه هانور آلمان خرداد ۱۳۶۳ .

www.iran-archive.com

## مصاحبه با هدایت‌متین دفتری

عاطفه گرگین - آقای متین دفتری با سیاست‌ها و با بابت قبول این گفتگو، لطفاً بگوئید وضعیت کنونی جنبش ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ همانگونه که می‌دانید در ایران تحولاتی اساسی در شرف تکوین است، آیا این تحولات منجر به قیام مردمی خواهد شد؟ متین دفتری - اگر مقصود شما از تحولات اساسی این است که جنبش روبه گسترش می‌یابد. بلکه همین گونه است که می‌گوئید، من با شما موافقم. البته بدیهی است که این گسترده‌گی حاصل مستقیم تداوم مقاومت سازمان یافته‌ای است که وجود دارد. تداومی که نهایت آن جز قیام عمومی برای براندازی رژیم خونخوار و بنیادگسرای ولایت فقیه یا ولایت فقها، نمی‌تواند باشد. تحلیل شورای ملی مقاومت هم که ناشی از بحثها و بررسی‌های جمعی و طولانی درون شورا است این نتیجه را به دست می‌دهد. ممکن است بفرمائید هیچ نظری صدرصد نیست. قبول داریم، کسانی که اندیشه دمکراتیک دارند و به دمکراسی می‌اندیشند، جا برای تحلیل‌های گوناگون باقی می‌گذارد. علم‌هم‌به‌ما حکم می‌کند که در مسائل سیاسی - اجتماعی، هیچ کمالی وجود ندارد. هدف انقلاب شکوهمندی است که میراث یک قرن مبارزه است، آزادی و استقلال ایران و استقرار حاکمیت مردم و دمکراسی و عدالت اجتماعی خواست‌های اصلی است، این خواسته‌ها راه و جا برای نوسانهای ضد انقلابی و ضد مردمی باقی نمی‌گذارند. ما که مطمئن شده‌ایم در فقط از مسیر براندازی خمینی و رژیم ولایت فقیه و دوا می‌شود، این درد تنها با براندازی حاکمیت فقیه و برقراری حاکمیت مردم میسر است. چون عقل داریم، تدبیر داریم و توان جستجو داریم، باید تمام کوشش خود را برای سرنگونی رژیم بکار ببندیم تا زمین را برای یک قیام مردمی آماده کنیم. می‌دانید سعادت ملت ایران و حاکمیت مردم که با بودن خمینی و رژیم او و با فرم و استحاله‌ی نظام او از طریق اجرای قوانین این

نظام و استقرار "حکومت قانونی" ناشی از نظم حقوقی مبتنی بر ولایت فقیه که اساس و مبنا ی قانون اساسی جمهوری اسلامی و مافوق آنست ، تا مین نمی شود . اگر "قانون" در ایران کما ملاحرا می شد ، اگر مقاومت نبود و آخوندها آرامش داشتند و می توانستند "رسالت" اجرای قوانینی را که اساس مکتب خود می دانند ، انجام دهند و نوعی تقیه را برای بی تفاوت کردن اقشاری از مردم نسبت به مقاومت لازم نمی دیدند ، دما ری از روزگار مردم در می آوردند که جنایات آموزشان فراموش شود . به همان صورت که جنایات رژیم سابق را برخی از سادها ندیشان فراموش کرده یا نادیده می انگارند . کاری می کردند که دیگر هیچ کسی نگوید که شرایط نو میدانه نیست و "انقلاب فرانسه نیز خونین بود . اما پس از یک دوره ترور و وحشت ، اوضاع آرام شد و همان پروسه ممکن است در ایران اتفاق بیفتد" و کسانی پیدا شوند که بخوانند با اینگونه تلاشهای مذبحانه در راستای منفعل کردن دیگران ، با عنا صراح "معتدل" رژیم کناریبایبند . با ری بریدند ، دندان می کشیدند ، سنگسار می کردند و بر طبق قوانین مدون خود به عنوان مفسد و محارب ، علاوه بر مبارزان ، مردم عادی را نیز به صلابه می کشیدند . دست و پا می بریدند و به قتل می رساندند . رژیم می خواهد حتی الامکان ، گشوده شدن جبهه جدیدی را در برابر خود به تعویق اندازد ، البته فقط عنا صرخشی اپورتونیست هستند که در لانه های خود کز کرده و تسلیم "برو باد و مه و خورشید و فلک" می شوند ، بدون آنکه بخوانند این عوامل را تسخیر کنند و به سود مردم بکار گیرند و لقمه نانی به کف آرند و به غفلت نخورند . اینها در درد و غم مردم شریک نیستند و فقط زمانی لب به سخن باز می کنند که سخنان برحق ستیزگر کسانی که جزیه براندازی رژیم ولایت فقیه نمی اندیشند ، با منافع بنیادی آنها برخورد مستقیم پیدا می کند . خارج از حد خود ، با کلامی ناپارسی و مستهجن بدون آنکه لحظه ای به محتوای پر خاشگریها بیندیشند ، های و هوی به راه می اندازند ، بدون اینکه علیه جنگ ، جنگ افروزی خمینی و علیه

قتل، کشتار و شکنجه جوانان حرفی بزنند و یا کاری کرده باشند، مادام که مقاومت وجود داشته باشد و حتی یک نفر مقاومت کند و چاره جویی نماید، می‌توان به قیام مردمی امیدوار بود، حال آنکه در شرایط موجود کار در یک نفرو یا چند نفر خلاصه نمی‌شود، مقاومت در مسیر ایجاد یک ارتش‌های بخش حرکت می‌کند و شوخی هم نیست. تا عقل و انسانیت و اراده و ایمان به مردم وجود دارد راه برای چاره جویی و عمل و پیگیری و یافتن تاکتیک بسته نمی‌شود. خوشبختانه نسل جوان امروز ما در براندازی خمینی و رژیم ولایت فقیه، مصمم است، همین تصمیم و اراده برای من کافی است، زیرا مقدمات "سعادت ملت ایران" و استقرار حاکمیت مردم جز با براندازی تمام و کمال این رژیم و روابط اجتماعی حاصل از آن و چاره جویی‌های حقوقی و فرهنگی آن، تا مین نمی‌شود.

س- چگونه برای این قصد نشسته‌اید تا حاکمیت اسلام را در ایران براندازید؟ مگر نه این است که تنها راه دفاع از میهن همان دفاع مردمی است، یعنی این رنجبران تحت سلطه و سرکوب در حکومت فعلی ایران نیستند که می‌بایست پشتیبانان شما باشند؟

ج- مقصود شما را درست از این سوال نمی‌فهمم. خوبست قدری راجع به "حاکمیت اسلام" مورد نظرتان توضیح دهید، زیرا اینکه در ایران حاکمیت اسلام وجود دارد یا نه، در حوزه مطالعات من نیست. می‌دانید، من یک اسلام‌شناس نیستم ولی یک سرکوبگرشناس هستم. تا جایی که من می‌دانم و دیده و شنیده‌ام، دیکتاتوری خمینی و نظام ولایت فقیه و نوعی تئوکراسی است که شباهت آن به رفتار کلیسا در اروپای قرون وسطی از هر چیز دیگری بیشتر است. نه جبهه ۶ دمکراتیک ملی ایران و نه شورای ملی مقاومت ایران، هیچ‌یک برای مبارزه با عقاید مذهبی مردم و یا مبارزه با اسلام یا هر عقیده و تفکر دیگری، تشکیل نشده است. ما عقاید و نظرات خود را در جمع به دین و مذهب و عدم‌شناسایی هرگونه امتیاز ویژه برای دین و مذهب خاص در حکومت آینده ایران، در طرح شورای ملی مقاومت در باره ۶ را بطنه ۶ دین و مذهب با دولت، به دقت و تفصیل به روشنی



تدوین کرده و گفته ایم و تصمیم خود را به تفکیک این دو از یکدیگر بیان نموده ایم که چیزی جز آنچه که بخاطر آن جبهه دمکراتیک ملی در بدو امر شکل گرفت نبوده است. تکرار مفاد طرح را با توجه به اینکه شما حتما اطلاع کامل از محتویات آن دارید، ضروری نمی دانم.

در بیشتر از چهل کشور مسلمان جهان موردی پیدا نمی کنید که نیروی سیاسی چه در حکومت و چه مخالف و دشمن حاکمیت، چنین صاف و پوست کنده و روشن، روابط خود، ضمن احترام کامل به دین و مذهب، نسبت به آن روشن کرده باشد. می دانید، همانطور که شاید شما هم خواسته باشید اشاره کنید، کلمه "اسلامی" را در لفظ "جمهوری دمکراتیک اسلامی" که نام دولت موقت پیشینها دی شورا است، همیشه مورد سوال قرار گرفته است و به حق، عده ای می خواستند معنای و محتوای آن را بدانند، علی الخصوص که نام "جمهوری اسلامی" خمینی را هم به آن صورتی ممکن بود تداعی کند. از طرفی دیگر، عده ای هم منفعل حرفه ای از بدو کار تا کنون با عنوان کردن همین سوال، فقط قصد تخطئه داشته اند. شورای ملی مقاومت و بویژه سازمان مجاهدین خلق ایران، از جانب ایرادگیران حرفه ای همیشه زیر ذره بین بوده اند. وقتی این طرح منتشر شد و رابطه دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی با دین و مذهب تعیین شد ایرادگیران حرفه ای هیچ عکس العملی نشان ندادند چون راهی برای تخطئه نمانده بود. این سندیکی از نقاط بسیار روشن زندگی سیاسی شورا است و ناشی از قدرت مقاومت می باشد. در تاریخ مبارزات سیاسی و انقلابی مردم ایران، از انقلاب مشروطیت به این سو، هم سید جمال الدین اسدآبادی داشته ایم و هم شیخ فضل الله نوری و هم نیز میرزا آقاخان کرمانی که از یکسو همکار و همسرزم سید جمال الدین بودند و آنکه همفکر او باشد و از سوی دیگر دشمن شیخ فضل الله نوری شرایط مشروطیت از حیث لزوم اتحاد آزادخواهان مسلمان و دیگر آزادخواهان و دمکراتها هنوز به قوت خود باقی است. اولیین شرط حرکت به سوی لائیسیته و پلورا لیسم اینست که نیروهای مسلمان

و غیرمسلمان و گروه‌های مختلف با تفکرات و ایدئولوژی‌ها و عقاید گوناگون در کنار یکدیگر زندگی کنند. باین صورت است که با سار سنگین انقلاب به سر منزل مقصود می‌رسد. این کار جز با تکیسه بر نیروی لایزال مردم ایران ممکن نخواهد بود، نیرویی که ایراد گیران حرفه‌ای نه به آن تکیه دارند و نه آن را نمایندگی می‌کنند. نیروئی که "رنجبران تحت سلطه و سرکوب" و اقشار مختلف شهری و روستائی را در سراسر ایران شامل می‌شود. ولی من هنوز ارتباط "حاکمیت اسلام" را با ضرورت "دفاع مردمی" در سؤال شما نفهمیدم ولی این را می‌دانم که اکثر همین "رنجبران تحت سلطه و سرکوب مورد اشاره شما، مسلمان و مومن هستند. نیروی آنها سرنوشت ساز است، مقاومت و فداکاری را خوب درک می‌کنند، خود به قضاوت می‌نشینند و بدون طبل و دهل مقاومت را لمس می‌کنند، نه در آستانه انقلاب بهمن ۵۷ تحت تا شبر را دیوی بی.بی.سی. قرار گرفتند و نه امروز تحت تا شیر دستگاری‌های سخن پراکنی متنوع خارجی قرار می‌گیرند، روسیاهی فقط برای آنانی باقی می‌ماند که برای اشغال این تریبونها سرودست می‌شکنند.

س- سازمان مجاهدین خلق ایران که شما یکی از هم‌پیمانان اصلی آن هستید، به توان انقلابی توده‌ها بهای لازم را نمی‌دهد و تنها آقای رجوی را ناجی ایران می‌داند. سازمان می‌گوید: رهایی و آزادی در ایران یعنی رجوی، ممکن است بفرمائید این گفته چگونه با مقوله آزادی و دمکراسی و شوراها تطابق دارد؟

ج- بیش از یکصد هزارا سیرسیا سی، دهها هزار شهید و رزمنده مقاومت به نظر شما جزء توده‌های مردم نیستند؟ فکر می‌کنید که آنها را از کارزینوهای موناکوبها وین برده‌اند؟ ضمناً من صلاحیت پاسخگوئی از جانب سازمان مجاهدین خلق ایران را ندارم. خوب است به خودشان مراجعه کنید در حال حاضر اساس کار مشترک ما مقاومت است که اساساً مجاهدین درگیر آن هستند و ادامه مقاومت به این معناست که به توان انقلابی توده‌ها بهای لازم داده شده است مقاومت برای اینست که به آزادی، استقلال و دمکراسی نایل شویم.

در مصوبات شوراء از جمله درسند و وظایف مبرم دولت موقت ، در طرح خود مختاری ، در طرح را بطنهء دین و مذهب با دولت ، در طرح صلح و اخیرا نیز در طرح رفع تبعیض از زن و حقوق زنان ، مشخص و منعکس می باشد . پس در جایی که شعرا آزادی و استقلال عمده است هر نوع حرکتی که نیل به هدف اصلی را مشکل کند ، بطور طبیعی مضر است و این را یک نیروی انقلابی مانند مجاهدین که خود دستش در کار است ، درک می کند .

س - شما در تشکیل شورای ملی مقاومت و در ادامه وجودی آن ، همواره با تبدیل آن به یک جبههء متحد خلیق مخالفت ورزیده اید و تمام قدرت اجرائی را قبل و بعد از انقلاب در دست مجاهدین می دانید را دیوی واحدی نیز بنا می آورید ، را دیو مجاهدین نیز همواره شعار "ایران رجوی - رجوی ایران" را بگوش مردم می رساند با این اندیشهء فرد بجای جمع و پرستش فرد ، فکر می کنید راه بجائی خواهید برد ؟

ج - ببینید ، در طرح سوالتان قدری کم لطفی می کنید ، کسی که چنین سوالی را مطرح می کند ، هم متهم کرده است ، هم بجای قاضی نشسته است و هم حکم به محکومیت صادر کرده است ، و جانی هم برای استیناف و تجدیدنظر باقی نگذاشته است . شورای ملی مقاومت علی رغم تمام کاستیها بیش و انتقاداتی که بر آن می شود خود یک جبههء مردمی است . اگر به بیانیهء مورخ ۳۰ تیر ۶۴ جبههء دمکراتیک ملی ایران مراجعه کنید که حتما نسخه ای از آن برای شما هم فرستاده شده است ، خواهید دید که در آنجا و هر جای دیگر همیشه تا کید شده است که "بدون همکاری و یاری و همسوئی نزدیک تمام نیروهای معتقد به آزادی و استقلال ایران ، سقوط خمینی اگر هم بسرعت میسر شود ، انتقال قدرت به مردم و استقرار دمکراسی به آسانی ممکن نخواهد شد . ما شورا را یگانه محورا این "همکاری و یاری و همسوئی" می دانیم شما جبهه یا نهاد دیگری سراغ دارید که بتواند ما را به مقصود برساند؟ شورا در عمر چند سالهء خود با تصویب اسنادی که قبلا به آن اشاره کرده ام ، حامل آنچنان معیارهای والائی شده است که بعضا در جامعه

ما بی سابقه و بی نظیرند. با مروری بر برخی از این معیارها، از جمله، تضمین "لغورفع کلیه ستمها و اجارات و تبعیضات در مورد زنان" بر اساس تساوی کامل حقوق اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، رعایت پلورالیسم سیاسی و مذهبی با "به رسمیت شناختن حقوق فردی و اجتماعی مردم، مطروحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر و کلیه آزادیهای عمومی شامل آزادی اجتماعات، عقیده و بیان، مطبوعات، احزاب، سندیکاها و شوراها، ادیان و مذاهب... منع هرگونه تفتیش عقیده که لازمه حفظ شئون انسانی است" عدم شناسایی و قائل نشدن "حق و امتیاز ویژه برای هیچ دین و مذهبی" و مردود شمردن مقررات قصاص و حدود و تعزیرات که اساس نظام قضایی خمینی است و غیره، صحت این گفته تا نئید می شود.

در مورد قدرت اجرایی، قبل و بعد از سرنگونی در دست مجاهدین، باید بگویم که قبل از سرنگونی رژیم که چیزی جز گلوله، شکنجه، قتل، اعدام، جلای وطن نصیب کسی نمی شود، شما تصدیق می کنید که مجاهدین، محورا اصلی مقاومت، سهم زیادی از همین هدایا را به جان خریدند. هر کس دیگر هم بخواد، این گوی و این میدان، فکر نمی کنم که مجاهدین یا هر تشکل عاقل و مدبر دیگری بخواد به تنهایی همه این مصائب را تحمل کند. اما بعد از سرنگونی، حجم مشکلات و خرابیها بحدی است که همه باید در سا زندگی ایران فردا شرکت کنند، در مورد شورا تصریح می کنم، در جایی که وظایف اجرایی یا قوه مجریه برای شش ماه به آقای رجوی سپرده شده است، در مقابل کلیه وظایف مقننه و قانونگذاری در دوران انتقال حاکمیت تساهل تشکیل مجلس موسسان و قانونگذاری ملی، در اختیار مجموعه شورا است. قدرت اجرایی در دست هر کس قرار داشته باشد، او باید مسدود مجری تصمیمات و مصوبات شورا و جوابگوی آن باشد، قبول کار اجرایی یعنی قبول مسئولیتی بس سنگین، با وریدا ریدگوش همه ما از این حرفها پراست. عمده کردن مسائلی که ربطی به ائتلاف سیاسی ما و مخرج مشترک جهان بینی ما در حرکت به سوی آزادی و استقلال و دمکراسی ندارد. از جانب هر کس باشد، آن را حمل بر

سوء نیت با یدکرد. ما که یک حزب یا سازمان سیاسی تشکیل نداده ایم، بلکه کوشش ما در پیشبرد همان جبهه است که می‌گوئید با آن مخالفتیم، هریک از اعضای شورا دز تنظیم بر نامه تبلیغاتی خود، مستقسل بوده و هست، مجاهدین نیز از این قاعده مستثنی نیستند. در عین حال در عمل هیچگاه تا این دقیقه برخلاف مصوبات شورا عمل نکرده‌اند و امکانات خود را هم از جمله را دیو برای تبلیغ نظرات شورا به کار برده‌اند. اگر شورای ملی مقاومت را دیوی مشترکی ندارد، این مربوط به سلیقه تبلیغاتی مجموعه اعضای آن است و نه ناشی از قدرت طلبی یک عضو. به من بگوئید ببینم، هیچ دلیلی دارد که سیاست و سلیقه ما و آنها در بر نامه ریزی تبلیغاتی حتما یکی باشد؟ که را دیوی مشترک داشته باشیم! هر وقت توانستیم، چشم! ضمناً، بفرمائید ببینم، آیا یک سازمان سیاسی حق دارد حرفهای خودش را از را دیوی خود و در جلسات خود و به میل و سلیقه خود پخش کند و سیاست تبلیغاتی مستقل خودش را داشته باشد؟ اگر چنین حقی را دارد، آنوقت به طریق اولی حق خواهد داشت درباره رهبر خود هم تبلیغ کند و شعار بدهد. اگر این تبلیغ به معنای حرکت به سوی واژگونی رژیم و آزادی ایران و به معنای مرگ بر خمینی صورت بگیرد که حرفی نیست. قضاوت در این باره فقط با بررسی و در نظر گرفتن مجموع اعمال آن سازمان با ید انجام گیرد و نه با برخورد صرف با یک شعار. اگر اعمال سازمان شعار دهنده در مجموع در جهت نفی حاکمیت مردم بود، آنوقت حق با کسی است که ا یرا د گرفته است. ما دمی که به این نتیجه نرسیده ایم، من هم این حق را به خود نمی‌دهم که سلیقه خود را در مسائل داخلی دیگران اعمال کنم. همانطور که از دیگران انتظار ندارم که در مسائل داخلی ما دخالت کنند. اساس پایداری شورا، با استقلال اعضایش پایه ریزی شده است و بدون آن حرکت مشترک بسیار سخت و ناممکن خواهد بود، یا دتان نرود، یکبارخواستیم یکی از اعضای شورا را در یک مساله اصولی و اساسی محدود کنیم و از حزب دمکرات کردستان ایـران بخواهیم ممنوعیت هرگونه مذاکره سیاسی با رژیم خمینی را مانند

سایراعضای شورایی که هدف آن سرنگونی است، برطبق استراتژی شوراقبول کند، چون اینکار را درتضادبا استقلال خودمی‌دید، ما را ترک کردورفت. البته، بدیهی است که دریک پیمان جمعی هر کس با ید محدودیت‌های ناشی ازکارجمعی را بپذیردولی دامنهٔ چنین محدودیت‌هایی نمی‌تواند وسیع باشد مگر آنکه هم‌پیمانان به وحدت تشکیلاتی و عقیدتی هم‌رسیده باشند که آنوقت دیگر مقوله حرکت شورایی وجبهه‌ای معنای خود را از دست می‌دهد.

س- ممکن است بگوئید در ایران آینده نظام‌شوراها را قبول دارید؟ آیا این نظام‌شوراها می‌تواند بدون پلورالیسم سیاسی متحقق شود؟

ج- اگر مقصودتان استقرار "نظام‌شوراها" پس از سرنگونی باشد نه جبههٔ دمکراتیک و نه به طریق اولی شورای ملی مقاومت، هیچیک تشکیلات ایدئولوژیکی نیستند که نظامی را بخواهند قبلاً به مردم دیکته کنند. شوراها در آیندهٔ ایران مثل احزاب و سندیکاها، انجمنها و غیره باید باشند. برنامۀ شورای ملی مقاومت هم‌گویا است، با یدیا دآوردشده در کشورهای شورایی که نظام‌شوراها برقرار است پلورالیسم سیاسی وجود ندارد. بنا براین نظام‌شوراها بدون پلورالیسم هم برقرار می‌شود، شوراها به خودی خود موجب پلورالیسم و دمکراسی نمی‌شوند ولی پلورالیسم یکی از نمودهایش ایجاد شوراها است و پیش شرط پلورالیسم، پذیرش تنوع عقاید و سازمانهاست. دریک نظام پلورالیستی آزادی وجود احزاب، سندیکاها و انواع تجمعات در کنار یکدیگر از جمله تشکیل شوراها تضمین می‌شود.

س- آزادی را درجا معبرای کلیه طبقات واقشار چگونه می‌بینید؟ کدامین حرکت از کدامین نیرو را توطئه‌گرانه و ضد انقلابی ارزیابی و آنرا سرکوب می‌کنید؟ با چه معیاری این نیروها را با شاه و خمینی محشور و منسوب و عملشان را به خدمت آنان می‌دانید؟

ج- پلاتفرم جبههٔ دمکراتیک ملی ایران و نیز اسنادشورا به خوبی نشان می‌دهد که ما معتقد به یک همزیستی عمومی هستیم که وابستگی در آن جایی ندارد و جهت این همزیستی دفع و رفع هر نوع

وابستگی وسلطه امپریالیستی است. قبول حقوق شهروندی ایجاب می‌کند که حدود و شغور آن را تدبیر و تفکر جمعی یعنی آراء عمومی و منتخبین شهروندان یعنی مجلس تعیین کند. من به عنوان یک حقوقدان و حق طلب بین مردم در جا معه نمی‌توانم خط انقلاب و ضد انقلاب بگذارم. هر شهروندی که به قانون احترام بگذارد و به حاکمیت مردم تجاوز نکند، باید زندگی عادی کند، و از تمام حقوقی که حداقل و خطوط اولیه آن در اعلامیه جهانی حقوق بشر ذکر شده، باید استفاده کامل کند، و متقابلاً دولت هم باید قانون و حقوق اساسی همه مردم را محترم دانسته و ضامن و حافظ آن باشد. سرکوب کارساک شاه و ساوامای خمینی است نه کارنیروهای انقلابی، در یک جامعه انقلابی هم وقتی نظم برقرار شد، همه مردم سروکارشان باید با قانون باشد و نه سرکوب. ما که خود از قربانیان سرکوب بوده‌ایم، چگونه می‌توانیم به سرکوب فکر کنیم. مگر آنکه همه چیز دروغ باشد ولی صداقت انقلابی دروغ نیست. اما وقتی از یک جامعه انقلابی سخن گفته می‌شود لزوماً همه مردم در چنین جامعه‌ای انقلابی نیستند. ولی میهن دوست هستند، بدون آنکه بتوان به آنها اطلاق انقلابی نمود. به هر صورت، تمام افراد و آحاد ملت، باید بدون تبعیض، از حقوق یکسان شهروندی برخوردار باشند. امکان خدمت به میهن و جامعه خود را بیا بند و بتوانند در بسازی خرابیها شرکت کنند. در این میان عده‌ای هم هستند که از برجستگان جامعه ایرانند، کسانی که وجودشان در هر جامعه‌ای گرامی و غنیمت است. بسیاری در حال حاضر در شرایط سخت و ناگوار حاکم بر ایران، به پاسداری از حاصل کار خود و ثروت‌های علمی و معنوی وطن ما برای صاحبان اصلی مملکت یعنی مردم آن، مشغول بوده‌اند و در گذشته و حال. درباره رورکردن فرهنگ ما و دانش اندوزی جوانان ایرانی نقش اساسی داشته‌اند. تفاهم نسبت به شرایط سختی که در آن به سر می‌برند تنها ضروری است بلکه حفظ احترامشان بیش از هر زمان از وظایف واجب هریرانی است. بدیهی است که در ایران آزاد شده، مسئولان رژیم خمینی و عاملان و آمران شکنجه و کشتار و

غارت و تاجا و زبیه حقوق مردم با یدمجا زات شوند و هما نظور که در سند وظایف مبرم شورا نیز تا کید شده است محاکمه<sup>۶</sup> آنان باید در دادگاههای علنی با حضور هیات منصفه و ناظران بین المللی و با تا مین کامل حق دفاع و حضور وکیل مدافع مورد انتخاب متهم باشد. افراد و نیروهای وفادار به رژیم شاه و خمینی را، زمانی می توان از حقوق اجتماعی محروم کرد که وضع آنها در دادگاههای عادی و در نهایت بی طرفی مورد رسیدگی و تحقیق قرار گرفته باشد، به شرط رعایت قانون و احترام از عمل برای بازگرداندن روزگاری که جز مصیبت برای ملت ایران نمرهای نداشته است. باید بتوانند به زندگی عادی خود ادامه دهند. اما در حال حاضر با هر عملی که موجب انفعال مردم و تقویت خمینی شود باید برخورد نمود. استحاله راه حل دانستن، عیب نیست و حتی حق هر کسی است و خود به خود توطئه محسوب نمی شود، دل بستن به آن در شرایط موجود و با توجه به اهمیت و شکل حقوقی و مکتبی این رژیم نوعی ساده دلی است. ولی هرگاه استحاله بهانه ای برای سازش با رژیم و توطئه<sup>۶</sup> مقاومت عضوان شود و وسیله ای برای پیشبرد توطئه های رژیم علیه مبارزات آزادی بخش گردد، آنوقت، وضع فرق می کند.

البته مطلب به این معنی نیست که کسی با دیگری حق مخالفت نداشته باشد و نیروهای سیاسی و افرادی هم مخالفت نکنند و از یکدیگر انتقاد ننمایند. یکی از شرایط دمکراسی و عمل دمکراتیک وجود مخالف و مخالفت است و اگر نباشد هزار تالی فاسد دارد. ولی مخالف و مخالفت، با دشمن و دشمنی کردن فرق اساسی دارد و مرز بین این دورا باید تشخیص داد دور عایت کرد و ما این را خوب می دانیم که هر کس مخالف ما باشد دشمن ما نیست. دشمن ما، قبل از اینکه دشمن ما باشد، دشمن مردم ما است.

س - درباره نظام متمرکز قدرت مرکزی یا حق تعیین سرنوشت خلقها و تقسیم قدرت بصورت فدرال تیوجه نظری دارید؟

ج - حق تعیین سرنوشت اگر به معنای دخالت مستقیم مردم در کار خود و یا خودمختاری در مرزهای شناخته شده<sup>۶</sup> ملی باشد می گویم



بلی ! اما اگر قرار باشد که بخواهم بدان وسیله برای جبران پارگیهای بخشی از امپراطوری عثمانی یا بخشی از دولت صفوی به بهانه ایجا دکردستان بزرگ با استفاده از سیاستی کاذب و نامناسب و بدنبال سرکوبهای روزمره مردم کردستان از جانب رژیم خمینی، موجب تجزیه قسمتی از کشور شویم، نه ! اینکار چینی جزنا بودی و تضعیف باقیمانده ایرانی که در یک منطقه حساس ژئوپلیتیکی قرار دارد و بجز جنگ و خونریزی، چه نتیجه ای خواهد داشت؟ مساله اصلی صلح و همزیستی در منطقه و ایجا دزمینه برای یافتن جامعه ای مشترک با هدفهای مشترک اقتصادی و اجتماعی و غیره در منطقه است، که تنها وسیله رسیدن به وحدت اصولی و ارتباط انسانی است، و جز با ایجاد آراش و تفاهم ملی ممکن نمی شود. با تغییر مرزها، هیچ مشکلی حل نمی شود. مشکلات فقط از طریق صلح و همکاری بین المللی از بین می رود و در جایی که پیشرفت تکنیک و مبادلات اقتصادی و توسعه و وسایل ارتباط جمعی و پیمانهای مربوط به حقوق انسانی اروپا را عملاً تبدیل به یک جامعه با اهداف و سیاستهای مشترک نموده است، چرا نباید چنین امری در سایه صلح در منطقه ما هم عملی شود.

در مورد عدم تمرکز قدرت و خودمختاری و "تقسیم به صورت فدراتیو" را باید تا کیدکنم که من اساساً با هر قدمی که در جهت تضمین و تامین دموکراسی و مشارکت مردم در سطوح مختلف در تصمیمات سیاسی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی برداشته شود، موافقم و اصولاً تمرکز بیش از حد قدرت را یکی از وسایل عمده برای حرکت به سوی دیکتاتوری، می دانم و از هر کار عملی و مناسب در این جهت همیشه استقبال کرده ام. می دانید، ما در جبهه دموکراتیک، مقدار زیادی از وقت و نیروی خود را صرف مطالعه و بررسی و بحث درباره خودمختاری و یافتن طرحی برای جلوگیری از تمرکز بیش از حد قدرت و تقسیم آن در سطوح مختلف کشور کرده ایم. طرح خودمختاری را در شورای ملی مقاومت، به منظور تامین و تقویت هر چه بیشتر کامیت مردمی و تمامیت ارضی و یکپارچگی و وحدت ملی کشور تصویب نمودیم و این طرح از آنچنان

جامعیتی برخوردار است که آقای قاسملو، بلافاصله پس از تصویب طرح، از آن به عنوان طرحی بیش از انتظار خود و حزب دمکرات یاد کرده است.

د - از طرف حزب دمکرات کردستان ایران پیشنهادهای تشکیلیک جبههٔ دمکراتیک و ضدا مپریالیستی شده، آینده‌ای برای ایمن پیشنهاد می‌بینید؟

ج - آرزویمان این است که نیروهای دیگری هم علیه خمینی و برای واژگونی رژیم و در جهت استقرار حاکمیت ملی و مردمی متحد شوند و نقاط اتحاد خود را تقویت کنند و به عمل عینی و ملموس سیاسی بپردازند و با شورای ملی مقاومت همسویی عملی و موثر پیدا کنند. تنوع نیروهای سیاسی در صحنه موجب تعادل قدرت و ضامن آزادی است و بار سنگین مبارزهٔ عملی با رژیم خمینی را بر دوش شورا و مجاهدین سبک می‌کند و بر اندازی را مسلماً تسریع خواهد کرد. اما متأسفانه اهل پیشگویی نیستیم که بتوانیم مراجع به امکان تحقق این پیشنهاد سخن بگویم و ضمناً شرایط و امکانات نیروهای مورد نظر برای تشکیل چنین جبهه‌ای بی‌خیرم.

س - با بحرانی شدن اوضاع در ایران، نهضت آزادی و شخص آقای بازرگان در صحنه فعال شده‌اند. شما فکر می‌کنید طیف لیبرال‌های مذهبی در این شرایط بحرانی بتوانند برای خود جایی باز کنند؟

ج - در کجا فکر می‌کنید باید برای خود جایی باز کنند. اگر مقصود در میان اپوزیسیون و شرکت‌دراوندان با شد که تکلیف روشن است. اینها نیروی درون حاکمیت و رژیم فعلی اند و لیبرال بودن آنها هم دروغ است. این عنوانی است که حزب تسوده برای تخطئه سایر نیروهای مخالف به عنوان یک انگ انتخاب کرد که نمی‌دانم چگونه روی اینها هم قرار گرفت، اولین شرط لیبرال بودن آزادخواهی است که اینان ندارند و گرنه بقول شما مخالف می‌شدند و درون رژیم نمی‌توانستند قرار بگیرند. واگر لیبرالیسم به معنای اقتصادی آن باشد که درون رژیم عقب افتاده، خمینی با افکار ضد مدرنیستی که دورسرا اینان هاله گرفته است،

این هم درست نیست. اینان خواستار بیان بیشتر در درون رژیم بوده و هستند و امیدوارند از شرایط بحرانی برای موفقیت در جنگ قدرت درون رژیم استفاده کنند و به عبارت دیگر خود مجری قانون اساسی جمهوری اسلامی شوند.

س - در باره بحرانهای منطقه، خاور میانه بگوئید؟ بنظر شما ایران هم تا سالیان دراز دیگر آبنمان این بحرانها در منطقه، خاور میانه خواهد بود؟

ج - خمینی زدائی یکی از مهمترین قدمهای بحران زدایی در خاور میانه است. رژیم خمینی در ایران با آنچه اجمع به آن در کشورهای مسلمان مطرح است تفاوت کلی دارد. با فقدان نهادهای دمکراتیک در کشورهای مسلمان این آدم به عنوان "ضد قدرت" معرفی شده است. از طنجه تا فیلیپین و اندونزی، چهره، ساختگی او موجب تیلورنا رضائیهای مختلف می شود. اگر خمینی در ایران در ذلت است و موجبات نابودی او فراهم شده است، شکر آن را باید بیش از همه از مجاهدین نمود. در جاتی که مردم ایران با سوابق پرشکوه انقلاب مشروطیت و جنبش مصدق در آستانه انقلاب بزرگ خود نسیت به او متوجه شدند، از بسیاری که این سوابق را هم ندانند چه توقعی می توان داشت. بحران وسیع و فرا تراز منطقه است، جهانی است. بدیهی است که یگانگی دلیل بحران در خاور میانه خمینی نبوده است. بخشی از آن ناشی از مسأله فلسطین و تداوم قدرت طلبی اسرائیل است و بخشی از آن ناشی از رقابت و مبارزه قدرتهای بزرگ است. هر ملتی که بتواند به آزادی و استقلال دست یابد در میدان این مبارزات کمتر صدمه خواهد خورد. یگانگی راه دفع و رفع این بحران برای ما سرگونی رژیم خمینی، تائید آزادی و استقلال و استفاده از رقابت و برخورد قدرتها به شیوه، مصدق و از طریق سیاست موازنه منفی است.

س - ما بین تروریسم و مبارزه مسلحانه چه تفاوتی است؟

ج - مقابله و مقاومت مسلحانه در مقابل تروریسم، تروریسم نیست، دفاع مشروع است که در قوانین ایران هم به رسمیت شناخته شده است و اعلامیه حقوق بشر آن را برای همه مردم یک حق

می‌داند و در مقدمه<sup>۶</sup> اعلامیه هم به عنوان آخرین علاج در مقابل عدم رعایت قانون و محو حکومت قانون، انعکاس یافته است. در اعلامیه جهانی حقوق خلقها که در سال ۱۹۷۶ در کنفرانس بین‌المللی الجزایر به تصویب رسید نیز در این باره با تصریح بیشتر در ماده ۲۸ گفته شده است که هر "خلق که حقوق اساسی اش بصورت جدی رعایت نمی‌شود حق دارد که جرای آن را بویژه از طریق مبارزات سیاسی یا سندیکاتی تا مین کند و حتی به عنوان چاره‌نهایی به مبارزه مسلحانه قهرآمیز متجلی شود."

حال اگر کسی معنای "آخرین علاج" را نفهمد و مصداق آن را که پس از ۳۰ خرداد ۶۰ پیش آمد درک نکند و یا آنکه از مرپیش پا افتاده‌ای مانند دفاع مشروع که در میان الفبای حقوق جزا در هر دانشکده حقوقی تدریس شده است و شکلی از آن نیز در ماده ۴۱ یا ۴۳ قانون مجازات عمومی ایران ذکر شده است، بی‌خبر باشد، تصمیم از کیست؟ در ایران مقاومت حرکت توده‌ای است، دلیلش ابعاد سرکوب و تعداد زندانیان سیاسی و اعدا مهاست در صورتی که ترور یک امر انتزاعی، یک عمل فردی و گروهکی است، مثلاً به قتل سیاسی کسروی یا سوء قصد علیه دکتر حسین فاطمی که هر دو توسط فدائیان اسلام انجام شده ترور می‌گوئیم.

س - آیا بمب‌گذاری در مراکز عمومی و کشتار بی دلیل شهر و ندان مختلف درخیا بانها، فروشگاهها و... را ترور می‌دانید؟

ج - از من مصداق بیشتری می‌خواهید؟ راه دور تروریم. انفجارات خیا بان شانزه لیزه یا فروشگاه‌هایی درخیا بان رن در پاریس نمونه‌های مهمی هستند. خبر بمب‌گذاری و انفجار فروشگاه ویدئوی لندن را توسط عوامل سفارت خمینی هم شنیده‌اید. قتل خلبان سابق رفسنجانی در آلمان نیز مورد دیگری است. بالاخره حمله و هجوم عوامل رژیم را به هوا داران مجاهدین خلق و سایر نیروهای انقلابی در هندو پاكستان و سایر نقاط گیتی و حتی در همین پاریس، و قتل و شهادت تنی چند از این آزادگان از مصداق مهم تروریم دولتی است. بطور کلی بمب‌اندازی در میان جمعیت و ایجاد انفجار

در شرایط خارج از مقایسه و مت، ترور محسوب می‌شود. چه در لندن باشد و چه در پاریس و انواع و اشکال آن از نظر ما از هر جهت محکوم و مذموم است.

س - دربارهٔ جبههٔ دمکراتیک ملی ایران بگوئید. در حال حاضر تنها از این جبهه، یک محفل خانوادگی باقی مانده، این صحت دارد؟

ج - اگر حضور دونفر از یک خانواده در میان موسسین اصلی جبهه، دلیل کافی برای اثبات این ادعا باشد، آنوقت صحت دارد! س - آیا موافقید برای لغو حکم اعدام در ایران مبارزه کنید؟ ج - حتما موافقم. همیشه موافق بوده‌ام. از سال ۱۳۶۰ مسئولیت کمیته مستقل وکلای ایرانی در تبعید را به عهده داشته‌ام که مبارزه برای لغو مجازات اعدام، به روشنی و صراحت در منشور و اساسنامه‌اش مورد تاکید قرار گرفته است.

www.iran-archive.com

## مصاحبه با عبدالله مهتدی

عاطفه گرگین - رفیق عبدالله مهتدی، ضمن تشکر از شما، اولین پرسش من درباره منطقه کردستان ایران است. لطفاً بگویید شرایط فعلی منطقه و آرایش نیروهای اپوزیسیون را چگونه می‌بینید؟ عبدالله مهتدی - تا آنجا که به جنبه‌های نظامی این قضیه برمی‌گردد، و فکر می‌کنم منظور سوال شما هم همین است، باید بگویم اوضاع منطقه با دو جنگ مشخص می‌شود: یکی جنگ بین رژیم جمهوری اسلامی و خلق کرد و دیگری جنگ ایران و عراق.

جنگ اول از سال ۵۸ با تعرض نظامی همه‌جانبه رژیم اسلامی به خلق کرد و دستاوردهای انقلاب در کردستان که مقادیر سیاسی و نظامی گسترده‌ای زحمتکش کردستان را بدنبال داشت شروع شد و طی این مدت مراحل متعددی را پشت سر گذاشته است. در حال حاضر رژیم اسلامی کردستان ایران را به یک منطقه گاملاً میلیتاریزه و اشغالی تبدیل کرده و تمام شهرها و حومه‌های آن، تمام ارتفاعات و نقاط استراتژیک و تقریباً تمام روستاها را با پادگانها، پایگاهها و مقرهای نیروهای مختلف خویش پوشانده است.

این نیروها مدتهاً به سرکوب قهرآمیز و سیستماتیک توده‌های مردم کردستان مشغولند و با تمام قوا می‌کوشند تا زگسترش جنبش اعتراضی توده‌ها و تبدیل آن به یک خیزش عمومی، و نیز زگسترش جنگ انقلابی خلق کرد جلوگیری کنند.

با همه این اوصاف ما در کردستان شاهد جنبشهای اعتراضی توده‌ای بسیار گسترده و نیز یک جنگ انقلابی بی‌وقفه هستیم. رژیم اسلامی نه در مرعوب کردن توده‌ها، به تسلیم کشاندن آنها و بسه رکو دکشانندن مبارزانشان موفق بوده است و نه در خاموش کردن شعله‌های جنگ انقلابی کردستان.

جنبش انقلابی خلق کرد در حال حاضر اوضاع بسیار دشوارتر،

پیچیده تر و حساس تری را نسبت به هر زمان دیگری از سر می گذرانند ، اما هنوز با رزمندگی تمام همچون آخرین سنگریا یدارا انقلاب بسه شکست کشا نده شده ا یران سربلند در مصاف بورژواا مپریا لیسم اسلامی ایران ایستاده است و ما یه بیم و وحشت دائمی رژیم اسلام سی و مپریا لیستها را فرا هم می کند . اما از این هم بیشتر ، کردستان انقلابی می تواند و با ید همچون سنگرا انقلاب آینده ا یران ، انقلابی که تمام ا یران آبتن آنست و نیا زحیا تی کا رگران و زحمتکشان سراسر کشور است ، عمل کند و با ید با ین عنوان به آن نگاه کرد .

جنگ دیگر ، جنگ ا یران و عراق است که در دو سال گذشته به کردستان ، و با با مصلاح به "جبهه شمالی" کشیده شده است و موجبات بزرگترین لطمات مادی و انسانی به کردستان را فرا هم کرده است . چندین شهر تقریباً نابود و خالی از سکنه شده اند ، روستاهای متعدد سوخته و با خاک یکسان شده است ، هزاران نفر جانانشان را در بمبارانها از دست داده اند ، هراس دائمی زندگی مردم را مداوماً در سیطره خود گرفته است ، اخاذیهای حکومتی برای جنگ و به بهانه جنگ شیره جان مردم زحمتکش را می کشد و بسیاری تا ثیرات منفی و مرگبار دیگر .

هزاران نفر جانانشان را در بمبارانها از دست داده اند ، هراس دائمی زندگی مردم را مداوماً در سیطره خود گرفته است ، اخاذیهای حکومتی برای جنگ و به بهانه جنگ شیره جان مردم زحمتکش را می کشد و بسیاری تا ثیرات منفی و مرگبار دیگر .

مردم کردستان عمیقاً از این جنگ متنفرند و در فرصتهای گوناگون با خود داری از رفتن به سربازی ، که وسیعاً و به شکل یک نهضت عمومی در کردستان وجود دارد ، خود داری از پرداخت باج و خراج جنگی ، تظاهرات علیه جنگ و نظیر اینها ، بیزاری و اعتراض خود را نشان داده اند .

اما چیزی که راجع به "آرایش نیروهای اپوزیسیون" در کردستان می پرسید ، محتاج روشن کردن یک نکته است و آن اینکه در کردستان فقط از آرایش نیروهای کومه له و حزب دمکرات می توان صحبت کرد . جنگ علیه نیروهای جمهوری اسلامی در کردستان توسط ایسن دو

جریان پیش برده می شود و جنبش کردستان، بهر حال و با وجود تمام اختلافات عمیقی که این دو جریان با هم دارند، با این دوسا زمان سیاسی و نیروی مسلح آنها مشخص می گردد.

مجا هیدین که تا حدی نیروی مسلح دارند به هیچوجه جزء جنبش کردستان و نیروهای اجتماعی و سیاسی محرکه آن محسوب نمی شوند و بعلاوه از لحاظ نظامی صرف هم که نگاه کنیم عملیات آنها بسیار محدود و غیر موثر و اساسا ناما پیشی و در خدمت مقاصد سیاسی معین و بند و بستهایی است که دارند.

خیلی از گروههای چپ ایرانی در کردستان و در کنار حزب دمکرات و کومه له مقرهایی دارند. ما از حق فعالیت سیاسی این گروهها دفاع می کنیم، از حق مسلح شدن آنها و داشتن فعالیت نظامی علیه جمهوری اسلامی دفاع می کنیم. با همه این هیچکدام از این گروهها را نمی توان نهبلاحظ سیاسی و نهبلاحظ نظامی بعنوان یکی از نیروهای جنبش خلق کرد محسوب کرد و بنا بر این صحبتی هم از آرایش نیروهای آنها در مقابل جمهوری اسلامی، بنحوی که مورد نظر شماست، نمی توان مطرح باشد.

س- آیا توازن قوا در منطقه بنفع نیروهای جمهوری اسلامی است، یا بنفع نیروهای اپوزیسیون؟

ج- تا آنجا که جنبه نظامی این مساله مورد نظر باشد، واضح است که تناسب قوا بنفع جمهوری اسلامی است. یعنی نیروهای جمهوری اسلامی از لحاظ کمیت و تجهیزات و بنحو غیر قابل مقایسه ای بر ما برتری دارند. اگر اینطور نبود که ما اپوزیسیون نبودیم بلکه قوای اشغالگر جمهوری اسلامی را در هم می شکستیم و تما ما آنها را از کردستان پاکسازی می کردیم. البته تغییر این تناسب قوا و متحقق کردن وضعی که گفتیم یکی از اهداف حزب کمونیست در کردستان است. اما این تغییر تناسب قوا و در هم شکستن جمهوری اسلامی در کردستان، به هیچوجه امری در محدوده ۴۰ ساله نیست بلکه یک مساله کاملاً اجتماعی و در مقیاس توده های وسیع زحمتکش است و خود از مراحل مختلفی می گذرد و نتیجه و برآیند تحولات سیاسی و



نظامی متعددی است. تلاش ما بعنوان نیروی پیشروکارگران و زحمتکشان تسریع و هدایت این تحولات است.

س- درباره شرایط فعلی نیروهای خودتان در منطقه بگوئید:

ج- فکرمی‌کنم منظور شما از این سوال وضع نظامی نیروهای

مسلح حزب ما در کردستان است که در این صورت باید بگویم این نیروها در بخشهای وسیع و قابل ملاحظه‌ای از کردستان در عمق اشغالی‌ترین مناطق مدا و ما حضور می‌یابند، به نیروهای جمهوری اسلامی ضربه وارد می‌کنند و آنها را به ستوه می‌آورند، مقرها و پایگاه‌های معینی را تصرف می‌کنند، واحدهای در حال حرکت دشمن را مورد حملات غافلگیرانه قرار می‌دهند، بزور مسلح شدگان توسط رژیم را خلع سلاح می‌کنند، مهره‌های منفور و ضد مردمی وابسته به حکومت اسلامی را ترور می‌کنند و غیره و غیره. بخصوص در حال حاضر جنگ ایران و عراق، باعث تمرکز بزرگ نیروهای دوطرف در مرزها شده و این وضع رژیم اسلامی را در عمق کردستان با اشکالات زیادی روبرو کرده است. تحرک و قدرت ما نور نیروهای مسلح ما با ضربه پایگاه و نفوذ توده‌ای وسیع آنها در بین مردم زحمتکش در کنار گسترش بسیار زیاد دودر نتیجه پراکندگی نیروهای رژیم در کردستان ضعف مفرط روحیه آنها و بدتر شدن مداوم آن و اعزام نیروهای رزمی تعلیم دیده تریه جبهه‌های جنگ با عراق باعث شده است که در سال جاری حضور و فعالیت پیشمرگان ما در عمق مناطق اشغالی کردستان با سهولت بیشتری انجام پذیرد و با این معنا دست و بال ما تا درجه‌ای با زتر شده است.

علاوه بر اینها ما در قسمت‌های مرزی کردستان عراق دارای اردوگاه‌هایی هستیم که مراکز آموزش و مدرسه‌ها، رادیوها، انتشارات، محله‌های استراحت پیشمرگان و غیره را در خود جای داده‌اند. وضعیت نیروی پیشمرگ ما از لحاظ نظامی باختصار از این قرار است.

س- شما معتقد به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستید؟

ج- البته!

س- با مبارزه مسلحانه به شیوه مجاهدین؟

ج - در مورد مجاهدین و هر سال زمان دیگر هم شیوه‌های فعالیت ارتباط ناگستنی با اهداف سیاسی دارد. بنا بر این پیش از این که شیوه مبارزه مسلحانه مجاهدین بررسی شود باید اهداف سیاسی آن ملاحظه شود. مجاهدین از لحاظ ماهیت طبقاتی یکی از بخشهای اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند که هر روز بیشتر خود را با نیازهای بورژوازی و امپریالیسم در ایران تطبیق می‌دهد و تمام تلاش این است که از جانب امپریالیست‌ها به بازی گرفته شود. از لحاظ ایدئولوژی و عقاید، عقب مانده و ارتجاعی است، در موضعگیریهای سیاسی راست، ضد کمونیست و ضد مکرراتیک است. روشهای عملی آن بر اساس دروغ، تحمیق، تهدید، تطمیع، بند و بست و عوامفریبی استوار است. و قس علیهذا.

بنا بر این شیوه مبارزه مجاهدین هم بعنوان جزئی از پراتیک سیاسی وی از این هدف و این سیاستها تبعیت می‌کند و در خدمت آنها قرار می‌گیرد. با اصطلاح مبارزه مسلحانه مجاهدین در خدمت بند و بست سیاسی و معامله‌گری، داشتن با اصطلاح دست قوی، در بین جناحهای اپوزیسیون بورژوازی، تلاش برای منحرف کردن و به رکود کشاندن جنبش انقلابی توده‌ها و جلوگیری از یک قیام توده‌ای که کلیه ارگانها و نهادهای حاکمیت دولتی را به زیر سوال می‌کشد و مسائل نظیر اینهاست. این مساله است که با بیدرویش تا کید شود و نه جنبه‌های با اصطلاح فنی کار آنها.

س - شیوه پیشنهادی شما چیست؟

ج - می‌بخشید، اما من خود این طرز طرح مساله را خیلی بدور از واقعیت زنده مبارزه سیاسی و تمام‌بانه دیده گرفتن عوام‌ملی ما ننند درجه آمادگی و توان بالفعل توده‌ها برای خیزشهای انقلابی، مراحل مختلفی که مبارزه طی می‌کند، رابطه و تناسب قوای حاکمیت و مردم خواهان انقلاب، و فاکتورهای اجتماعی و سیاسی دیگر می‌بینم.

بطور کلی ما از انقلاب کارگران و زحمتکشان، از قیام توده‌ای مردم محروم برای سرنگونی جمهوری اسلامی که طی آن نه فقط دار و

دسته<sup>۱</sup> حاکم به زیرکشیده شوند بلکه کل دستگا ه دولتی عریض و طویلی هم که بورژوازی در ایران تحت نظا مه‌ای سلطنتی و اسلامی ساخته و پرداخته است در هم شکسته شود و خا کمیت مستقیم توده های کارگرو زحمتکش برقرار گردد دفاع می‌کنیم و برای تحقق آن مجدانه مبارزه می‌کنیم .

س- فکرمی‌کنید در سال جاری رویدادهای مهمی در ایران اتفاق افتد که باعث شود رژیم جمهوری اسلامی سرنگون گردد؟  
ج- من نمی‌توانم هیچگونه پیش بینی خاصی در این مورد بکنم. اما آنچه مسلم است این است که ایران آستن انقلاب و نیا زمنند انقلاب است . فلاکت ، بیکاری ، گرانی ، جنگ و اختناق توده های کارگرو زحمتکش را به حد اعلا در فشا ر گذاشته است . بن بست جنگ که زندگی مردم را در ایران تحت الشعاع قرار داده هر روز بیشتر می - شود ، افلاس و بحران مالی حکومت و همچنین بحرانها و تناقضات سیاسی آن بیش از همیشه است ، وضعیت سیاسی جمهوری اسلامی در بین دولتهای امپریالیستی و دولتهای بورژوازی منطقه هم که اخیرا روبه وخامت گذاشته است . جمهوری اسلامی هیچ راهی به جلو ندارد و از هر لحاظ با ناکامی و بن بست روبروست و دیریا زود باید در این بحرانها غرق شود .

س- کدامیک از نیروهای اپوزیسیون خواهد توانست مردم را به صحنه بیاورد برای سرنگونی رژیم؟

ج- ابتدا با بدروشن کرد کذا می‌کند اپوزیسیون می- خواهد که مردم واقعا به صحنه بیا یند . تمام اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی را بمراتب برانقلاب توده ها ترجیح می‌دهد و تمام تلاش را برای خنثی کردن "خطر" این انقلاب به کار می‌گیرد . از این گذشته من این نوع "به صحنه آوردن" مردم توسط این یا آن به قول شما نیروی اپوزیسیون را درست درک نمی‌کنم. کارگران ایران به حکم موقعیت مادی زندگیشان دائما در صحنه مبارزه هستند و نمی‌توانند نپا شند . اصلا<sup>۱</sup> می‌دهند انقلاب پیروز منند در ایران وستون فقرات آن را جنبش کارگری تشکیل می‌دهد . عرض اندام یک جنبش کارگری متحد

متشکل و همبسته ، ولوبلافا صله سرنگونی رژیم را هم در دستور کار خود نگذارد ، تا شیر قاطع و تعیین کننده در فرا هم کردن شرایط اعلی انقلابی و تغییر توازن قوای مردم و حکومت در ایران دارد . تلاش حزب کمونیست ایران برای رسیدن جنبش کا رگری به چنین موقعیتی گذشته از علل پایه ای و دراز مدت طبقاتی آن ، بمعنای تلاش برای تحقق امر سرنگونی هم هست .

س- اگر جمهوری اسلامی سرنگون گردد و حکومت مورد نظر شما بر سر کار نیاید ، شما چه می کنید ؟ و بویژه در چه شرایطی در کردستان اسلحه را بزمین می گذارید ؟

ج- در کل ایران ما برای حکومت کا رگری مبارزه می کنیم و این مبارزه را هم به نیروی خود کا رگران به نیروی آگاه هی و تشکل طبقه ۴ کا رگر به پیش می بریم . و تا وقتی هم که کا رگران قدرت طبقاتی شان را بمنظور محور گونه نا برابری و اختلاف طبقاتی مستقر نکرده باشند این مبارزه ادامه دارد .

جذب کمونیست در هر تحول سیاسی و منجمله در صورت سرنگونی جمهوری اسلامی برای اتحاد و انسجام بیشتر طبقه ۴ کا رگر ، برای تشکل و آگاهی بیشتر کا رگران و نزدیک کردن طبقه ۴ کا رگر بسوی موقعیت مناسب برای کسب قدرت سیاسی تلاش می کند ولی جزئیات امر را نمی توان بدون توجه به شرایط هر دوره تعیین کرد .

اما در مورد خاص کردستان با دید پرسید منظور تان از بز میمن گذاشتن اسلحه چیست ؟ اگر مقصود خاتمه ۴ جنگ باشد ، این بستگی به اوضاع سیاسی و عمومی و بطور مشخص بستگی به سیاست حکومت آتی ایران در قبالت حقوق و مطالبات خلق کرد دارد . چنانچه این حقوق و مطالبات مشخص از جانب حکومت مرکزی به رسمیت شناخته شود ، در این صورت دلیلی برای ادامه ۴ جنگ باقی نمی ماند . اما اگر بحث بر سر خلع سلاح خلق کرد با شد دیگر مساله فرق می کند . چرا زحمتکشان کردستان با ید ا جازه بدهند توسط هر حکومت آتی در ایران خلع سلاح شوند ؟ هر حکومتی در هر زمان چنانچه مبین منافع و اراده ۴ واقعی توده های عظیم مردم یعنی کا رگران و زحمتکشان

باشد، نه تنها دست به خلع سلاح بخشی از مردم ایران نمی‌زند بلکه بخشهای دیگر مردم ایران را هم مسلح می‌کند و خود را برای دفاع از دستاوردهای انقلاب در مقابل ضداقلاب و امپریالیسم به کارگران و مردم مسلح متکی می‌کند.

و اما اگر این حکومت بمعنای حاکمیت این یا آن جنس یا بورژوازی باشد، اگر بخواهد از سرگونی جمهوری اسلامی برای برقراری دیکتاتوری، ستم و اختناق در اشکال دیگر نیز استفاده کند، چرا باید در مقابل آن اسلحه‌ها را به زمین گذاشت؟ در این حالت کارگران و مردم زحمتکش در سرا سراسر ایران، و منجمله در کردستان باید اسلحه‌ها را محکمتر از همیشه در دست بفشارند. نمونه کردستان نشان می‌دهد که چرا باید چنین باشد.

س- شما برای این اعتقاد دید که پرولتاریا در کردستان رشد نموده است. با شناختی که من از کردستان ایران دارم گمان نمی‌برم که چنین باشد چرا که پرولتاریا به آن صورتی که شما بیان می‌دارید در این منطقه وجود ندارد. آنچه که من در کردستان دیدم تولید محصولات کشاورزی و خرید و فروش آن است که تنها وسیله رسمی ادامه زندگی در منطقه می‌باشد و تعداد زیادی کوره‌های آجرپزی، نه از کارخانه‌های ذوب آهن خبری است و نه از کارخانه‌های صنعتی دیگر. فقر چشمگیر حاکم بر کردستان خود نشانگر صنعتی نبودن این منطقه، از کشور ایران می‌باشد. سوال مشخص اینست آیا شما با واقعیت‌های موجود کردستان برخورد اجتماعی دارید و یا بسته به خواست و مصالح نظری خودتان واقعیت‌ها را تحلیل می‌کنید؟

ج- این سوال و نظری که شما ابراز می‌کنید در واقع زبان حال خیلی از گروه‌های چپ روشنفکری ایران است بنا بر این من لازم می‌دانم که روی جنبه‌های مختلف آن کمی بیشتر مکث نمایم.

ببینید دلیلی که شما برای نفی غالب بودن مناسبات سرمایه‌داری و نفی موجودیت طبقه کارگر در کردستان عنوان می‌کنید این است که در مشاهداتان از کردستان ملاحظه کرده‌اید که تولید محصولات کشاورزی و خرید و فروش آن وسیله اصلی زندگی مردم در

منطقه می‌باشد. اگر این نوع اظهار نظر بتواند بعنوان استدلال معتبر تلقی شود، منهدم در جواب می‌توانم بگویم که در مشاهدات خودم از کردستان، که تصدیق می‌کنید خیلی بیشتر از شماست، سالهاست که کارگران را بعنوان طبقه اجتماعی جدیدی که از راه فروش نیروی کارش گذران می‌کند، و آنهم در یک مقیاس اجتماعی قابل ملاحظه، در کردستان دیده‌ام، با خیلی از آنها صحبت و نشست و برخاست داشته‌ام و هیچ چیزی نمی‌تواند این واقعیت را در ذهن من تغییر بدهد.

اما اجازه بدهید عمومی‌تر و بر اساس یک تحلیل علمی به قضیه برخورد کنیم. سرمایه‌داری بودن یک جامعه از روی تولید و مبادله محصولات کشاورزی تعیین نمی‌شود. سرمایه‌داری آن نظام اجتماعی است که در آن نیروی کار وسیعاً به کالاتبدیل شده باشد و کارگران آن طبقه اجتماعی هستند که صاحب وسایل تولید نیستند بلکه برای امرار معاش نیروی کار خود را به فروش می‌رسانند. آیا با این حساب مناسبات تولیدی غالب در کردستان سرمایه‌داری است؟ و آیا طبقه کارگر در کردستان شکل گرفته است؟ بلاشک اینطور است. بر خلاف نظر شما من معتقدم که مناسبات تولیدی در کل ایران و منجمله در کردستان سرمایه‌داری است و کثیرالعدده‌ترین طبقه تولیدکننده در کردستان کارگران مزدی هستند. وجود آنها آنقدر روشن و انکارناپذیر است که اثبات آن بنظر من احتیاج به هیچ نوع تلاش فوق العاده‌ای ندارد. خود شما می‌گوئید که تعداد زیادی کوره‌های آجرپزی در آن وجود دارد. خوب در این کوره‌ها که می‌دانه کنندگان مواد کشاورزی کار نمی‌کنند. این کوره‌ها با رنج و عرق خانواده‌های کارگر و درازای دریافت مزد می‌چرخد. بگذریم از اینکه این فقط بخشی از کارگران کردستان و حتی فقط بخشی از کارگران کردستان کوره‌پزخانه‌ها را هم، تشکیل می‌دهد. از خود شهرهای بزرگ کردستان هم که بگذریم، امواج بزرگ کارگران مهاجر و فصلی کرد در دوده گذشته به کارخانه‌ها، بنا در، جاده‌سازیه‌ها، معادن، شرکت‌های ساختمانی و نظیر اینها در مراکز سراسر ایران سرازیر شده‌اند و

بخشی از عرضه‌کنندگان نیروی کار به بازاریکاران داخلی ایران را تشکیل می‌دهد. به علاوه بخش مهمی از جمعیت روستایی کردستان را هم کارگران تشکیل می‌دهند و شکل گیری این طبقه کارگر طی چند دهه اخیر برای کردستان یک تحول بزرگ و بنیادین اجتماعی بود که در جلوجشان ما اتفاق افتاد.

اینکه کردستان یک منطقه صنعتی نیست یک واقعیت است، اما از اینجانب سرمایه‌داری بودن کردستان و نه موجودیت طبقه کارگران مزدی هیچکدام منفی نمی‌شوند. بقول شما از ذوب آهن خبری نیست، اما مگر هر منطقه ایران ذوب آهن خودش را دارد؟ و آیا با این حساب فقط اصفهان سرمایه‌داری محسوب می‌شود؟ شما از وجود فقر چشمگیر در کردستان صحبت می‌کنید. کاملاً درست است ولی مگر قرا بود سرمایه‌داری به فقر خاتمه دهد و عملاً ریشه‌کن کردن فقر باشد که حالا اینطور استدلال می‌شود؟ فقر خود یکی از مصائب جامعه سرمایه‌داری و نتیجه و معلول مناسبات استثمارگرانه آن است. سرمایه‌داری صنعتی هم همینطور. در آفریقای جنوبی، کره جنوبی، و برزیل که کشورهای کاملاً سرمایه‌داری و تا حدود بسیار زیادی صنعتی هستند، مگر فقر و مسکن‌توده‌های کارگر بیداد نمی‌کند. و اصلاً مگر تراکم ثروت سرمایه‌دارها، در طرف دیگر تراکم فقر کارگران را موجب نمی‌شود؟

حتی مطابق آمارهای سالهای گذشته، جمهوری اسلامی، کردستان یکی از چند استان اول کشور از لحاظ نسبت شهرنشینی است. جمعیتی بمراتب بیشتر از پنجاه درصد اهالی کردستان در شهرها زندگی می‌کنند و این نسبت در چند سال اخیر با شتاب زیادی بالاتر هم رفته است. چه کسی در حلبی‌آبادها و جورآبادها و مجبورآبادها و این شهرها زندگی می‌کند؟ آیا همان تولیدکنندگان و مبادله‌کنندگان مواد کثافت‌ورزی؟ گذشته از این که بخش مهمی از تولید کثافت‌ورزی کردستان نیز توسط کارگران کشاورزی که در ازای دریافت مزد نیروی کارشان را بفروش می‌رسانند به عمل می‌آید، اصلاً سهم تولید کثافت‌ورزی در کل تولید اجتماعی در کردستان در دهه ۶۰

اخیرمدا و ما روبه کاهشی داشته و مشاهدات ساده نشان می‌دهد که در آمد ناشی از تولید کشتا و ورزی خرد در مقابل درآمد ناشی از دریافت مزد برای خانواده‌های زحمتکش در مقیاس کل کردستان بسیار کوچک است. ما ذهنی‌گیری نمی‌کنیم، این چپ‌خرده بورژوازی ایران است که در مقابل تمام این واقعیات و دیگر گونیهای اجتماعی چشم خود را بسته و حاضر نیست تصویر ذهنی خود را بنفع و اقعیت خارجی اصلاح کند.

س- چرا شما خودتان را مظهر قاطعیت و سازش‌ناپذیری پرولتاریای انقلابی می‌دانید؟ نتیجه! ادعای دفاع از دمکراسی حزب دمکرات و یا نتیجه! ادعای دفاع از پرولتاریای شما به قیمت کشتار شما صد هاتن از پیش‌مرگان مبارز و طرف‌تاما شده است. ممکن است از همان پرولتاریائی که این‌گونه عملیات بنا ما و انجام می‌شود، البته اگر در کردستان حضور دارند سوال فرمائید که موافق این‌گونه عملیات بنام او می‌باشند یا نه؟

ج- صحبت برسرا این نیست که ما خودمان را مظهر چه می‌دانیم. صحبت برسرا اینست که جنگ حزب دمکرات علیه کومه‌له بطور عینی و در دنیای واقعی سیاسی، بمعنی جنگ علیه کمونیسم و کمونیستها، جنگ علیه حقوق مردم زحمتکش و جنگ علیه دمکراسی و آزادیهای سیاسی است. گروههای چپ‌خرده بورژوازی ایران آنقدر کوتاه نظرانه، محافظه‌کارانه و غیر انقلابی و توأم با اغراض کوچک و حقیر با این مساله برخورد کردند که اصلا در نشدند معنا و اهمیت سیاسی واقعی این جنگ را درک کنند. آنها نتوانستند و نخواستند بفهمند که حزب دمکرات در جنگ علیه ما، فقط علیه یک سازمان یا رهبری نمی‌جنگد، بلکه در این جنگ دارد نفس ضدیت خود با کمونیسم و دمکراسی را به نمایش می‌گذارد، دارد راه را برای ائتلافهای بورژوازی هموار می‌کند، دارد به جمهوری اسلامی چراغ می‌دهد، دارد دل امپریالیستهای نگران از کردستان انقلابی را بدست می‌آورد، دارد برقراری اختناق و ستم علیه زحمتکشان کردستان را تمرین می‌کند و بنابراین هر کس که خود را مدافع طبقه کارگر و مدافع دمکراسی می‌داند موظف



است علیه حزب دمکرات و سیاستهای آن و جنگ آن علیه حزب کمونیست موضع آشکاروبی ابهام بگیرد. چپ خرده بورژوازی از تجربه برخوردار به جنگ یک حزب بورژوازی علیه کمونیستها! تلاش بر اینست بیرون نیا مدو بجای درک اهمیت سیاسی و طبقاتی مساله، خود را به تکرار جدلهای پوچ در مورد "تئوریهای انحرافی" ما مشغول کردند و از یک تعرض سیاسی قاطع علیه جریان بورژوازیی تن زدند. گذشت زمان واقعیتها را بیش از پیش روشن کرده و امروز دیگر محکوم کردن سیاست جنگ طلبانه حزب دمکرات در قبال کومه له تقریبا به موضع عمومی گروههای سیاسی تبدیل شده است و حتی اکثریتیها اخیرا در این جهت موضع گرفتند.

اما اینکه من از کارگران کردستان ایران بپرسم نظرشان راجع به این جنگ چیست ما هر روزه این نظر را می پرسیم و در این باره با آنها بحث و گفتگو می کنیم. کارگرو زحمتکش کرد با نفرت به سیاستهای حزب دمکرات نگاه می کند، او را مسبب وادامه دهنده این جنگ می داند و نظر خود را در صدها قطعه نامه و نشست و طوما ربیان کرده است. بعلاوه با پیوستن به صفوف پیشمرگان کومه له و برگرفتن اسلحه حزب کمونیست نشان می دهد که در چه صفی می ایستند.

س- آقای قاسملو در مصاحبه ای که در شماره ۶ قبل نشریه ۶ فصلی در گلسرخ داشتند شما را متهم کردند که آغاز جنگ بین کومه له و حزب دمکرات بوده اید، ایشان گفتند طبق مدرکی که حزب دمکرات بدست آورده شما گفته اید جنگ بین کومه له و حزب دمکرات سرانجام در خواهد گرفت پس هر چه زودتر بهتر. ممکن است بگوئید چرا در آن شرایط خاص و حاجنبش سراسری و جنبش کردستان چنین تصمیمی گرفتید؟

ج- راستش من تعجب می کنم که چطور کسی می تواند بدسادگی و بدون اینکه خم به ابرویا ورد در مقابل چشم مردمی که خودشان واقعیتها را از نزدیک می بینند اینطور به جعل حقایق دست بزنند. لابد در قاموس احزاب درجه سوم بورژوازیی این "سیاستمداری" محسوب می شود. جنگ کومه له و حزب دمکرات نه در ششم بهمن ۶۴ بلکه در آبان

ما ه آنسال وتوسط حملهء طرح ریزی شده عوامل حزب دمکرات بسه مقرهای ما آغا زشد. حزب دمکرات با تشکیل کمیسیون تحقیق در این رابطه توافق کرد و کمیسیون نتایج کا ر خود را که متضمن بسره شمردن جنا یتهها واقدا مات تجا وزکا رانهء حزب دمکرات بود و در آن صراحتا بسها عدا ما سرا و آتش زدن زخمیها اشاره شده تهیه کسرد و در اختیار هر دو سا زمان قرار داد. اما البتته بنفع حزب دمکرات است که تما ما ینها را مطلقا نا دیده بگیریء. آیا این همه خام تصور کسردن مردم، خود نشانهء خامی نیست؟

بهر حال دعاوی حزب دمکرات کذب محض اند و فقط بطور غیر اصولی برای توجیه سیاست تداوم جنگ با کومه له اختراع شده اند. س- من بر این باورم که برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در ایران یک سا زمان یا حزب هر چقدر هم پویا، مسلح، مبارز و رادیکال با شديه تنهایی و بدون اتحاد با نیروهای موجود و مبارز دیگر نخواهد توانست در این راه موفق شود. شما چه می گوئید؟

ج- اما من بر این باورم که نه فقط با یک سا زمان بلکه با چند سا زمان هم نمی شود این کار را کرد. انقلاب کا رتوده ها سست و در ایران ستون فقرات و نیروی محرکهء اصلی جنبش انقلابی بسرای سرنگونی جمهوری اسلامی را، چنانکه یک سرنگونی انقلابی ونسه کودتا و یا نزا عهای داخلی را مدنظر داشته باشیم، جنبش کا رگری تشکیل می دهد.

س- بر این باور نیستید که قبل از تشکیل حزب طبقهء کا رگر، حزب پرولتری، حزب کمونیست، درجا معهء ما به ایجا دیک نسوع جبههء خلق با منشاء طبقاتی مختلف نیا زمندیم، که معتقد بسه سرنگونی رژیم حاکم بر ایران و محو تسلط امپریالیسم باشد؟ جبهه ای که در برگیرندهء نیروهای جنبش مقاومت ملی ما و در صف اول نیروهای اصلی آن است که با زوان مسلح یک قیام مردمی اند تا به صلح و استقلال ملی، ترقی اجتماعی و دمکراسی دست یابیم؟ یا اصولا فکرمی کنید هر سا زمانی به تنهایی با ایجا دسا زمان و یا حزب خود خواهد توانست رژیم را سرنگون سازد؟

ج- به هیچوجه . با یدپرسیداین "ما"یی که به جبههء خلق با ترکیب طبقاتی متفاوت ، و آنهم پیش از حزب طبقاتی ، نیا زدارد ، چه کسی است ؟ این کارگران نیستند . کارگران به استقلال طبقاتی خود در جریان انقلاب بیش از هر چیزی احتیاج دارند و حزب کمونیست ارگان و ابزار تحقق چنین هدفی است . آخر پس انقلاب ایران چه یاد ما داده است ؟ آیا مشخص و متمایز نبودن صف طبقات و منافع طبقاتی و وجود توهم وسیع در بین توده نبود که به جمهوری اسلامی امکان داد ضربهء قطعی را به انقلاب ، که شاه نتوانسته بود بزند ، وارد کند ؟

اگر کارگران ایران صف مستقل طبقاتی خودشان را داشتند ، اهداف و مطالبات روشن و متمایز حزب سیاسی و مستقل خودشان و تشکلهای طبقاتی وسیع خود را داشتند ، نه فقط خودشان به موقعیت و خیمی که جمهوری اسلامی برایشان خلق کرده است نمی افتادند ، بلکه کل سیر انقلاب ایران را عوض می کردند و در جهت دمکراسی انقلابی و حفظ و گسترش دستاوردهای انقلاب و به پیروزی رسیدن آن نقش قاطع بازی می کردند .

تنها در این صورت است که کارگران می توانند در مورد مفید بودن یا ضروری بودن این یا آن ائتلاف تصمیم بگیرند . بعلاوه شعارهای استقلال ملی و ترقی اجتماعی خیلی نامشخص و تفسیر بردار هستند و در عمل از طرف سیاستمداران بورژوا برای تخطئه منافع و شعارهای مستقل کارگران بکار گرفته می شوند و اطلاق بلیت گرد آوردن ائتلافی را ، مگر از جانب جناحهای بورژوازی ، ندارند . در مورد آنکه آیا سرنگونی توسط یک سازمان یا چند سازمان می تواند عملی شود ، من با نفس ایدهء سرنگونی سازمانی که نقش طبقهء کارگر و توده ها را نادیده می گیرد مخالفم و فکر می کنم ایدهء سرنگونی توسط چند سازمان در ماهیت خود تافتی با سرنگونی توسط یک سازمان ندارد .

س- شما معتقد به جمهوری انقلابی کارگران و دهقانان هستید ، فکرنمی کنید چنین خواسته ای با شرایط حاکم بر ایران امروز خواسته ای

ذهنی و تخیلی بیش نیست ؟

ج- ما هیچوقت اینطور نگفته ایم. حزب کمونیست برای حکومت کا رگری مبارزه می کند، حکومتی که طبقه کارگر را در موضع مسلط سیاسی قرار دهد و باین وسیله او را قادر کند که خلع ید از سرمایه داران و الغای مناسبات سرمایه داری را پیش ببرد و جامعه سوسیالیستی را سازمان دهد. این هدف واقع بینانه ترین هدفی است که از وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران ناشی می شود. معلوم نیست چرا وقتی بورژواها که اقلیت کوچکی از جامعه را تشکیل می دهند، حکومت را بدست می گیرند این می تواند متحقق شود و سالهای سال هم داده پیدا کند، اما وقتی کارگران که اکثریت جامعه هستند و بطور واقعی تولید جامعه را در دست دارند می خواهند قدرت را بدست بگیرند، باید ذهنی و خیالی باشد. در عین حال حزب کمونیست جمهوری دمکراتیک انقلابی را بعنوان هدف تاکتیکی و فوری خود در قبال مسأله قدرت سیاسی مطرح می کند.

س- آیا توانسته اید بین جنبش خلق کرد برای خودمختاری و جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی خلقهای سراسر ایران رابطه ای واقعی برقرار کنید ؟

ج- از یک دیدگاه تحلیلی یک چنین رابطه ای بطور عینی و واقعی وجود دارد، یعنی منافع، سیر حرکت و پیروزی جنبش کردستان و جنبش دمکراتیک سراسری ایران بطور جدی بهم مرتبط اند. اما اگر بر سر ایجاد ارتباط مشخص توسط ما در شکل حقوقی و در یک قالب معین باشد، در این صورت باید پرسید منظور شما برقراری رابطه بین جنبش خلق کرد با کدام جنبش معین و شکل گرفته دمکراتیک در ایران است ؟

س- پلورالیسم سیاسی و ائتلاف احزاب، نیروها و عناصر مترقی را در آینده ایران منافی حیات و رشد و شکوفائی جامعه زحمتکش می دانید؟ یا نفی هرگونه پلورالیسم سیاسی و ائتلاف را بنام استقلال طبقه کارگر؟ اگر پلورالیسم سیاسی و ائتلاف را نمی پذیرید چگونه دمکراسی را برای مردم ایران پیشنهاد می کنید ؟

ج- هیچکدام. ما من رشد و شکوفائی زحمتکشان خلق یسدا ز بورژوازی، الغای مناسبات کارمزدی و برقراری سوسیالیسم است، اینکه حزب کمونیست چه دمکراسی را پیشنها می‌کند جواب ما روشن است: ما از دمکراسی مستقیم یعنی حاکمیت بلاواسطه توده‌های کارگرو زحمتکش که در شوراها ی مسلح متشکل شده اند دفاع می‌کنیم. آنچه در جا معاً کنونی دمکراسی را بی‌نهایت محدود کرده و آن را بیک حق صوری و فریبنده تبدیل می‌کنند برای بریهای عمیقی است که در شرایط زندگی و هستی اجتماعی انسانها وجود دارد. شما انسانها را در موقعیتهای نابرابر، تبعیض آمیز، تحقیر آمیز باقی می‌گذارید و آنوقت انتظار دارید این دمکراسی عوام فریبی نباشد؟

بحث بر سر این نیست که بهر حال همین با مصلاح پلورالیسم سیاسی بر استبداد لجام گسیخته بورژوازی برتری دارد، مساله در سطح عمیقتری مطرح است. مساله اینست که بدون قرار دادن انسانها در موقعیتهای مادی و واقعی برابر، یعنی چیزی که با حفظ جامعه سرمایه داری غیر ممکن است، دمکراسی عمیق و واقعی نمی‌تواند برقرار شود و در بهترین حالت بنا پا یدار خواهد بود. ضمانت واقعی آزادی انسانها، برابری آنهاست.

س- شما به نظام شورا ئی معتقد هستید یا به شوراهای یک خطی تحت سلطه حزب نظر دارید که زاده حزبی است و دیگر شورا و مشورت نیست، اگر شورای مردمی را می‌پسندید پس ناگزیر چون مردم صاحب یک نظر نیستند انعکاس افکارشان به پلورالیسم سیاسی می‌کشد، چنین نیست؟

ج- ما به نظام شورا ئی و به حاکمیت مستقیم توده‌های کارگرو زحمتکش معتقدیم و فکر می‌کنیم این شوراها با یدمحل واقعی تصمیم گیری و اعمال اراده توده‌ها یا شدوزا نده هیچ کسی هم نباشد. ما شوراها هم مانند هر نوع تجمعات انسانی تحت تاثیر احزاب، گرایشهای سیاسی و جریانهای فکری مختلف قرار می‌گیرند و متقابلاً آنها را تحت تاثیر قرار می‌دهند. یک حزب کمونیست انقلابی با ید تلاش کند تا شوراها را بطرف پیوندهر چه عمیقتر با حزب کمونیست و

سیاستهای کمونیستی سوق دهد. عمق و دامنه نفوذ هرچه بیشتر  
حزب کمونیست، یعنی حزب کارگران پیشرو و انقلابی، درشورها  
یک مزیت و نه یک بلیه است و باید هدف ما باشد.

www.iran-archive.com

سیمون دوبوار

سیمون دوبوار، بانوی بزرگ فکروادب فرانسه در روز دوشنبه چهاردهم آوریل ۸۶ (۲۵ فروردین ۱۳۶۵) در هفتاد و هشت سالگی در پاریس درگذشت. سیمون - دوبوار در خانواده‌ای بورژوا معتقد و مومن به مذهب کاتولیک به دنیا آمد (۹ ژانویه ۱۹۰۸) و برحسب ارزشها و قواعد چنین محیطی تربیت شد، اما طبع سرکش او از آغاز جوانی، این معیارها را به شک و پرسش کشید و تلاشی صادقانه را برای ساختن یک زندگی آزاد از قید و بندهای رایج در جامعه بورژوازی آغاز کرد. به هنگام تحصیل در رشته فلسفه بود که سیمون دوبوار با ژان پل سارتر آشنا شد (۱۹۲۹) و از آن پس این دوزوجی را تشکیل دادند که به درستی "افسانه‌ای ترین زوج روشنفکران قرن" نام گرفت.

در سالهای پس از جنگ، سیمون دوبوار به عنوان یکی از برجسته‌ترین نویسندگان و متفکران مکتب اگزیستانسیالیسم شناخته شد و حضور و مشارکت او، دوشادوش سارتر، در همه مبارزات و مباحثات دوران معاصر، این دورا مصداق واقعی "هنرمتعهد" ساخت. در میان آثار متعدد وی در زمینه ادبیات و هنر و فلسفه و سیاست و جامعه، با پیدا ز چندین کتابی سخن گفت که به شرح رویدادهای زندگی خود اختصاص داده است. به نظر بسیاری بهترین آثار ادبی سیمون دوبوار را باید در میان این کتابها جست و "مرگ بسیار شیرین" (۱۹۶۴)،

شرحی که سیمون دوبوآر در مرگ ما در خود نوشته است را  
با پیداشا هکا را این نویسنده دانست .

اما بیشک پرآوازه ترین اثر سیمون دوبوآر "جنس  
دوم" (۱۹۴۸) است که به بررسی وضع زنان در جامعه بشری  
می پردازد تا تفاوتها و نابرابریهای میان موقع اجتماعی  
و اقتصادی زن و مرد را ریشه یابی کند . نویسنده در این  
اثر خود مسلم می سازد که این نابرابریها هیچ ریشه ای  
مگر ریشه اجتماعی ندارد؛ زن محصول طبیعت نیست ،  
آفریده جامعه است . جامعه ای که در آن اصل مرد است  
و فرع ، زن . فرعی بر آن اصل . "آدمی زن به دنیا  
نمی آید زن می شود." کتاب سیمون دوبوآر شورشی  
است علیه این وضع . زنان با مردان هیچ تفاوتی  
ندارند و اگر در نابرابری زندگی می کنند این نیست  
مگر حاصل بهره کشی جامعه مردسالار .

این کتاب در بیداری وجدان زنان و برانگیختن  
جنبش اعتراضی زنان اثری شگرف داشت و بیهوده نیست  
که جنبش آزادی زنان سیمون دوبوآر را یکی از بانیان  
خود می دانند و هر زن آزاده ای "جنس دوم" را در زمره  
کتابهای برگزیده خود بر می شمرد .

سیمون دوبوآر به عنوان روشنفکری متعهد و مترقی  
از هیچیک از صحنه های مهم مبارزه زمانه ما غایب نبود  
و هر بار که پیکار با ظلم و سرکوب و بهره کشی می طلبید ،  
به صحنه می آمد و نیرو و توان و اعتبار خود را در یاری  
مبارزان به کار می انداخت .

در چهل و هفتمین سالگرد مجله "تاندرون" (عصر جدید) ،  
در اکتبر ۱۹۸۵ ، سیمون دوبوآر شرحی در باره چگونگی  
ایجاد این مجله نوشت که ترجمه فارسی آن به عنوان  
بزرگداشتی از این نویسنده بزرگ منتشر می شود .

ناصرا کدما من



دراوا خردوران "اشغال" فرانسه بوسیله ارتش هیتلر، سارتر و من دوستیهای تازه‌ای یافتیم: خانم و آقای لهریس (Leiris)، خانم و آقای که‌نو (Duenebn)، کامو و کسان دیگر. قرابت سلیقه‌ها، عقیده‌ها و کنجکاویها برای توجیه قدر و قیمتی که به این دوستیها می‌دادیم کفایت نمی‌کند. این دوستیها قدر و قیمت خود را به آن همبستگی عملی مرهون بودند که ما را به یکدیگر وصل می‌کرد. "بی. بی. سی" گوش می‌کردیم، اخبار را رد و بدل می‌کردیم، با هم خوشحال می‌شدیم، نگران می‌شدیم، متنفر می‌شدیم، کینه می‌ورزیدیم، امیدوار می‌شدیم. با هم عهد می‌کردیم که همواره علیه نظامها، فکرها و آدمهایی که محکوم می‌کردیم متحدیمانیم. زمانی که ما میدبا قطعیتها جان‌نشین شد، زمانی که آینده‌باز شد ما فکر کردیم که بر ما ست که اگر نه در زمینه سیاسی، بلکه در زمینه فکری و معنوی این آینده را بنا کنیم. برای دوران پس از جنگ، می‌بایست یک ایدئولوژی فراهم آوریم. سارتر طرح‌های دقیق‌تری تدوین کرد. مهمترین به نظر او، مجله‌ای بود که همه با هم اداره می‌کردیم و به سبک خودمان از دوران نوسخن می‌گفت. بعدا سارتر نظر خود را در این زمینه در نوشته‌ای شرح داد: اگر حقیقت واحد است با دیدن راهمانطور که ژید در باره خدا می‌گفت در هیچ‌کجای دیگر مگر در همه جا جست‌وجو نکرد. هر محصول اجتماعی و هر ایستاری، خصوصی‌ترین و عمومی‌ترین آنها، تجسمهای این حقیقتند. یک لطیفه‌ها نقد ریک دوران را منعکس می‌کنند که یک قانون اساسی، ما صیادان معنی خواهیم شد و حقیقت را در باره جهان و در باره زندگیهای خودخواهیم گفت. این برنامهمهمه دوستان ما را خوش آمد و پس از "آزادی" پاریس فوری هیئت مدیره‌ای تشکیل دادیم. مرلوپونتی (Merleau-pouty) که به اندیشه سارتر بسیار نزدیک بود، عضو ثابت آن بود. لهریس با شور و شوق به هیئت وارد شد. پل‌هان (Paulhan) که پیش از جنگ "مجله فرانسوی جدید" ان. ا. اف. (N.R.F.) را مدیریت کرده بود از سر لطف پذیرفت که ما را از تجربه خود بهره‌مند کند. همینطور آرون که از لندن

باز می‌گشت و در آنجا مجله‌ای مخالف "دوگل"، "فرانسه‌آزاد" را اداره کرده بود. آلبر اولیویه (Albert Olivie) به ما پیوست. کا موخودداری کرد و گفت زیاده از حد گرفتار روزنامه "کومبا" ست. خیال هم می‌کنم که خیلی می‌خواست به عنوان شاگرد سارتر قلمداد نشود. البته مسئله تماس با مالرو مطرح نبود: وی هرگز در طرچی که خود مبتکر و مدیر آن نبوده شرکت نمی‌کرد. می‌ماند مسائل عملی. گاستون گالیمار (مدیر انتشارات گالیمار) به فوریت پذیرفت که مجله ما را چاپ کند و دفتر بزرگی هم در اختیار ما گذاشت. اما در فرانسه قحطی کاغذ بود مثل قحطی همه چیز. و یک مجله نمی‌توانست به وجود آید مگر آنکه وزیر اطلاعات به آن سهمیه‌ای می‌داد. این وزیر در آن زمان، سوستل Soustelle بود که له‌ریس او را از طریق "موزه انسان" می‌شناخت. در آن زمان سارتر در آمریکا بود و این من بودم که له‌ریس را به منزل سوستل همراهی کردم. وی ما را با صمیمیت بسیار پذیرفت اما از ترکیب "هیئت" که مطلع می‌شد یک اسم او را متوقف کرد: "آرون؟ چرا آرون؟" کینه ضدیت او را با دوگل داشت. با این حال بالاخره از این قضیه گذشت و به ما قولهایی داد که بعدها عملی شد. ما که مطمئن بودیم که از ماه اکتبر چاپ می‌شویم به جستجوی یک اسم پرداختیم. له‌ریس که میل به رسوایی آفرینی را از دوران جوانی خود در میان سوررئالیست‌ها نگهداشته بود اسمی جنجالی را پیشنهاد کرد: "لوگرا بوژ" (دعوا) Lebrabuge. ما می‌خواستیم همانا نقدر بسازیم که ناراحت کنیم. این اسم را نپذیرفتیم. دلمان می‌خواست نشان دهیم که در مسائل و موضوعات روزدخالت می‌کنیم و از سالیان پیش، چه بسیار مجله‌ها که همین هدف را دنبال کرده بودند و این خودانتخاب را بسیار محدود می‌کرد. برسر "عصر جدید" (تان مدرن) توافق کردیم. یادآوری فیلم چارلی چاپلین ما را خوش می‌آمد. و بعد هم پل‌ها ن با همان لحن جدی کاذب خود که یکسره از محتوایی جدی هم به دور نبوده می‌گفت این مهم است که بتوان یک مجله را همانطور که در مورد شده بود با حروف

اختصاری عنوانش مشخص کرد. و "ت. ام" خوب به گوش می‌نشست. مسئله دوم تهیه روی جلد بود. روی جلدی که پیکا سو کشید بسیار قشنگ بود اما بیشتر مناسب مجله‌ای هنری بود تا "عصر جدید"; غیر ممکن بود که فهرست مطالب را در آن جاداد. بالاخره صفحه‌پردازی از بنگاه انتشارات "گالیمار" طرحی ارائه داد که آراء همه را جلب کرد و در چهل سال گذشته دیگر از آن جدا نشده‌ایم.

نخستین شماره در اکتبر ۱۹۴۵ انتشار یافت. مقاله‌ای که سارتر در معرفی مجله نوشت سروصدای فراوان کرد. وی در این مقاله نظریه "ادبیات متعهد" خود را شرح می‌داد. می‌خواست ادبیات را از آسمان به زمین آورد. و این بدان معنی نبود که ادبیات را خوار می‌داشت بلکه به عکس آن را چنان گرامی می‌دانست که سرنوشتش را با سرنوشت بشریت آمیخته می‌خواست. در یک کلام، آنچه اومی-طلبید حضور تا موتما م نویسنده در نوشته بود. امروز هم نادرند کسانی که این نکته را دریافته باشند. این امر مانع از آن نشد که مجله به فوریت با اقبال فراوان روبرو شد. شهرت سارتر و جدالی که نظریه تعهد و برانگیخت در این اقبال نقش فراوان داشت. اما مجله خاصه می‌کوشید که این عسرو زمانه‌ای را منعکس کند که به شناختن خود علاقه مند بود. و خوانندگان تنها می‌خواستند فاصله‌ای که مطبوعات را از ادبیات جدا می‌کرد پیرکنند و علایق روزمره و وسوسه‌های فرهنگی خود را ارضا کنند. اینان کنجکاو و خسود را شرافتمندان ارضا می‌کردند اگر هنر به این واقعیت‌های زنده و سوزانی می‌پرداخت که طی سالیان دراز از ایشان پنهان داشته بود.

گواهان و شاهدان بسیاری می‌خواستند که این واقعیات را افشا کنند و از آنها بحث کنند. نه مطبوعات و نه بنگاه‌های انتشاراتی هنوز از نظر مادی وسایل آنرا نداشتند که صدای اینان را بگوشها برسانند؛ متنها هجوم می‌آوردند. یکبار در هفته کسانی را که نوشته‌های خود را می‌آوردند، پیشنهادهایی داشتند و یا از ما

راهنمایی می‌خواستند در دفتر مجله می‌پذیرفتیم. زمانی که می‌توانستم به مولفی بگویم که کارش پذیرفته شده است احساس رضایت می‌کردم اما زمانی که حذف و بریدن لازم بود، هر سطر در نظر کسی که آن را نوشته بود اساسی می‌آمد. وظیفه با زهم دشوارتر، نه گفتن بود. دینفع برمی‌آشت و اثبات می‌کرد که استعداد دارد و نوشته‌اش خوب است. میرفت و مجاب شده بود که قربانی توطئه‌ای است. جوانانی بودند که می‌خواستند به هر قیمتی فوری گل کنند، پیرانی که آخرین بخت خود را آزمودند، قدرناشناختگانی که در رویای گریز از لامل کانون خانواده بودند، مردان و زنانی از هر سن و سال که به پول نیاز داشتند. بسیاری صمیمانه در ادبیات نوعی نجات و رستگاری را می‌جستند اما غالب می‌خواستند این رستگاری را با تخفیف به دست آورند بی آنکه حجم عادلانه‌ای از کار و وقت را بپردازند. همه این نکات، مانع از آن نشد که در طی سال، "عصر جدید" برخی متنهای بسیار جالب و حتی قابل توجه را انتشار دهد. مجله خود را با نیت سارتر مطابقت می‌داد: اصالت و تازگی آن در این بود که موربیش با افتاده و افشاگر را جستجو می‌کرد. از سوی دیگر با جهتگیری مقاله‌ها، امید داشتیم که بر معاصران خود اثرگذاریم. همچنین اینکه وسیله بیان فوری بیتابیه‌ها، شگفتیها و پذیرشها یمان را داشته باشیم برای ما بسیار سودمند بود. چاپ کتاب به درازا می‌کشد. در یک مجله می‌توان به فوریت به وقایع روز پرداخت. تقریباً به همان سرعتی که در مکاتبات خصوصی می‌توان دوستان را مخاطب قرار داد و رقیبان را رد کرد. در آن دوره لغزان و جوشان تجدید حیات، همواره پرسشهایی بود که طرح می‌شد، همواره دخواهیهایی که پاسخ می‌طلبید، اشتباههایی که تصحیح می‌خواست، سوء تفاهمهایی که بر طرف می‌بایست کرد و انتقادهایی که می‌بایست پاسخ گفته می‌شد. کتابهای معدود و مجلات معدودی انتشار می‌یافت: جدلهای روشن فکرانه ماصمیمیت، فوریت و حدت دعواهای خانوادگی را داشت.

مهمترین این جدلهای و مباحثات، آنهایی بود که ما را با

اعضای حزب کمونیست رودر رو کرد: وحدت نهضت مقاومت درهم شکسته بود. در واقع فلسفه سارتر - دست کم در ابتدای خود - با دکتترین مارکسیستی قاطعانه تناقض نداشت. سارتر خواستار تبادل نظر بود. کمونیستها از این گفتگو امتناع ورزیدند. ترجیح دادند که ناسازهای دست راستیها را به حساب خود بگیرند: مداح لجن، فیلسوف هیچی و ناامیدی. در ۴۶-۱۹۴۵ سارتر هنوز امیدداشت که این وضع را تغییر دهد. اشتباه می کرد. اما مساعی مرلویونتی و او برای حفظ یک گفتگو، برخی از اعضای هیئت را خشمگین کرد. استعفا دادند. جانشین کردن آنها برای مساعی زحمتی نداشت.

از لابلای این شکستگیها، این تجدیدها، مجله زنده مانده است و همچنان وفادار به روحیه ای که در ابتدا بر آن حاکم بود. اما این دیگر حکایتی طولانی است که قصد بازگویی آنرا ندارم که دیگران کرده اند. من فقط خواستم در این چهلمین سالگرد، علل و شرایط تولد مجله را یادآور شوم و بگویم که این مجله در آغاز برای ما چه معنایی داشت.

## با کشورم چه رفته است ؟

.....

اما دریغ و درد که "جبریل" های "ا و"  
با شهرسپید  
از هر طرف فرود می آیند  
و قلب عاشقان زمان را  
با چشم و چنگ و دندان می خایند  
و پنجه های وحشت پنهان را  
با خون این قبیله می آلاینند  
با این همه شجاع  
با این همه شهید  
با کشورم چه رفته است

.....

سعید سلطانیپور

وقتی خبرشها دت سعید را شنیدم تا مدت ها حس می کردم با هر تپش  
قلبم دشنه ای نیشش را در آن فرو می برد . ابعاد جنایت چنان گسترده  
و فجیع بود که با ورکردنش را سخت دردناک می نمود . سخن فقط بر  
سر آن نبود که شا عرجوان و ستیزنده ای به گلوله جمعی رذال بر خاک  
و خون تپیده بود . گلوله ها تنها در سینه انسانی که به والاترین  
آرمانهای بشری عشق می ورزید ننشسته بودند ؛ جلاد - از پشت  
مگسکهای بی که قلب او را نشان رفته بودند - هدف بزرگتری را نشانه  
گرفته بود ؛ فرهنگ و هنر ایران را . جهالت - که ما ننده همیشه در  
خدمت ستم و سرما یه بود - به تهمت ، افترا ، نیش قیروبا زگشت به

عهددقیانوس، تکفیراین و آن نویسنده و نشریه مترقی، قلم‌شکنی و کتابسوزی بسنده نکرده بود، چراکه برای مبارزه با اندیشه و فرهنگ، شکنجه را کافی نمی‌دانست. می‌باید از بیخ و بن ریشه‌کن کرد. باید کشت! اینگونه بود که گلوله‌هایی که برسینه آن گوزن کوهی نشسته بودند، اندیشه‌اش را نیز هدف قرار داده بودند.

حکومت هدفش را به درستی انتخاب کرده بود و با یک تیر، دو نشان زد. در سعید، نه تنها یک مبارز، بلکه فرهنگ را به مرگ محکوم کرده بود. حکم اعدام فرهنگ در سیاهالهای قرون وسطایی امضا شده بود و رژیم زبکار گرفتن هیچ وسیله‌ای برای اجرای این حکم کمترین تردیدی به خود راه نمی‌داد. به همراه تشدید جو خفقان و سانسور، نشریات را به انحصار خود درآورده گروهی را به بند کشیده عده‌ای را مجبور به مخفی شدن نمود و جمعی دیگر را آواره کرد. هرکس به گونه‌ای به "مجازات" می‌رسید. داغ شهادت آن عزیز هنوز تخفیف نیاخته بود که در دوازدهم دست دادن این برادر برادر و جانمان نشست. ساعدی درگذشت.

ساعدی درگذشت. جلاد در جستجوی لحظه به لحظه خود داس مرگ را بر قامت عزیز دیگری نشان داد. اسلحه متفادت بود، اما "جرم" همان، "مجازات" همان و جلاد همان بود.

"جرم" ساعدی دفاع از فرهنگ و آزادی قلم بود. اندیشمندی و ارسته که کلامی جز در دفاع از حیثیت بشری و آرمان ستم‌دیدگان بر زبان نیاورد. و همین تعهد رمز پیروزی اش بر مرگ می‌باشد. چرا که چنان در ایران و در فرهنگ و هنر ایران ریشه داشت که اثرش محو ناشدنی است. اگرچه تبعیدی غربت بود، اما غریب نبود. آری، گل پرپر شد و این چه دریغ آورو دردناک است! اما ریشه هنوز با برجاست و علیرغم تمامی ناملایمات و سختیها، همچنان به زندگی ادامه می‌دهد.

ساعدی تبعیدی غربت بود، اما غریب نبود و قسمت عمده‌ای از مبارزه قلمی او نیز علیه همین غربت زدگی بود؛ "غربت زدگی" نه الزاماً به مفهوم جغرافیایی آن، بلکه بیگانگی با آنچه در جامعه

می‌گذرد، بیگانگی با توده‌ها و آرمان‌شان که منبع پایان‌ناپذیر خلاقیت هنری می‌باشند.

بیادآوریم کلام او را در شبهای شعرکانون (۱)، از شبه هنرمندان می‌گفت. همانها که "بی فرهنگ ولی متظاهر به فرهنگ" اند. ریشه‌هایشان - اگر ریشه‌ای داشته باشند - در خارج از وطنشان است. به فرهنگ ملی بی‌علاقه‌اند و میراث کهنسال تمدن ما را نادیده می‌گیرند. مردم و فرهنگشان را به هیچ می‌گیرند و بجای آنکه فرهنگ مردم منبع کارشان باشد، بهانه‌ء تزئین کارشان می‌شود. "و بیاد بیاوریم که درهما نجا، همصدا با دیگران، بر علیه این سرطان و "برادرتو مان" آن - سا نسور - اعلان مبارزه نمود:

سیصدگل سرخ و صدگل نصرانی  
ما را ز سر بریده می‌ترسانی  
گر ما ز سر بریده می‌ترسیدیم  
در مجلس عاشقان نمی‌رقصیدیم  
جالب اینکه این اعلان جنگ که در کلمات دو بیتت جنوبی بیان گشته بود چندوجه شخصیت او را در خود داشت: روحیه مبارزاتی و تسلیم‌ناپذیری و پیوند با مردم و فرهنگشان.

خیزش توده‌های میهنمان، که بساط حکومت پهلوی را در هم پیچید، دکان دسته‌ای از این شبه هنرمندان را نیز تخته کرد. برخی از "هامی و کامی" سازان کمربه خدمت ارتجاع جدید بستند و دیگران جیغ بنفششان را با دیگر آثار "هنری" و مالی‌شان جمع کردند و بخارج مهاجرت فرمودند تا برای وطن اشک تمساح بریزند. همانگونه که دیروز دلشان هوای یار می‌کرد، امروز دلشان هوای وطن می‌کند و برای آن نوحه سر می‌دهند. البته بی‌هیچ اشاره‌ای به نقش خود در این ضایعه، دست‌اندرکاران ارتجاع تازه، از همان ابتدای خیزش مردمی، مبارزه با هر نوع اندیشه و تفکر رادار دستور کار خود قرار دادند. و چون زندگی هر چند که فلاکت‌بار و کشنده باشد - زندگان را به تفکر و تحرک ترغیب می‌کند - به مرگ زندگی کمربستند و بقول سعدی "هر کس را که طرفدار زندگی" بود و زندگی را می‌ستود، دهانش را با گلوله می‌بست. و این راه و روش همچنان ادامه دارد. در ایران امروز، تنها کسی حق زندگی دارد



که طرفدار رومداح "مرگ" باشد" (۲). تا آنجا که در توان دارد ،  
دژخیمان را در هر چه رگوشهء میهن به کارشمار روزی می‌گمارد. در  
این رهگذر خیل عظیمی را به جلای وطن وامی‌دارد.

اما اگر سرنوشت بدنمان را سردمداران تعیین می‌کنند، سر-  
نوشت اندیشه‌مان در دست خودمانست. اگر تن را دوستا قبانان به  
بند می‌شکنند، اندیشه جز به دست خودمان به بند نمی‌آید. ساعدی که  
قدرتمندان حاکم بدنش را به تبعید محکوم کرده بودند از تسلیم اندیشه  
سرباز زد، چرا که می‌دانست تسلیم و خموشی با مرگ برابر است. به  
تحلیل و بررسی شرایط آوارگان پرداخت. دگر دینی آوارگان را  
در برابر چشمانمان تصویر کرد: "آواره مدام در استحاله است. با  
سرعت تغییر شکل می‌دهد، نه مثل غنچه‌ای که با زشود، همچون گُل  
چیده شده‌ای که داردا فسرده می‌شود، می‌پلاسد، می‌میرد" (۳). اما  
سرنوشت انسان آگاه را بتها رقم نمی‌زنند، و این همانا "معجزهء  
آگاهی" می‌باشد (۴). اگر او به شرح آوارگی پرداخت، برای نوحه  
سرایبی نبود، (۵)، بلکه برای آن بوده که درمانی بیابد و راه  
رهایی را نشان دهد تا مبادا در آرزوی بازگشت به خانه و کاشانه  
دست روی دست گذاشته و به مرگ تدریجی تن بسیار ریم. "آواره‌ها  
با یدسکوی پرشی پیدا کنند" (۶). تبعیدیان غربت برای آنکه  
غربت زده و غریب نگردند با یدفربا دبکشند و دنیا را بلرزانند. در  
غیرا ینصورت مرگ مزمن آنها را از درون خواهد خورد. و به راستی  
که "خودکشی بهتر از مرگ تدریجی است." اینها البته هارت و پورتهای  
یک دون کیشوت نیست. و دلیل این جز زندگی‌نا مه و کارنامه ساعدی  
چیز دیگری نیست. اینها لاف زدنهای آدم از خطر جسته‌ای نیست ،  
بلکه دعوت به ازپا ننشستن از جانب مبارزی است که زندگی برایش  
جز نبرد مفهوم دیگری ندارد. همو بود که در سالروز مرگ هدایت در  
بارهء "آن سوخته‌ای که خاک شد" چنین گفت: "روشنفکری که دم  
به تله نداد ده بود، سرتسلیم، هیچوقت سرتسلیم در مقابل هیچ  
قدرتی فرو نمی‌آورد، مطمئناً هدایت رودر و با رژیم جمهوری اسلامی  
می‌ایستاد هم با قلم و هم با اسلحه. هدایت تن به خودکشی نمی‌داد" (۷).

ساعدی در بزرگداشت هدایت گفته بود که نه برسرگور او که برسرگهواره<sup>۱۴</sup> اوجم شده ایم. بیا شیدما نیز این مردی را که راز مرگش، اندوه عشق و غم تنهایی بود (۸) به گورنفرستیم. از خاطر نبریم که همان دستی که سعید و هزاران هزار زن و مرد هم رزم و رابه بند می کشد و تیرباران می کند، گلوی ساعدی را فشرد. واگر ساعدی مرد، نه به دلیل تسلیم به مرگ شدن، بلکه بخاطر آن بود که از مردن سرباز می زد. "جرم" او آن بود که زنده بود، پویا بود، لحظه ای آرام نمی نشست، و با فرهنگ کشی و خودکشی فرهنگی به ستیز درآمده بود. دشمن سرتسلیم ندارد. پس ما نیز هشیاری را از دست ندهیم. دشمن هر لحظه در کمین ما ست. ما نباید لحظه ای پیمان را از حلقومش برداریم. در چکاندن ماشه ای که تیر خلاص را بر مغز این مردار متعفن خالی می کند، سهم ما نباید نا چیز باشد. رهایی ایران جز در مبارزه با این عفریت میسر نیست و در این رهگذر اندرز ساعدی را آویزه گوش قرار دهیم که "برای برانداختن جمهوری اسلامی، سلاح فرهنگی کار برد فراوانی دارد، از این اسلحه نباید صرف نظر کرد" (۹).

یادش جاودانه و راهش پررهور و باد

ح. ش. روجا

بوستون - سوم دسامبر ۱۹۸۵

- ۱ - غلامحسین ساعدی، "شبه هنرمند"، درده شب به کوشش ناصر مؤذن، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷، صفحات ۵ - ۲۰۱ .
- ۲- ساعدی، "فرهنگ کشتی و هنرزدایی در جمهوری اسلامی"، الفبا شماره ۱، صفحه ۸ .
- ۳- "دگردیسی و رهایی آوارها" الفبا، شماره ۲، صفحه ۳.
- ۴- ساعدی درباره "صمدگفته بود": "بله، معجزه آگاهی، از یک معلم دهکوره های غرق در فلاکت، انسان بزرگی ساخت بجا و برحق محبوب تمام توده های رنجبروزحمتکش" (رودررو، یادش بدوش، کتاب جمعه، شماره ۶، صفحه ۲۶). برآستی که خود ساعدی نیز از این "معجزه" برخوردار بود.
- ۵- "کیهان فرهنگی" (!) قسمت‌هایی از مقاله "دگردیسی و رهایی آوارها" را چاپ کرده بود تا به همگان نشان دهد که "ضد انقلاب" فراری به چه فلاکتی افتاده است!
- ۶- ساعدی، "دگردیسی و رهایی آوارها"، صفحه ۵.
- ۷- ساعدی، "سرمار صادق هدایت"، الفبا، شماره ۲، صفحه ۱۷۰. (تاکید از نویسنده این مقاله است).
- ۸- از شعر "سرود ابراهیم در آتش" احمدشاملو.
- ۹- ساعدی، "رودر رویی با خودکشی فرهنگی"، صفحه ۷.

# سوگواران

نسیم خاکسار

آدمهای بازی :

مرد اول

مرد دوم

مرد سوم

مرد چهارم

زن اول ( با بلوز سفید و دا من سیاه )

زن دوم ( با بلوز سفید و دا من قهوه‌ای )

زن سوم ( با بلوز سفید و دا من قرمز )

زن چهارم ( با بلوز سفید و دا من نارنجی )

و چند نفر دیگر .

صحنه : کوچه‌ای در پائین شهر . نمای

بیرونی دیوار چند خانه با در و پنجره .

زمان : آغا ز صبح .

صدای شلیک چند گلوله پی در پی شنیده

می‌شود . صدای دویدن و نفس زدن سه یا

چهار نفر . سکوتی ممتد .

پرده بالا می‌رود .

جسدی روی زمین افتاده و ملافه‌ای سفید

روی آن کشیده شده است . چهار مرد با

کمی فاصله از چهار سوی صحنه وارد می‌شوند .

هرچهار نفر تقریباً مسن هستند . موها ،

فلفل نمکی و قیافه‌ها خسته است . دستها

به پشت ، کمی در اطراف قدم می‌زنند .

بعد هر یک گوشه ای را می گیرند و می نشینند.

مرد اول : (چندک زده . پشت به دیوار . با کمی تردید ) بنظرم  
قیافه اش آشنا می آید .

مرد دوم : (چهار زانو روی زمین نشسته است ) به نظر منم (به  
بقیه با تردید نگاه می کند ) .

مرد سوم : (ا ندوهناک و پرسنده ) شما او را دیدید؟  
مرد دوم : ببخشید با من بودید؟

مرد سوم : فرقی نمی کنند . با یک کدا متان بودم .

مرد اول : نه ! توی آن گرگ و میش چطور می توانستم . تا آنمدم  
چشمها یم را بمال که پرده ی تاریک خواب از جلوی دیدگانم  
کنا ر برود ، گذشت و دور شد .

مرد دوم : درست مثل من .

مرد چهارم : گرگ و میش هم نبود ، نمی دیدیم . (با اندوه پیشانی اش را  
با دست می مالد ) .

مرد اول : (با بهت) نه ! (پرسنده ) چرا با پیدا یینطور با شد؟

مرد سوم : گاهی پیش می آید . این روزها زیاد رخ می دهد . یکمرتبه  
می بینی جلوی چشمانت سیاه شد .

مرد دوم : درسته . کما ملا درسته .

مرد چهارم : روزهم بود آفتاب چشمان را می زد .

مرد اول : نمی شد . من خیلی سعی کردم . اما نتوانستم خوب  
تشخیص بدهم . پرده ی تاریک خواب نمی گذاشت .

مرد سوم : (از موقعی که نشسته همینطور دارم دستهایم را به هم  
می مالدم و سرش را تکان می دهد ) من چرا . من که اصلا شبها

خواب ندارم ، چطور نتوانستم !

مرد چهارم : همینطور بیدار بیدار .

مرد سوم : بگو پنج دقیقه خواب . اصلا .

مرد چهارم : همینطوری پلکها یم باز ، به سقف اتاق نگاه می کنم .

مرد سوم : با ورمی کنید . همین حالا که اینجا نشسته ام می توانم لک

و پیس و خطهای درهم برهم روی سقف را برایتان دقیق  
بشمارم .

مردا ول : چه هیئتها بی به خودشان میگیرند .

مرددوم : موجودات عجیب و غریب .

مردا ول : کلههایی با چشمانی از وحشت درآمده .

مرددوم : یک ردیف آدم به هم بسته .

مردا ول : به هم بسته با زنجیر .

مرددوم : درغل و زنجیر .

مردچهارم : و ماه که دارا شک میریزد .

مردا ول : سربی رنگ . سردوسربی .

مرددوم : بعد خون .

چهار زن وارد می شوند و در انتهای صحنه

پشت به دیوار می ایستند .

مرددوم : (برمی خیزد) زنم می گوید

زن سوم : (کمی جلوتر می آید) چقدر آنها را نگاه می کنی . مشغولیات

دیگری به ذهنت نمی رسد مرد! آخرین هم شد کار .

یک شب دوشبست که نیست . خانه را وهم برداشته . دست

بردار!

مردچهارم : (برمی خیزد) چکار کنم . یک روز طاق می آید . یک روز

جفت .

زن سوم : (جنون آسا دور صحنه می دود) طاق ! جفت ! طاق ! جفت !

وبا . طاعون . آدم را با شرا نیل می کشند . توی کیسه

می گذارند و با شرا پنل دود می کنند . (آهسته تر) طاق . . .

جفت . . . خیال می کنی نمی دانم چه می کنی ! بگیر بخواب

مرد ! بخواب .

سکوت .

زن سوم به ته صحنه می رود . مرد سوم و

چهارم سرجا یشان می نشینند .

مرد چهارم : آن وقت دمدمای صبح که از خستگی پلکهایم روی هم می افتد کابوس شروع می شود .

صحنه کمی تاریک می شود . ازدو گوشه چهار نفر که لباس سداران را پوشیده اند با تفنگ و کلت وارد صحنه می شوند . در خانه ها را می کوبند . با زور داخل می شوند صدای داد و فریاد . صدای شلیک و انفجار صحنه را پر می کند . بعد از در خانه ها همینطور مرده در می آورند . سکوت . صحنه کاملاً تاریک می شود .

صحنه روشن می شود . کنار در خانه ها ، توی کوچه ، و روی پنجره ها گلدانهای با گل های سرخ گذاشته شده است .

مرد سوم : وقتی زخم تکا نم داد . فکر می کردم دنباله کابوسها م بود .

مرد چهارم : تاپ . تاپ .

مرد سوم : انگار کسی ایستاده بود روی کله ام و همینطور تاپ تاپ پای می کوبید .

مرد چهارم : (با دست شقیقه ها یش را می گیرد) خواب ! چه خوابی برادر . دیگر بین خواب و بیداری فرقی نمانده است .

مرد سوم : کابوس برادر . کابوس !

مرد دوم از جا بلند می شود . بطرف حسد می رود . دیگران چرت زده و مبهوت و ترسیده با نگاه او را دنبال می کنند . او روی حسد خم می شود . دست دراز می کند تا ملافه را کنار بزند . بقیه با هم سر میان دستها پنهان می کنند . او هراسان دست کنار می کشد . دوباره برمی گردد و سرخایش به همان حالت اول می نشیند .

دیگران سر بلند می‌کنند و حالت آرامی

به خود می‌گیرند .

مرد دوم : صدا را که شنیدم پشت پنجره نشسته بودم .

مرد اول : نصف شب از خواب پریده بودم و دیگر خوابم نمی‌رفت .

مرد دوم : نشسته بودم پشت پنجره و سیگاری می‌کشیدم که صدای تاپ ، تاپ پا آمد .

مرد اول : اول از دور .

مرد دوم : صدا از سمت راست کوچه می‌آمد .

مرد سوم : " ا ز همین کوچه ؟ " (به سرفه می‌افتد) .

مرد دوم : نه ! کوچه‌ای که نبش آن سنگک فروشی است .

مرد اول : سه کوچه آن طرف تر .

مرد دوم : (باخود) گفتم خیالاته .

مرد چهارم : مثل هر شب .

مرد سوم : مثل همیشه .

مرد دوم : آخر آن وقت سحر !

مرد اول : آن هم با این شتاب .

مرد دوم : گفتم خیالاته ! (مکت) . یکدفعه سر مرده آویزان به

سقف می‌بینی ، یکدفعه یک دریا خون توی کوچه !

مرد اول : حالا هم تاپ تاپ !

مرد دوم : رفتم توی آشپزخانه که جرعه‌ای آب بخورم ، زخم پاشد

و آمد دنبال من .

زن دوم : (می‌آید جلوتر) صدرا شنیدی ؟

مرد دوم : برو بگیر خواب . خیالات است . خیالات همیشه !

زن دوم : (با اعتراض) نه ! وقتی صدرا شنیدم بیدار بودم مرد !

مرد اول : چشمانش را نشانم داد .

زن دوم : توی این ها خواب می‌بینی ؟

مرد دوم : دستم را گرفت و گذاشت روی تنش .

زن دوم : روی این پوست گرمای رخت خواب را احساس می‌کنی ؟

مرد دوم : تو همیشه به من می‌گویی ! بگذار یکدفعه هم من به تو



بگویم . با ورکن خیالاته !

مرد اول : رنگش پریده بود و چانه اش می لرزید ؟

مرد دوم : دستش را گرفتم و بردمش به سمت رختخواب که صدا های  
بعدی آمد . با زهم از دور .

مرد سوم : با زهم از دور ؟

مرد دوم : چه بگویم (با دست پیشانی اش را می گیرد) .

مرد اول : کی آن موقع فاصله را حس می کند .

مرد دوم : انگار درست زیر پلک است .

مرد اول : داغی آن را احساس می کنی .

مرد چهارم : می سوزاند . درست عین آتش !

زن دوم برمی گردد به ته صحنه .

مرد سوم : رفتم دستش را بگیرم و بیا ورمش لب پنجره و کوچه را نشان  
بدهم . امتناع کرد .

مرد چهارم : یکجوری توی چشمانم نگاه می کرد که انگار می خواست  
بگوید گولم نزن .

مرد سوم : گفت :

زن سوم کمی جلو می آید .

زن سوم : خودت هم می فهمی دارم گولم می زنی .

مرد سوم : (با دستش شقیقه هایش را می گیرد) آخر چه گولی ، چه فریبی !  
مرد چهارم : با ورنمی کرد .

مرد سوم : مگر خودت بیدارم نکردی . مگر تونبودی که با مشمت  
می کوبیدی روی شانه و سینه ام .

زن سوم : بله .

مرد سوم : مگرا ولین حرفی که زدم از تا پ تا پ پاها یی نبود که  
روی مغزم می کوبید .

زن سوم : درسته !

مرد چهارم : مگر تونبودی که می گفتم توی خواب ناله می کردم .

زن سوم : چرا ، چرا ، (با دست پیشانی اش را می گیرد) چرا ، چرا ،  
اما تودیدیش .

مردا اول : (روبه مردچهارم) پس تو اورا دیدی !  
مرددوم : (روبه مردچهارم) توانستی اورا ببینی !  
مردچهارم : اگرهم می‌شد نمی‌توانستم .  
مردا اول : حتما پرده‌ی تاریک خواب مانع بود .

مردسوم ازجا برمی‌خیزد و شروع به قدم زدن می‌کند . دیگران با نگاه اورا دنبال می‌کنند . مردسوم ازیک گوشه با سرعت بطرف جسد می‌رود . روی جسد خم می‌شود . دست دراز می‌کند تا سر ملافه را کنار بکشد ، دیگران با کشیدن آهی بلند ، سرمیان دستها پنهان می‌کنند . مردسوم وحشت زده دست کنار می‌کشد ، کمر راست می‌کند . مدتی با تا مل روی جسد می‌ایستد . بعد مثل آدمی شکست خورده ، لهیده ، اندوهناک و ماتمزا برمی‌گردد و سرجا یش می‌نشیند .

مردا اول : (روبه مردسوم) صدا های دوم را هم شنیدی؟  
مردسوم : (غمزده) کی نمی‌شنوم . این را بپرس . یا تاپ تاپ است یا رپ رپه‌ی تفنگها .  
مردچهارم : انگار سرنوشتمان را ابلیس رقم زده است .  
مرددوم : درفا صله دوصدا من هزاربا مردم وزنده شدم .

صدای شلیک چندتیرشنیده می‌شود ، چهار مرد برمی‌خیزند با اعصاب تحریک شده سر به اطراف می‌چرخانند . بعد می‌نشینند .  
مردا اول : برگشتم که چراغ اتاق را روشن کنم . دیدم زنم ایستاده و بیروبر داردنگا هم می‌کند .  
زن اول کمی جلو می‌آید .

زن اول : دیدیش؟

مردا اول : توی این تاریکی . توی این غبار تیره .

زن اول : صدا . صدا را که شنیدی .

مرد اول : من دیگر نتوانستم طاقت بیاورم . چشمم را بستم و پشت داده‌ام به دیوار .

مرد دوم : اتفاق دور سرم شروع کرد به چرخیدن . عین یک چرخ فلک بزرگ .

مرد اول : چقدر چشمم را بسته بودم ، نمی‌دانم . باز که کردم دیدم هنوز ایستاده و داردننگا هم می‌کند .

مرد دوم : ثابت . عین یک مجسمه . عین یک مرده‌ی مومیایی شده .  
مرد اول : چانه‌اش هم حتی نمی‌لرزید .

مرد دوم : ای کاش می‌لرزید . ای کاش مثل درختی که تبر می‌خورد می‌لرزید .

مرد اول : ترس برم داشت . (از جا برمی‌خیزد) شروع کردم به مالیدن شانه‌اش (شانه‌های زن را می‌مالد) تا چند دقیقه‌ای هیچ نمی‌گفت .

مرد دوم : اما بعد از آن یکمرتبه زدن گیریه .

زن دوم درهما نجا که سر جایش ایستاده است می‌نشیند و گریه می‌کند .

مرد اول : چه گریه‌ای .

مرد اول و دوم در صحنه شروع به راه رفتن می‌کنند . مسیر انتخابی مرد اول و دوم به‌هنگام راه رفتن به‌گونه‌ای است که گویی روی یک هشت‌لاتین نوشته شده‌بر سطح زمین ، رفت و برگشت می‌کنند .

مرد دوم : (به‌هنگام راه رفتن) گریه‌ها را حتم کرد . اگر گریه نمی‌کرد ، می‌مرد .

مرد اول : با آستین اشکهای صورتش را پاک کرد و آمد روی برویم .

زن اول می‌آید روی مرد اول و زن دوم می‌آید روی مرد دوم .

مرد دوم : (می‌ایستد) آنقدر سرش را آورد نزدیک که چانه‌ها یمان

به هم می خورد .

مرد اول : (می ایستد) گفت

زن اول : حال برو و بغلش کن و بیا ورش تو!

زن دوم : بیا ورش تو تا خون پوشیده بربدنش را بشوئیم . شستوش

دهیم . کاکل به گل آلوده اش را پاک کنیم . عطرش بزنییم

و بعد تو ببر و خاکش کن!

مرد سوم : (نشسته بر زمین ، سرش را با اندوه تکان می دهد) چه

سهمی . چه سهمی!

مرد چهارم : (نشسته بر زمین) وقتی کا بوسی حکومت کند، سهم زنده ها

مرده خاک کردن است .

مرد سوم : چه سهمی . چه سهمی!

مرد اول و مرد دوم شروع به راه رفتن

می کنند .

مرد اول : گفتم زن پاک دیوانه شده . بخودم گفتم .

مرد دوم : عقلش را پاک از دست داده .

مرد سوم : دیوانگی هم دارد .

مرد چهارم : خرمن را هم اینطوری درو نمی کنند .

مرد سوم : من دیگر از داس هم متنفر شده ام .

مرد چهارم : از ما هم .

مرد اول : دست گذاشتم روی شاهنشاهی .

زن اول : (جیغ می کشد) به من دست نزن!

مرد اول : می سوزاند .

مرد دوم : آتش می زد . درست عین یک کوره ی پیر از آتش شده بود .

مرد اول : ولی با این وجود گذاشتم . گفتم حالا که قرا راست بسوزیم

بگذار با هم بسوزیم .

مرد دوم : چنان سکوتی بود که انگار ذیرواحی در دنیا وجود نداشت .

مرد سوم : نه سگی پا رس می کرد .

مرد چهارم : نه مرغی آوازی می خواند .

مرد سوم : خروسها هم دیگر گلوپا ره نمی کردند .

مرد چهارم : جنبنده ای هم نمی جنبید .

مرد اول : سکوت محض بود و دو چشم بزرگ و درخشان .

مرد دوم : درست مثل دو خورشید فروزنده .

مرد اول : گفتم حرف بزن ! چرا ساکتی . این همه سکوت کم نیست ؟

مرد دوم : گفتم حرف بزن ! خودت می دانی که خانه ما ن بدل به

قبرستان شده !

مرد سوم : سرتا سر خاکمان برادر !

مرد چهارم : مدتی است که با ارواح مردگان حرف می زنیم . با آنها

غذا می خوریم و با آنها گردش می رویم .

مرد سوم : و با آنها می خوابیم . روی یک بالش .

مرد اول : ای کاش نمی گفتم .

مرد دوم : ای کاش لال می شدم . ای کاش اصرار نمی کردم .

مرد سوم : دیگر بین خواب و بیداری فرقی نمانده است .

زن اول : (روبه مرد اول) چرا معطلی ! چرا ایستادی !

مرد اول : معطل چی ؟

زن اول : هنوز می خواهی بگویی ندیدیش !

مرد اول : زن ! از کجا باور کنم که خیال نبود . از من بپرس کی او

رانمی بینم . کی آن قد و قامت اش از جلوی چشمانم محو

می شود . اینک لحظه های همیشگی ما ن است . چه ربطی به

این تاپ تاپ دارد .

مرد دوم : زبانم نمی رفت به صدا های بعدی اشاره کنم .

زن اول : مرد ! چهار سال است که شبها پای این پنجره می نشینی !

زن دوم : چهار سال است که خواب نداری !

زن اول : چهار سال است که منتظری گذشتن او را از این کوچه

ببینی !

زن دوم : دیگه تمام شد . خودت هم می فهمی !

مرد اول : (با اندوه) زن ! آتش به جان من زن ! من چیزی ندیدم .

زن اول : باورم نمی کنی برو تو آئینه نگاه کن . تو همین مدت

چند سال پیر شدی !

زن دوم : تما موجودت فریا دمی زندتوا ورا دیدی .  
زن اول : (جیغ می‌کشد) توا ورا دیدی ! توا ورا دیدی !  
سکوت .

مرد سوم : (روبه مرد اول) پس توا ورا دیدی !  
مرد اول : (بعدا ز لحظه ای سکوت سربلند می‌کند) باور کنید نه !  
چندبا ریگویم . توی آن تاریکی . توی آن هوای گرگ  
ومیش . با آن پرده‌ی تاریک خواب . آخر چطور می‌توانستم !  
مرد سوم و مرد چهارم از جای برمی‌خیزند .  
مرد اول و مرد دوم می‌روند و سرچا یشان  
می‌نشینند .

مرد چهارم : (در حال راه رفتن) رفت و شیشه‌ی گلاب را آورد و گذاشت  
روی میز .

مرد اول : (هما نظورنشسته) نفرین ! نفرین برسیا هکاران .  
مرد دوم : (هما نظورنشسته) نفرین ! نفرین بر جنا یتکاران .  
مرد چهارم : دوباره رفت و حوله‌ی تمیز و سفیدی را از توی کمد درآورد .  
مرد سوم : تا ش کرد و گذاشتش روی میز .

زن سوم کمی جلوتر می‌آید .

زن سوم : می‌روم کف حمام را تمیز کنم . زیا دفکر نکن !  
مرد اول : (هما نظورنشسته) نفرین ! نفرین بر تبه‌کاران .  
(هما نظورنشسته) اشک مادران آبشان و آه پدرانشان  
قوتشان .

زن چهارم : (کمی جلوتر می‌آید) گفتم زیا دفکر نکن . نگذار آفتاب  
بالابیا ید .

زن سوم : نگذار آفتاب تناش را بپوشاند .

مرد چهارم : بدنم یخ زده بود . گفتم .

مرد سوم : (می‌ایستد) این حکایت هرروزه‌است . تو که این را می-  
دانی . داری چکار می‌کنی ؟

زن سوم : همه را می‌دانم .

زن چهارم : یک روز با جرثقیل آویزان می‌کنند . یک روز توی تپه‌های

اوین به گلوله می‌بندند .

زن سوم : من همهٔ اینها را می‌دانم . اما این یکی ...

مرد سوم : (راه می‌افتد) سکوت کرد . لبش را گزید و حرف نزد .

مرد چهارم : چهار سال بود که لبش را می‌گزید و حرف نمی‌زد .

مرد سوم : باز دوباره شروع کردم . (می‌ایستد ، روبه‌بقیه ) چکار

می‌توانستم بکنم . سه بار چهار بار آن کا بوس صبحگاهی

را برای او تکرار کردم . کلمه به کلمه . از همان اول که

صدای تاپ تاپ پشت دیوار آمد . فشاری می‌داد به پشت

شانها مکه ترس برم داشته بود . نکنند و تایی از آن بالا

توی کوچه سقوط کنیم . دو سمت چهار چوب پنجره را محکم

گرفته بودم که نگهش دارم . کله‌ام را گرفته بود میان

دستاش و می‌گفت : ببین ! ببین ! این بار صدای نفس

زدن او را که داشت توی کوچه می‌دوید می‌شنیدم . حتی

بویش . زخم‌داشت تند تند نفس می‌کشید و ریه‌هایش را از

بوی توی کوچه پر و خالی می‌کرد . گفتم ...

مرد چهارم : زن ! همه‌اش خیالات است ! باور کن .

مرد سوم : آی .... ما دران آبستن زهدانهایتان را پاره

کنید که نوزادانتان همه طعمهٔ مرگند نفرین بر

عشق نفرین بر بوسهٔ نفرین بر بستر چه لذتی

ازهما غوشی وقتی که شیر پستانهایتان همه مسموم

شده است آی ....

مرد اول : اطلسی‌ها را خواب کنید .

مرد دوم : روی شب‌بوها پردهٔ حریر بکشید . پاسداران کا بوس از

راه می‌رسند .

مرد اول : گزمه‌های خون . شحنة‌های شلاق و شکنجه .

سکوت .

مرد سوم و چهارم می‌روند و می‌نشینند . زن

اول کمی جلوتر می‌آید . زن سوم و چهارم

به‌ته‌صحنه می‌روند .

- زن اول : مثل اینکه نمی توانی با ورکنی .
- مرددوم : خشکمزده بود . توان راه رفتن را هم نداشتم . دستهایم را به زور تکان می دادم .
- مرد اول : رفت توی اتاق خواب و برگشت . ملاقه ی سفیدی زیر بغلش زده بود . شیشه ی گلاب و حوله را برداشست و بیرون زد .
- مرددوم : هیچ نگفت . فقط نگاهم کرد .
- مرد اول : منتظر بودم با زیک کلمه ی دیگری گوید ، اما لب باز نکرد .
- مرددوم : صدای پایش که از پله ها پائین می رفت و صدای باز و بسته شدن در هنوز توی گوشم است .
- مرد اول : برگشتم و از پنجره بیرون را نگاه کردم . هوا هنوز روشن نشده بود .
- مرددوم : آسمان شیری رنگ را فقط نگاه می کردم .
- مرد اول : چه زمانی بر من گذشت .
- مرددوم : یک قرن .
- مرددوم : یک قرن رنج و درد .
- مرد چهارم : یک قرن اندوه و اشک .
- مرد اول : گفتم نرسیده به کوچه بر می گردد .
- مرددوم : گفتم بر می گردد و می گوید خیالات بوده . کا بوس همیشه ! می گوید با زشبه کنایه پنجره بنشین و شب سکوت و کور و دراز بیرون را تماشا کن ! او حتما می آید و همان آهنگی را که دوست می داشت برای تو با سوت می نوازد .
- مرد اول و زن اول : (با آهنگ آواز) بهاران خسته باد .
- مرددوم و زن سوم : (با آهنگ آواز) بهاران خسته باد .
- مرد چهارم و زن چهارم : (با آهنگ آواز) بهاران خسته باد .
- سکوت .
- مرددوم : انتظار من بیهوده بود .
- مرد اول : داشتم خودم را گول می زدم . فهمیدم گاهی وقتها آدم به عمد خودش را فریب می دهد .



مرد دوم : اما بخودم گفتم .

مرد اول : آخرچه فریبی مرد !

مرد دوم : چرا خیالات بیخود می کنی ! این چه ربطی به تو داشت .  
یک صدای تاپ تاپ شنیدی و دیدن کسی را در تاریک و روشن صبح ، و بعد . . . . .

مرد سوم : (برمی خیزد و گویی مسلسلی در دستش است دور خودش می چرخد و به اطراف رگبار خالی می کند) رپ ، رپ ، رپ ، رپ ، رپ ، رپ ، رپ ، رپ ، رپ ، رپ ، رپ . . . . .  
سکوت .

مرد سوم به حالت خسته سر جایش می نشیند .  
مرد اول : اما همه ی اینها خیالات بود .

مرد سوم : یعنی پرده ی تاریک خواب جلوی چشمانت نبود ؟

مرد اول : . . . . .

مرد چهارم : یعنی هوای تاریک و روشن صبحگاهی غباری تاریکی تو ی کوچک نیکننده بود ؟

مرد اول : . . . . .

مرد سوم : (سرش را بالا می آورد) بیکدفعه دیدم خانه ما در آرزوی گلاب پرمی شود .

مرد چهارم : بوی گلاب و ریحان .

مرد سوم : وقتی وارد شد دیدم پیشانی اش عرق کرده است . آستینهاش را بالا زده بود .

مرد چهارم : تا آرنج .

مرد سوم : اصلا صدای باز و بسته شدن در را نشنیده بودم . با دقت گوش خوا بانه بودم که بشنوم . اما نشنیده بودم .

مرد چهارم : حالتش طوری بود که فکر می کردم پری زاده ای ، غیر آدمی زاده ای می بینم .

مرد سوم : گونه هایش ملتهب و چشمانش روشن بود .

مرد چهارم : آرم آرم پیش آمد . (هرچهار زن جلومی آیند) عین موجوداتی که در خواب آدم می آید راه می رفت .

مرد سوم : سحرشدم .

سکوت .

مردا ول : گفتم خون تن دا ودراشستی !

مرددوم وسوم وچهارم : (با هم) داود !

همه به طرف جسد می دوند و برای آنکه کسی نتواند ملافه را از روی جسد بردارد پشت به جسد و دستها را به حالت مانع باز می کنند . مردا ول و دوم از یک طرف و مرد سوم و چهارم از طرف دیگر .

مردا ول : داود من !

مرددوم : داود من !

مرددوم : داود من !

مردچهارم : داود من !

سکوت .

مردا ول : داود من !

مرددوم : (می آید جلوی مردا ول) داود تو !

مردچهارم : (می آید جلوی مردا ول) داود تو !

مرددوم : (می آید جلوی مردا ول) داود تو !

مردا ول : آری داود من !

هر سه نفر مردا ول را کمک می کنند تا از

کنا رجسدا و دور شود .

سکوت .

مردا ول : چهار سال بود که ندیده بودمش . چهار سال بسود که

انتظارش را می کشیدم . تمام شبها پشت پنجره می نشستم

و بیرون را نگاه می کردم . زخم می گفتم تا این کابوس

شوم بر همه جا بال گشوده است به این زودیهها انتظار

آمدنش را نداشته باش . می گفتم تحمل کن . تو که تجربه

داری . زمان شاه که یادت نرفته است . (مکث) . تحمل

می کنم . دندان روی جگر می گذارم و حرف نمی زنم . داود

من غیبش زد . داود همسایه ی روبرویی مان را اعدام

کردند . می‌ریزند توی خانه‌ها . جوان و سالم می‌ربایند  
و دیوانه و دست و پا شکسته تحویل می‌دهند .

مرد سوم : مرگ‌شان باد ، که در کاسه‌ی سر آدمیان وضو می‌گیرند و بر  
پوست آدمیان نماز می‌خوانند .

مرد چهارم : مرگ‌شان باد .

سکوت .

مرد اول : توی کوچه که پیدا شد با همان تاپ تاپ اول شنا ختمش .  
اگر شب به سیاهی قیصر هم بود می‌شناختمش !

مرد دوم : از بویش .

مرد سوم : گلاب و ریحان .

مرد دوم : از آوازش .

مرد چهارم : نان و شادی برای همه . به تساوی .

سکوت .

مرد اول : دا و دمن به هنگام دویدن پای راستش را کمی سنگین بر  
می‌داشت .

مرد دوم و سوم و چهارم به طرف جسد می‌دوند  
برای آنکه کسی نتواند ملافه از روی جسد  
بردارد ، پشت به جسد دست‌ها را به حالت  
مانع بازمی‌کنند . مرد سوم و چهارم در  
یک طرف . مرد دوم در طرف دیگر .

مرد دوم : دا و دمن !

مرد سوم : دا و دمن !

مرد چهارم : دا و دمن !

سکوت .

مرد سوم : دا و دمن !

مرد اول : برمی‌خیزد و می‌آید جلوی مرد سوم ( دا و دتو ؟

مرد دوم : ( می‌آید جلوی مرد سوم ) دا و دتو ؟

مرد چهارم : ( می‌آید جلوی مرد سوم ) دا و دتو ؟

مرد سوم : آری داود من !

هر سه نفر مرد سوم را کمک می‌کنند تا از  
کنا رجسد دور شود .  
سکوت .

مرد سوم : زمان شاه هم یکبار غیبش زد . موقع گریختن مجبور شد  
از پنجره‌ی حمام خودش را ببیند از دبیرون .  
مرد اول : داود من ده ساله بود که از پشت بام افتاد .

مرد سوم : از آن موقع پای راستش عیب برداشت . دقت که می‌—  
کردی می‌دیدى ! اما مگرا و آرام می‌نشست . می‌گفت "من  
همه‌ام برادر خوبم من همه‌ام مرابسوزان !"

مرد چهارم : (با اندوه) آى آزادی آزادی

مرد دوم : (با اندوه) آى شادیهای رنگ پریده

مرد سوم : می‌گفتم داود با این پای مجروحت از دویدن خسته  
نمی‌شوی . می‌گفت "نه ."  
مرد اول : گوزنان به دویدن خو کرده‌اند .

مرد دوم : ما به سوگ !

مرد چهارم : چه سهمی ! چه سهمی !

آهنگ غمگینی نواخته می‌شود . هر چهار  
نفر جسدرای روی دوش می‌گیرند و از صحنه  
خارج می‌شوند .  
سکوت .

زن اول : چه روزگار سیاهی است . اندوه و غم کم مردان ما را شکسته  
است .

زن دوم : دریغا ! دریغا !

زن چهارم : دریغا ! دریغا !

زن سوم : وقتی پدران جای مادران هم مویه سر می‌دهند ما باید راه  
دیگری برای تسکین درهایمان بیابیم .  
پرده می‌افتد .

# تخیل، الهام، گریز

گا رسیا لورکا

شنبه‌ی گذشته، در Lyceum، برابر  
حاضران بی‌شماری - از جمله درخشا نترین  
روشنفکران ما - Garcia Lorca شاعر،  
خطابه‌ی خود را تحت عنوان "تخیل، الهام،  
گریز" (۱) چنین آغاز کرد:

روزی Lecovbusier معمار، در یکی از نشستهای خود مانی،  
در کوی دانشجویان، به ما گفت آنچه بیش از هر چه در اسپانیا خوشایند  
او بوده است اصطلاح "گا وزد" (۲) است، چرا که قصد عمیق یکراست  
رفتن به جانب موضوع و میل آمرانه‌ی سریع مها کردن آن را - بدون  
مکشی برای تفرعات یا تزئینات - نشان می‌دهد است.  
من نیز طرفدار این حالت حمله‌ام، بی آن که بدین خاطر  
مطمئنا گاه وزنی (۳) طرا زاول باشم. ورزا - موضوع - اینجا است:  
ب-را بر من، و با پیدا ورا کشت. البته اگر دست کم لیاقت این قصد  
را داشته باشم.

"تخیل، الهام، گریز" ... سخنران اظهار  
داشت اینها سه درجه‌اند، سه مرحله‌ی که  
که هر اثر راستین را و هرتا ریخ ادبی را  
در دوره‌ی بازآغازی آن در بر می‌گیرند.  
او در ادامه‌ی سخن خود چنین گفت:

من کا ملاحظه‌دشوار می‌خواهم گفت آگاهم، از این رو  
ادعای تشریح آن نخواهم داشت، بل که می‌خواهم تکیه بی‌بر آن کنم،  
من نمی‌خواهم ترسیم کنم، بل که می‌خواهم تلقین کنم. ما موریت  
شاعر چنین است: برانگیختن، به معنای واقعی کلمه: جانی  
بخشیدن... اما در من طلب صواب و خطا نکنید، از این که "حقیقت

شاعرانه "اصطلاحی است که معنای آن - با جا به جا شدن کلمات در عبارتش - تغییر می‌کند. آنچه نزد Dante، روشنائی است، شاید پیش Mallarme (۵) زشتی باشد. وطبعاً هرکسی می‌داند که شعر را دوست می‌باید داشت. به من نگویند این حرفها مبهم است، زیرا شعر روشن است. روشن کنم: ما شعر را با یدبا همت و غیرت جستجو کنیم تا روی به ما آرد. با یدیکسره شعر را فرا موش کرده باشیم تا سراپا برهنه در برمان افتد. دیدبان شاعرانه و مردم. آنچه را که شعر به هیچ روی نمی‌پذیرد، بی‌تفاوتی است. بی‌تفاوتی، صندلی - راحتی شیطان است، اما اوست که در کوچه‌ها لفاظی می‌کنند، در لباس مضحک خود بینی و فرهنگش.

سخنران، اینجا، در مرحله‌ی نخست، در یافتن خود را در تخیل و نقش آن را در کار هنر شرح می‌دهد.

به گمان من، "تخیل" مترادف با "استعداد" کشف است. خیال پرداختن، کشف کردن، دخول دادن کورسوی خود در سایه روشنی زنده که موجودیات با لقه و تاش‌ها (۶) و شمارها در آن تپشی بی‌پایان دارد، "تخیل" به پاره‌هایی از واقعیت نامرئی که انسان حرکتی در آن دارد، یک محیط مرئی، یک حیات دقیق می‌بخشد. دختر بی‌واسطه‌ی "تخیل" استعرا هست که گاه - روشن شده از دغدغه‌ی کند "پیش‌آگای" - با ضربه‌ی تند "ناگهان یا بی‌برجهانیده می‌شود.

اما "تخیل"، به واسطه‌ی واقعیت، محدود است؛ نمی‌توان چیزی ناموجود را به تصور درآورد، به اشیاء مناظر، شمارها، که میان خود و درونه‌ی ناب‌ترین منطقها پلی ناگزیر دارند، نیاز هست. نه می‌توان خود را به گرداب در افکند و نه مرزهای واقعیت را نادیده گرفت. "تخیل" آفاقی دارد، می‌خواهد آنچه را در بر می‌گیرد ترسیم کند و موجودیتی به آن بخشد. او بر فراز عقل می‌پرد. چنان که عطر بر فراز گل - و نه تنها، به خواست نسیم، از گلبرگهای خود جدا نمی‌شود، بل که همواره به مرکز و صف نا پذیر اصل و ریشه‌ی خود

تخیل شاعرانه سفر می‌کند و اشیاء را دگرگون می‌سازد، به آنان ناب‌ترین معناهاشان را می‌دهد و روابط نامظنون میان آنان را تعریف می‌کند، اما همیشه، همیشه، همیشه، برواضح‌ترین و صریح‌ترین مبانی واقعیت عمل می‌کند. او در محدوده‌ی منطق انسانی ما-که وسیله‌ی عقل نظارت شده است و خود را نمی‌تواند از آن رها کند- به جای می‌ماند. پیشرفت آفرینندگیش مستلزم نظم و احداست. این "تخیل" است که چهار نقطه‌ی اصلی را پدید آورده است و علت‌های واقع میان اشیاء را کشف کرده است، ولی همو هیچگاه نتوانسته است دست‌های خود را آزاد و بی‌قید بر آن اخگران بی‌منطقی و بی‌معنایی که الهام را بر می‌انگیزانند رها کند. "تخیل" نخستین پله و پایه‌ی هر شعری است... شاعر با آن، در برابر عناصر و راز، برجی برای خود می‌سازد هجوم‌ناپذیر و از آن فراز فرمان می‌راند و گفته‌های خویش را به دیگران می‌شنواند. اما همیشه زیبا ترین پرندگان و خیره‌سازترین نورها را کما بیش می‌گذارد بگریزند. شاعر متخیل ناب (ما چنینش نام کرده ایم) به دشواری تا ثرات شدید را با شعر خود ایجاد خواهد کرد. اما در مورد تاثر آهنگین آن چنان ویژه‌ی رمانتیکها و تقویا همواره عاری از حس روحانی و ژرف‌شاعرانه با او نخواهد توانست، با وجود فن (۷) شعر، تاثر راستین را برانگیزد: تاثر بکر شاعرانه، نظارت نشده، رها از موانع، و کما ملا صمیمی، که رفته‌رفته قوانینش را برای خود وضع می‌کند. نه، حتما نه.

"تخیل" فقیر است، به ویژه تخیل شاعرانه.

واقعیت مرئی، مبانی دنیا و جسم انسانی - که گونه‌گونیهایی بسیار بیشتری در بردارند- از آنچه و کشف می‌کند، به مراتب شاعرانه‌ترند.

اغلب نیک می‌توان دید که در نبردی درگیر میان واقعیت علمی و افسانه‌ی خیالی، به یمن خدا، چیرگی با علم است که هزار بار غنایی تراست از نسبنا مه‌های ارباب انواع.

تخیل انسانها، غولهایی آفریده‌ست تا بدانان ساختمان

غارهای فراخ یا شهرهای طلسم‌شده را نسبت دهد. پس از آن، واقعیت به ما آموخته است این غارهای فراخ اثر چکه‌ی آب بوده‌اند. چکه آب زلال، صبور و جاودانه. در این مورد - چون بسیاری از موارد دیگر - واقعیت است که چیره می‌آید. غریزه‌ی چکه‌ی آب، بسیار زیبا تر از دست گول است. حقیقت واقعی بر تخیل در شعر چیره می‌شود؛ به عبارت دیگر، "تخیل" خودنداری خویش را کشف می‌کند. "تخیل" از طریق منطق، بدانجا رسیده بود تا آنچه را که اثری غول‌آسا بچشم می‌آمد به غولان نسبت دهد، اما واقعیت علمی، بی‌نهایت شاعرانه، رها شده از حدود منطق، حقیقت خود را در چکه‌های شفاف جاودانه می‌نهد. از این رو با رها زیبا تر است که یک غار، هوس مرموز آب زنجیری و مطیع قوانین جاودانی باشد، تا هوس غولانی که فقط ارزش توضیحی دارند.

شاعر در تخیلش - تخیلی که وسیله‌ی خود محدود شده است - گشت می‌زند. نیک می‌داند احساس تخیلش مستلزم ممانعت است، ورزش تخیل می‌تواند آن را غنی کند و موجگیرهای تابناک و امواج منتشره‌اش را بگستراند. ولی تنها با منظره‌ی دورنیش، شاعر در موقعیت غمناکی است؛ او می‌خواهد و نمی‌تواند.

جریان رودهای بزرگ را می‌شنود، خنکایی از جگنهایی که "هیچ‌کجا" گهواره وار نمی‌جنبند، به پیشانی او می‌رسد. از گفتگوی حشرات در زیر شاخساران با ورنکردنی، خوش داشت سردر آورد. خوش داشت موسیقی جاری شیرابه‌ها را در سکوت مه‌آلودکننده‌های کلان درختان دریا بد. به الفبای مرسدل دختر تازه سال خفته، خوش داشت پی برد.

خوش داشت. همه‌ی ما آن را خوش داریم. ولی اونی می‌تواند. چون در آن حال که می‌کوشد تا حقیقت شاعرانه‌ی هر کدام از این مایه‌ها (۸) را بیان کند، باید لاجرم احساسات انسانی را و تاثیرات آزموده را فراخواند، او به مانندگی‌های شکل‌پذیری (۹) که هیچ‌گاه ارزش‌گویای (۱۰) مناسبی نخواهند داشت متوسل خواهد شد. چرا که "تخیل" به تنهایی، هیچ‌گاه به چنین اعماقی راه نمی‌برد.



ما داد می که شا عرب بر آن نیست خود را از جهان برهاند، می تواند در  
برزخ طلائی خود را ضی بزید. همه ی بدیعیات و مکاتیب شعری ی  
دنیا با طرح های ژاپونی آغا زمی شود، که قورخانه یی زیبا از خورشیده ها  
از ماه ها، از رنگین کمانها، از آینه ها و از ابرهای سودایی دارند،  
برای هرهوشی، دره آب وهوایی.

اما شا عربی که خواستار رها یندن خود از برنامهی تخیلی ست،  
که نمی خواهد منحصر با تما ویرزاده ی اشیاء حقیقی زندگی کند،  
چنین شا عربی از به رویا رفتن با زمی ایستد و از خواستن با زمی ایستد  
او دیگر نمی خواهد، دوست می دارد. او از "تخیل" که نیروی ضمیر  
است، به "الهام" می رسد که از روح است. از "تجزیه - تحلیل" به  
"ایمان" می رسد. آنجا الزام چیزها وجود دارد، بدون معلول و علت  
توضیح پذیر. او را دیگر حدود و شغوری نه، که آزادی یی ستودنی است.  
همچنان که تخیل شا عرانه را ی منطق انسانی ست، الهام  
شا عرانه منطقی شا عرانه دارد. فن (۷) مکتسبه دیگر به هیچ کار نمی-  
آید، هیچ اصل مسلم زینا شناسی که بر اساس آن کار شود وجود ندارد،  
و همچنان که "تخیل" یک کشف است، "الهام" خود موهبتی است،  
عطیه ی وصف نا پذیری است.

در اینجا سخنران، ضمن این که خرده بینا نه  
کار کرد الهام را مورد تجزیه - تحلیل قرار  
می دهد و از طریق ارائه ی مثالهایی، دو  
دریافت قبلی را تصویر می کند، می گوید:

با پیدا یمنی تزلزل نا پذیر به شعر داشت، با ید به نوعی فضیلت  
جسمانی و روحانی. کما بیش کما مل رسید و توانست هرگونه اقسام  
بدن ساز را به سختی و ازد. "الهام"، بسیارها، به هوش و نظم  
طبیعی اشیاء، روبه رو، حمله می برد. با ید چشمان کود کانه داشت  
وماه را خواست. ماه را خواست و با و داشت که آن را در دستها ملن  
خواهند نهاد.

"تخیل" از هر طرفی خشمگین به مایه (۸) حمله می برد، "الهام"  
ناگهان آنرا می پذیرد و در نوری تپنده و ناگهانی احاطه می کند،

بسان این گلهای بزرگ گوشتخوا رکه برزنبود پیریشیده فرو بسته  
می شوند و او را ، در تیزابی که گلسبرگهای بی رحمشان می تراود ، حل  
می سازند .

"تخیل" هوش است و نظم و تعادل . "الهام" گهگاهی بی ربط است  
از انسان غافل است و اغلب کرمی سربگون را در مقابل چشمان  
روشن "الهی هنرمان" (۱۱) می گذارد . از این که اراده ای او بر  
این است . بی آنکه پی بریم چرا . تخیل محیطی شاعرانه را پدید  
می آورد . "الهام" واقعه ای شعری را ایجاد می کند .

آن گاه سخنران به تجزیه - تحلیل واقعه ای  
شعری " می رسد که "الهام" کاشف آن است .

"واقعه ای شعری" دارای حیات ویژه ای خود و قوانین چاپناشده ای  
خویش است ، خارج از هرگونه نظارت منطقی . شعر ، خود به خود ، زیر  
حکومت یک نظم و یک هماهنگی منحصر اشاعرانه است . و سوسه ای  
شاعران نسلهای اخیر این بوده است که شعر را به خلق "واقعه ای شعری"  
بدل کنند و از هنجار (۱۲) های بی که او تحمیل می کند پیروی نکنند ،  
بی آنکه آوای استدلال منطقی و تعادل تخیل گوش فرادهند . اینان  
بر آنند که شعر را نه تنها از حکایت ، بل که از چیستان تصویب و  
نقشه های واقعیت - آنچه با بردن شعر به آخرین مرحله ای صافی و  
سادگیش معادل است - نیز رهایی بخشند . مقصود واقعیتی است  
مشخص ، مقصود جهشی است در جهان تاثرات بکر ، آغستن شعر به  
حسی کهکشانی .

"گریز" از واقعیت از راه رویا ، از راه "نیم خود آگاهی" (۱۳) ،  
از راهی که واقعه ای نامعمول را - که عطیه ای الهام است - تلقین  
می کند .

شعر گریزان از واقعیت تخیلی ، خود را از جنگ بیاساهای زشت  
و زیبا می رها کند و به واقعیت معجزه آسای شاعرانه ای - سرشار از  
مهربانی و گاه از یک سنگدلی نافذ - وارد می شود .

سخنران نمونه ای چند از شعرهای "گریزندگان"

عرضه می دارد و سرآورد در باره ی دریافتهای

سه‌گانه‌ی خود، که اساس سخنرا نیش را تشکیل می‌دهد و به پاره‌یی از مکاتب کلاسیک و به جریانهای اصلی زیباشناسی اروپای معاصر - حتا نوترینشان - مربوط می‌شود، سخنرانی بیان می‌دارد. و در پایان به این نتیجه می‌رسد که هر هنری که شفافیت را جستجو کند، در آخرین دم، در شعر پناه می‌گیرد. سخنرانی با این جملات به پایان می‌رسد:

دیدگاه کنونی من، در زمینه‌ی شعری که می‌پرورانم، چنین است. "کفونی"، زیرا که مال امروز است. فردا نمی‌دانم چه خواهد اندیشید. به گونه‌ی یک شاعر واقعی - آن چنان که هستم و تا به مرگ خواهد بود - از شلاق زدن خود با انضباطها، به امید فواری خونی سبزیای زرد، که روزی ناگزیر بر اثر ایمان از تن خود خواهد جهاند، هیچگاه باز نخواهم ایستاد. هر چیزی به از این که جلوی پنجره‌ام، در برابر همان و همان منظره، کاملاً آرام‌بمانم. روشنای شاعر - "گوناگونی گویی" است. البته قصد آن نداشته‌ام کسی را قانع کنم. این رفتار در شان شعر نیست. شعر به "طرفدار" نه، که به عاشق نیاز دارد. خود را با تیغها و با خا رهای شیشه‌یی احاطه می‌کند، برای دریدن دستان عاشقانش که به سوی او دراز شده‌ست.

# "دن کیشوت، دیوانه فرزانه"

مجید شریف

مطالعه کتاب پرارزش و عمیق "در دجا ودانگی" یا "سرشت سوکناک زندگی" از "میگل د آنا مونو" نویسنده و متفکر بزرگ اسپانیایی و دید جدیدی که از "دن کیشوت" ارائه می‌دهد، مرا بر آن داشت که این رمان را برای نخستین بار بخوانم. آنچه معمولاً در افواه رایج است، اینست که دن کیشوت پهلوان پنبه‌ای است دیوانه با حرکات و سخنان خنده‌آور و بلبلند. پروازیه‌های غیر واقع بنیانه و توخالی و ادعاهای بدون پشتوانه حتی در فرهنگ سیاسی، صفت "دن کیشوت وار" برای توصیف ادعاها و بلبلند پروازیه‌های مضحکی بکار می‌رود که از واقعیت فرسنگها به دور است.

در سطور آینده که به ارزیابی شخصیت دن کیشوت می‌پردازیم، در خواهیم یافت که افراد و گروههایی که معمولاً به وی تشبیه می‌شوند علیرغم پاره‌های تشابه‌های ظاهری، حداقل در یک نقطه اساسی از وی فاصله می‌گیرند و آن اینست که دن کیشوت از صداقت و حسن نیت، تواضع و بزرگ منشی‌یی برخوردار است که در غالب آنها عکس آن به چشم می‌خورد.

خوش بینانه‌ترین قضاوتی که معمولاً درباره دن کیشوت می‌شود این است که او شریف و خوش قلب و با اراده و خردمند است اما واقعیتها و ضرورتها را نمی‌شناسد (۱). اما "اونا مونو" که برعکس افراد یک بعدی و ظاهربین به مسائل و پدیده‌ها و اشخاص به گونه‌یی دیگر می‌نگرد و خود آرماتنگر و در جستجوی جاودانگی است و "درد جاودانگی" را به عنوان یکی از ویژگیهای اصیل و طبیعی انسانی، با تمام وجود خویش احساس می‌کند، دن کیشوت را به گونه‌یی دیگر معرفی می‌کند. از دیدگاه وی دیگر دن کیشوت نه یک پهلوان پنبه‌ای دیوانه، نه یک "خالی بند" پرمدها و مضحک که یک آرماتنگرای صادق

است، یک "ایده آلیست"، به مفهوم مثبت کلمه، نه به مفهوم مبتذل و دشنام گونه‌یی که غالباً به عنوان برچسب بکار می‌رود (۲).

دن کیشوت یکی از مظاهر شوق انسان به جاودانگی، فرار از زندان واقعیت موجود و نیل به آرمانهای ارزشمند، جاوید و متعالی است، از آنگونه انسانهایی است که این رهنمود آندره-ژید را در مدنظر دارند که: "با ید عظمت درنگا هتوبا شدن در آنچه بدان می‌نگری." و او در هر مرحله از ماجراهای پهلوانی خویش این توصیه را به کار می‌برد: "آنگاه که کاروانسرا را قصر و قلعه می‌بینند و کاروانسرا دار را "قلعه بیگی"، آنگاه که آسیابهای بادی را غولان و دیوانی می‌یابند که به جنگ آمده‌اند، آنگاه که گله‌گوسفندان در چشمش همچون لشکری متخاصم جلوه می‌کنند، آنگاه که دختر خدمتکار زشت روی و پیش پا افتاده یا زنان روسپی را با نو یا بانوانی زیبا و محتشم تلقی می‌نماید و آنگاه که لگن ریش تراشی را "کلاه خود ما مبرن" می‌بیند و... آیا در این موارد و موارد دیگر هیچ نشانه‌یی از حماقت و نادانی یا ضعف حواس جسمانی را می‌توان دید؟ آیا او بواقع آنقدر کم شعور است که حتی با اندازهء مهتر کردن خود "سانکو" نمی‌تواند این واقعیتها را تشخیص دهد؟ مهم این نیست که ایده - آلهای او چیست و تا چه حد تا شیر پذیرا از معیارهای طبقاتی - فرهنگی قرن شانزدهم اسپانیا است، مهم اینست که او آرمانگرا و تعالی‌جو است. بی تردید امروز برای ما نه بانوی محتشم و زیبای اشرافی و نه قصر و کلاه خود پهلوانی و نه... هیچیک از مظاهر ایده آل و قابل احترام نیستند. این مهم نیست که او در چارچوب معیارهای آن برهه از زمان و آن خطه از زمین، یعنی در آن مرحله که اروپا و از جمله اسپانیا قرون وسطای فئودالی را پشت سر می‌گذارد و به قرون جدید بورژوازی وارد می‌شود و در آن شرایط که هنوز نه مذهب کا تولید بر افکار و وجدانها حاکم است و...، به "کم" بسنده نمی‌کند، بس - و واقعیات روزمره و مشغولیات را بیج دل خوش نمی‌دارد و به زندگی بی همچون دیگران تن در نمی‌دهد و برای رسیدن به آرزوهای خویش، هرگونه خطر و سرگردانی و نا مرادی و رنج و بی‌خوابی و گرسنگی و

توهین و تمسخر را به جان می‌خرد و برای قضا و ته‌های قالبی پیشیزی ارزش قائل نمی‌شود. بیهوده نیست که حتی آنان که او را در اوچ جنون می‌پندارند، ناچارند که محترمش در اندواعترا ف نمایند که "او فرزانه‌یی عمیق و با دانش و هوشیاست و فقط هنگامی که مسایلی مربوط به پهلوانی پیش می‌آیند، جنونش گل می‌کند و خود را به تخیلات و بلندپروا زی‌های جنون آمیز تسلیم می‌کند"!

آری، او، در حد خود، زندگی عادی، تحلیل منطقی، تعقل واقع بینانه و خرد جزئی نگر را نیز تجربه کرده و با آن آشناست و حتی بیش از بسیاری از کسانی که ادعای اندیشه و گفتار و کردار عقلانی و منطقی را دارند، در است‌چنین بیندیشد، چنین سخن گوید و چنین کند. اما چه چیز او را "ازمانند دیگران بودن" بازمی‌دارد؟ آیا دروغگو و مردم فریب است؟ سخنان و اعمال او در سراسر داستان حتی به‌دیرب‌ا و رترین، بدبین‌ترین و مغرض‌ترین افراد عکس‌آن را نشان می‌دهد. همه در او صداقت، پاک‌دلی و انسان دوستی را تشخیص می‌دهند. اصولاً او که برای دیگران و بخاطر یاری به ستمدیدگان زندگی می‌کند و خود را به آب و آتش می‌زند، چگونه می‌تواند دریا کار باشد؟ آیا خود فریب و خود باخته و "متوهم" است و بقولی توسط داستانه‌های پهلوانی فراوانی که خواننده آنچنان "از خود بیگانه" شده که نه تنها شخصیت پهلوانان را در "خود" حلول کرده می‌بیند، بلکه در چهره هر پدیده و هر تجربه‌یی نقش قهرمانان و ماجراها و عناصر آن داستانها را می‌یابد، بنحوی که انگار همه عالم صحنه ماجراهای پهلوانی و همه افراد و اشیاء و جانوران، قهرمانان و بازیگران این داستانها هستند؟ ممکن است چنین باشد. در این شکی نیست که پهلوانان و داستانهای پهلوانی و اساطیری، که مشحون از حرکات و عملیات خارق‌العاده هستند، او را آنچنان در قلمرو جاذبه خویش اسیر کرده اند که تماشا "او" شده‌اند، او را "پیر" کرده‌اند و شاید "نقش خویش" را از ضمیرش گم کرده‌اند. ولی آیا این همه به آسانی و سادگی امکان پذیر است؟ آیا هر کسی می‌تواند با مطالعه و مشاهده مداوم یک موضوع آنچنان تحت سیطره آن قرار

گیرد که خود را کما ملا گم کند و در آن حل سازد، بطوریکه خواب و خوراکش "آن" شود، شب به "یا دآن" سربه بالین نهد و با مداد آن در اندیشه "آن" روز را آغاز نماید و هر روز و هر ساعتش را با "آن" زندگی کند؟ پس چرا آن کشیش، آن دوک، آن دانشجو و آن کسان دیگری که — بنا بر همین داستان — در این زمینه مطالعاتی داشته اند، چنین نشده اند؟ چگونه است که همه به یک شکل "از خود بیگانه می شوند؟ چگونه است که حتی تجربه های مشابه به "از خود بیگانگی" های مشابه نمی انجا مد؟ آیا پاسخ این سوال جز این است که هر "خود"ی، "از خود بیگانگی" بی خاص خویش دارد؟ مگر نه است که در دنیای واقعیتهای نسبی و انسانیهای محدود و در نظم طبقاتی هر کسی به نحوی "از خود بیگانه" است؟ زیرا که هیچکس در آن واحد دارای شخصیتی تام و تمام و انسانی نیستی چند بعدی و دارای توانایی و امکان بروز و شکوفایی بی مانع استعدادها و خودجوشیها نیست و خواه ناخواه بدرجاتی از لینا سیون دچار می گردد؟ بویژه اگر گاه ناچار گردد که یک نیاز، کشش یا شوریدگی ارضا نشده را به صورتی دگرگونه جلوه گرسا زد و پاسخ گوید. آیا هر عارفی، "حلاج" می شود و هر نقاشی "وان گوگ"؟ بهمین ترتیب هم هر ماجراجو و هر علاقمند یا آشنا با آثار و کتب پهلوانی و یا هر دیوانه مخطب "ی" "دن کیشوت" نمی گردد؟

نه هر که سربترا شد قلندری دانند! نه هر که آینه سازد سکندری دانند! دن کیشوت، اگر چه داستانهای پهلوانی تمام وجودش را تسخیر کرده است، اما پیش از آن و همراه آن وجودی داشته و ساخته و پخته و یا فته پذیرا و پرورش دهنده و مساعد. چرا چنین می گوئیم؟ زیرا که داستانهای پهلوانی نیز با همه دوریشان از واقعیت، با همه عناصر و جزای عجیب و غریبشان که به جا دو یا و هم یا رویا و یا خرافه میمانند و ظاهرا در دنیای محدودیتها و واقعیتهای زمینی محلی از اعراب ندارند، بیانگریها زانسان به تعالی، جاودانگی، بقا، گریزاز "آنچه هست" و نیز ستایشگرو مبلغ فضایی همچون صداقت، شجاعت، مردم دوستی، فداکاری، عشق، خلوص و وفای

بعهد، سخت کوشی، از خودگذشتگی، بلندپروازی، خطرکردن، قدرت (بمفهوم مثبت آن)، غرور، تواضع و... و نافی و ناهی و نایی (چون ترس، ریا، عجز، خودخواهی، تن پروری، عافیت طلبی، محافظه کاری، زورگویی و... هستند. درست است که این نیازها، این فضایل یا رذایل در چهره موجودات و سببهای غیر واقعی مانند اجنه و شیاطین و غولان و دیوان و جادوگران و فرشتگان و خدا یان و موجودات نیمه بشر - نیمه خدا یا نیمه جانور - نیمه انسان یا بشکل طلسمها، ادعیه و اوراد و قربانیها و... ظاهر می شوند، ولی اگر نخواهیم سطحی یا بدبینانه قضات کنیم، اگر بخواهیم مبنای تحلیل و بررسی خود را بر ایمان به انسان و طبیعت بلندپرواز و آرمانگرا و تعالی جوی او و توان و ظرفیت بالقوه بی نهایت او برای آفرینش نقادانه و خودانگیزانه بگذاریم، باید بگوئیم که این پدیده عمدتاً ناشی از ناتوانی زبان و بیان بشر از عرضه احساسات، افکار، تخیلات، رویاها و بلندپروازیهای خویش است، ناشی از عقب ماندگیها و ضعفهای مرحله‌ی در جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است، والا، هنوز نیز می بینیم که زبان اساطیر و افسانه‌ها آنهمه فقط میان مردم خرافی و موهومگرا، بلکه میان روشنفکران و فرزنان و انقلابیون و دانش پژوهان کاربرد دارد. آری، عوام، با گذشت زمان، که بتدریج عقاید و سببها را از معنا و محتوا خالی می سازد. از آنها نه فقط پوسته و ظاهرشان را می گیرند و حفظ می کنند هر چندگاه، گاه لاقلاً بطور ناخودآگاه، نیاز آید آل گراییی و بلندپروازیهایشان نیز از این طریق ارضا می گردد، ولی فرزنانگان "ژرف نگر" و آرمانگرا به هسته حکمت دورنی آنها چنگ می آویزند، چه در اساطیر، که بیانگرازوها، نیازها، آرمانها، انتظار و تلاشهای اراضا نشده و پاسبخ نگرفته بشری است، گاه بیش از تاریخ، که واقعیتها را بیان می کند، "حقیقت" و جوهر انسانی و شور و شوق جادوانگی را در می یابند.

دن کیشوت، اگرچه اشیا را متفاوت با آنچه دیگران می بینند - و این را معمولاً "واقعیت" می نامند - می بیند، ولی خود فریب



نیست . در جلد دوم کتاب می بینیم که به را حتی می توانند کاکا روا نسرا و مسا فرخان را نه قصر و قلعه بلکه کاکا روا نسرا و مسا فرخان ببینند و حتی علی رغم معیارهای پهلوانی، خرج کاروانسرا را بپردازد، و یا در جای دیگر هنگامی که در صحنهٔ نبرد هوا را "پس" می بینند و قدرت طرفین مبارزه را نابرابر، گریز و عقب نشینی از صحنه را ضروری بیا بدو، برعکس گذشته، واقع بینانه، خود را از مخاطره نجات دهد. و یا می تواند چهرهٔ زن دهاتی زشت روی و بدهیکل را که مهترش سا نکو برای فریب او و رفع تکلیف از خود، دلبر محبوبش "دولسینه دوتوبوزو" معرفی می کند، هما نگونه که هست بنگرد، اگر چه پاکدلی و زلالی روح او تا بدان حد است که گمان فریب به مهتر خویش نمی برد و تصور می کند که او همان معشوق است که جا دو گران بدان شکل طلسمش کرده اند! دن کیشوت تا بدان حد سلیم النفس و بلند نظراست که در حد حیلها می مبتذل دیگران پائین نمی آید و اصولاً این تصور را بدل راه نمی دهد که ممکن است دیگران، و از جمله مهتر ساده لوح، او را فریبند.

سا نکو در مقایسه با دیوانگی دن کیشوت احمق می نماید، و الا در جایگاه خویش و در مقایسه با دیگران چندان هم احمق نیست. او گاه حتی خردمندی و نکته سنجی و زیرکی بی از خود نشان می دهد که مایه تعجب دیگران می شود.

سا نکو کودنی "عاقل" و "واقع بین" است و دن کیشوت، کسه پاکدلیش گاه او را تا حد ساده لوحی می رساند. دیوانه "بی فرزانه" (۳) برای سا نکوی کودن، لگن ریش تراشی همان لگن ریش تراشی است و کاکا روا نسرا همان کاکا روا نسرا، ولی برای دن کیشوت فرزانه که دوست دارد به جهان واقعی و به پدیده های عینی آنچه را که ندادند ببخشد و آنها را نه آنچه نکه ظاهرا هستند بلکه آنچه نچنان که می خواهد، ببیند، لگن کلاه خود است و کاکا روا نسرا قلعه، با این حال می بینیم که همین مهتر "کودن" "عاقل" و دوراندیش و واقعیت گرا، که نه گرسنگی و نه بی خواهی و نه در بگیری را به آسانی و به میل خویش تحمل تواند کرد آنچه نچنان مطیع چنین دیوانه بی شده است که ناچار است در غم و

شادی و در شکست و پیروزی او سهیم باشد و با این حال و در عین غرولندهای مداوم، او را لحظه‌یی رها نکنند و حتی وعده و وعیدهای او را باور کنند و خود را دلخوش سازند. بنا بر این "حماقت" او نیز با هر حماقتی یکسان نیست. در او نیز عناصری از پاکدلی موجود است، بطوری که می‌توانند "دلیل راه" خویش را با زشنا سد، اگر چه ایدها، آرم‌ها و انگیزه‌های اوقابل سنجش با دن کیشوت نیست، و اصولاً فکر و روح و احساس و شخصیت او آن گنجایش را ندارد که، حتی در خیال پردازانه‌ترین و غیرقابل دسترس‌ترین انتظارات، تمايلات و آرزوهایش، چیزی جز سود بیشتر، مزدبالاتر و غزت و مقام بالاتر، بطلبد، درست بمانند پیکارگرانی که در رکاب پیا مبری و الامقدار به امید بهشت و جوی غسل و شیروهم آغوشی با حور و غلمان شمشیر می‌زنند، که میدان همتشان گسترده‌تر از این نیست!

به هر حال، هم‌دن کیشوت و هم‌سانکو می‌روند، اما دن کیشوت، دیوانه‌فرزانه‌ها می‌داند و توفنگاه‌هی نیست، ولی سانکوی کودن عاقل، همراه او می‌رود تا در منزلگای سودمندتر و مرفه‌تر آرا مگیرد، همچون "مومن"ی که برخی سختیها را با اکراه و شایبدا میل در این دنیا بر خود می‌پذیرد، تا در آن دنیا به چراگلهی "نزه‌تر" برسد و پاداش اینهمه سختی را در آنجا دریافت دارد اما دن کیشوت همچون "مجاهد"ی است که "تیغ از پی حق می‌زند". او بخاطر پاداش کاری نمی‌کند، ولی از اینکه دیگران قدرش را بشناسند و او را آن چنان که هست، یا خود تصویر می‌کند، قضاوت کنند، خشنود می‌شود، و از این روست که تملق و ستایش بیش از حد را تاب نمی‌آورد و از آن گریزان است. او "در دجا و دانگی" دارد و می‌خواهد "فردیت" خویش را جاودانه کند. خود می‌گوید که در تلاش است تا ز طریق کارهای نمایان و اعمال قهرمانانه و مخاطره‌آمیز "نام خویش را جاودان و ابدی سازد" و آیا جاودانه کردن "نام" چیزی جز جاودانه کردن "فردیت" است؟ او حتی ابایی ندارد از اینکه، بقول او نا مونی "با مضحکه شدن به جاودانگی دست یابد" (۴).

داستان دن کیشوت از جنبه‌یی مشابه داستان حماسه آمیز

گیلگمش است ، آن پهلوان اساطیری سومری که در جستجوی جاودانگی  
 و بقا بود و به خاطر آن به مخاطرات فراوان تن در داد ، ولی سرانجام  
 در راه آن به کام مرگ فرو رفت . ناله های سوزناک گیلگمش نشان  
 دهندهء احساس غربت و تنهایی انسان واقعیت ستیز و آرمانگراست  
 که می خواهد به "جایی" که "اینجا نیست" برود و از این روبه مرگ و  
 محدودیت ، که لازمهء دنیای واقعی است ، به آسانی تن در نمی دهد .  
 تفاوت در این است که "انسان قرن شانزدهم در مقایسه با انسان  
 چند هزار سال پیش تا آن حد واقعیت گرا هست که بپذیرد که جاودانگی  
 و "بی مرگی" بگونه ای جسمانی امکان پذیر نیست ، پس باید کاری  
 کرد که "فردیت" به صورت دیگری جاودانه بماند . در "عمل" جاودانه  
 و نابودناشدنی ، در "نام" به جای ماندنی و سرانجام "در نوعیت  
 جاویدانسان" در آنجا تصور مرگ جسمانی دردآور و جانکاه است و تلاش  
 سراسر ، برای معافیت و نجات از مرگ و یافتن راز بقا است و در این  
 جاکوش می شود که مرگ جسمانی ، مرگ وجودی و معنوی را به همراه  
 نداشتن باشد .

برای دن کیشوت ، عدم توفیق در تحقق آرزوها و آرمانها ، به  
 ویژه اگر چشم انداز پیروزی و پیوایی را برایش تاریک سازد ، بسا  
 مرگ فاصله ای ندارد ، از همین روست که آن هنگام که در کشاکش نبرد  
 مغلوب می شود و ناچار می گردد تا به تحمیلات رقیت تسلیم شود و به مدت  
 یکسال از پهلوانی چشم پوشد ، این شکست ، محدودیت ، خانه -  
 نشینی و توقف آنچنان در روح و احساس او اثر می گذارد که به بستر  
 بیماریش می کشاند و بیماری همان وبر "سر عقل آمدن" همان . در  
 بستر مرگ ، در آنجا که دیگر امید به حرکت و سرگردانی ندارد و می-  
 داند که چشم اندازی جز منزلگاه در پیش روی نیست ، جنون و بلند-  
 پروا زیش آرام می گیرد و در می یابد که همهء داستانهای پهلوانی  
 اغراق و دروغ اند و دنیا بیدگرد آنها گشت . در واقع با غلبهء مرگ بر  
 اوست که واقعیت سرسخت نیز بر او چیرگی می یابد و تلاش دردآلود  
 و غمانگیز او برای غلبه بر دنیای واقعی نا فرجام می ماند و سرگذشت  
 او را اندوهناک تر می کند . اما شگفت این است که او به مرگ نیز به

آسانی تن می‌دهد و پروای آن را ندارد. بیهوده نیست که نامونو می‌گوید: "مرگش آخرین ماجراجویی دلورا نه‌اش بود" (۵).  
داستان دن کیشوت - که می‌تواند خود را ستوره‌یی با قهرمانان عینی و واقعی در سرزمینی واقعی با شد به نوبه خود، جلوه و نمود دیگری از تلاش دائمی انسان برای تعالی و تکامل و برای تغییر وضع موجود و بطور کلی جلوه دیگری از "حقیقت" انسان را نشان می‌دهد، که در هر زمان و شرایط، به شکل و شیوه‌یی نو و در مداری جدید تبلور می‌یابد.

داستان دن کیشوت را شاید از یک جنبه نیز بتوان نمونه‌یی از کشمکش و مقامت نافرمان‌گری و شوالیه‌گری در برابر قرون جدید، که با رنسانس و پیدایش بورژوازی آغاز می‌شود، دانست، حتی اگر چنین نیز باشد، با زدن نفس شخصیت، آرمانها و تلاشهای دن کیشوت ارزش‌گرایی آشکار است. او آسانی به کاسب‌کاری و "خرده‌پایی" بورژوازی نوظهور تن در نمی‌دهد و نمی‌خواهد اجازه دهد که پاره‌یی ارزشهای اصیل و انسانی، که موقتاً با برجسبها ی فئودالی و "قرون وسطایی" مشخص شده‌اند، به یکباره در زیر سم ستوران بورژوازی تازه بدوران رسیده لگدمال گردند. همچنانکه امروز نباید اجازه داد که ارزشهای همچون خردگرایی، دمکراسی، و... که دستاوردهای والای شهری هستند، فقط از آن روی که پایه پای پیدایش و رشد بورژوازی بر صفحه تاریخ حک شده‌اند، به بهانه مبارزه با بورژوازی، پایمال "سوسیالیسم" عامیانه یا رسمی گردند. چه بواقع، آنچه اصلت دارد، "انسان" است و نه مراحل تاریخی و نظامهای اجتماعی.

شاید حرکت دن کیشوت به یک معنا با آنچه ما رکس "سوسیالیسم فئودالی" می‌خواند و عکس العمل فئودالیسم روبه مرگ در برابر بورژوازی تازه وارد انقلابی می‌داند، مشابه باشد، و یا شاید بتوان آنرا به بیان انگلس تجلی نوعی سوسیالیسم تخیلی دانست، ولی اگر هم بواقع سرزنی متوجه دن کیشوت باشد، نه بخاطر اصل آرمانها و ارزشهای مورداعتقاد او، بلکه بخاطر واقعیت سیتزی

مبالغه آمیزاوست . اونمی داند که با یدبا ابزارهای واقعی ودرمتن قانومندیهای عینی وواقعی به جنگ دنیای واقعی رفت . به علاوه حرکت اوقدری زودرس است . هنوزبورژوازی دوران فساد وانحطاط وسراشیبی زوال خویش را طی نکرده است . والامگر هنرمدرن که در جستجوی ایده آلهامووعودهای ورا ی واقعیت ظاهری موجود است ، عصیان ی علیه بورژوازی نیست ؟ مگر هنر وبویژه هنری که در حد عقل جزئی نگر و ظاهربین و رآلیسم محافظه کار بورژوایی باقی نمی ماند نمی کوشد تا جهانی دیگر بیا فریاند و طبیعت و دنیا را آنطور که دیده ۶ ظاهربین بورژوایی می بیند ، نبیند ، بلکه آنرا بگونه یی دیگر بیا راید ؟

بنابراین "کیشوتیسم" وهنرمدرن هر دواعتراضی به رآلیسم تنگ نظرانه ، "خردپایی" وعقل جزیی نگر و تا جریبیشه ۶ بورژوایی است ، منتها یکی در ابتدای راه و دیگری در انتهای راه ، اگر با دیدگا هیک بعدی اکونومیستی به قضا یا بنگریم ، اولی کاملا ارتجاعی است ودومی می تواند مترقی و حتی انقلابی باشد اما اگر به ارزشها وآرمانهای اصیل انسانی نیزالتفات نمائیم ومیان واقعیت "وحقیقت" تفاوت قائل شویم ، این دورا دارای یک جوهره می بینیم که در دوشرا یط مختلف نمودیا فتها ندونا چا رگذشته از اشکال مختلف ، آشارونتاییجی متفاوت دارند . در این صورت می توان گفت که امروز که بورژوازی دوران مترقی بودن و "ضروری" بودن خویش را از سرگذرانده است ، دن کیشوت جایگاه والاتر و طبیعی تری می یابد . شاید طرح دوباره وتلقی جدیدا ونا مونسو از دن کیشوت نیز ناشی از چنین دیدگا هی باشد . وی سوال می کند :

"رسالت امروزین دن کیشوت دردنیای امروز چیست ؟"

وپاسخ می دهد :

"رسالتش این است که از اعماق دل ، فریادی در برهسوت

برکشد"

## فعال، وفادار، اما محروم از رهبری

جون نالا

برگردان ۱. فرهنگ

گرچه زنان اخیراً به صفوف کارگران در آفریقای جنوبی پیوسته‌اند اما با وضعیتی بمراتب سخت‌تر از کارگران مرد روبرو می‌شوند. عاملی که موسسات تولیدی را هرچه بیشتر بیجا نبه است، استخدام کارگران زن می‌کشد. همانا سودبری بیشتر آنان از این طریق است. زنان در سخت‌ترین شرایط بکار گرفته می‌شوند و کارهای آنان معمولاً غیر حرفه‌ای، فاقد تخصص و اغلب تداوم کارهای خانگی آنها - مانند نظافت است.

مهارت بسیار اندک زنان در کار، برای آنان شانس ارتقاء بسیار ناچیزی را در بر دارد، هم‌از این روست که تمام می‌نیسروی آنان مورد استفادۀ قرار می‌گیرد و جذب این سیستم می‌شود. در مواقع لزوم به استخدام در می‌آیند و آنگاه که نیازی بدانان نیست اخراج می‌شوند. این وضعیت نشان‌دهندۀ آن است که یا هیچ تضمین شغلی برای زنان وجود ندارد و یا اگر تضمین اندکی موجود باشد بسیار شکننده است. آنان با تبعیضات و تزییقات گوناگونی روبرو می‌شوند. خاصه به لحاظ جنسی - که از آنان حتی انتظار ارضاء جنسی کارفرمایان مردشان می‌رود. اجتناب‌کنندگان از این عمل، بنوعی قربانی خواهند شد.

طی مدتی که در کارخانه‌ی نساجی "دوربان" به کار اشتغال داشتیم همواره کارگران زن برای بحث حول مسائلشان گردهم می‌آمدند. هیچکس نمی‌خواست کارش را از دست بدهد و نتیجۀ آن که از بحثها گرفته می‌شد همیشه این بود که راه‌یابی برای دردست گرفتن اداره‌ی کارخانه و پیوند خوردن با جنبش اتحادیه‌ای خارج از کارخانه و همچنین دریافت و درک ضعف این سیستم که هر روزه ما را مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد، نزدیک تر شدن به همدیگر و فشرده تر ساختن صفوفمان است.

این نوع تشکیلات "مجامع عمومی" اغلب آغاز شکل گیری اتحادیه در کارخانه است. در آغاز طوما جمع کنی و گفتگوی سایر کارگران در صحن کارخانه انجام می‌گیرد، کلمات به سادگی پخش می‌شوند البته با چنان احتیاطی که هیچ کارفرمایی از آن مطلع نگردد، در این مرحله، زنان نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند و اغلب به مثابه نیروی محرکه‌ی سازماندهی کارگران در صحن کارخانه وارد عمل می‌شوند. طبق تجربه‌ی شخصی‌ام در کارخانه نساجی "آفرینکس" زنان سریعتر از مردها در قبایل فراخوانها و کنش‌نشان می‌دهند. دلایل بسیاری برای این امر وجود دارد، مانند نخستین گروه از زنان سیاهپوستی بودیم که به استخدام کارخانه درمی‌آمدیم. کارخانه‌ای که دهه‌ها فقط مردان را به کار گرفته بود. ما "کارگران زن مشکلات" و مسایل مشترکمان را در حین کار در کارخانه تجربه می‌کردیم. آنها را در بحثها مان دخالت می‌دادیم و تصمیم مشترک برای هر اقدامی می‌گرفتیم. زنان عمدتاً بیش از مردها به هم نزدیکی نشان می‌دهند و بیش از آن که تمایل به پذیرش شرایطشان - به مثابه چیزی که به آن عادت کرده‌اند - دارند، مبارزه جویند.

برخورد مسئولان به زنان نسبت به خانواده، اغلب موجب افزایش توان و انرژی مبارزاتی آنان می‌گردید. بیشتر آنان تنها نان - آور خانواده بودند "برغم این افسانه که: زنان برای مخارج فرعی و اضافی خود کار می‌کنند" و از آنجا که این تنها راه درآمد بود، نیاز به افزایش این درآمد، موجب افزایش قاطعیت آنان در مبارزه برای دستمزد بیشتر و بهبود شرایط کار می‌گشت. وضعیت این زنان، چیزی غیر معمول نبود. در بیشتر خانواده‌های سیاه‌درآفریقایی جنوبی، مسئولیت تامین زندگی و خوراک خانواده با زنان است. از اینرو هنگامی که آنان به کاری اشتغال دارند با تمام توان برای حفظ آن بگونه‌ای که درآمدشان برای تامین خانواده کفایت کند، می‌جنگند.

مبارزه در صحن کارخانه از این خواسته‌های صنفی آغاز می‌شود و اوج و گسترش می‌یابد. زنان برای به رسمیت شناساندن اتحادیه -

شان درگیرمبارزات بسیاری شده اند. آنان دریافتند که بدون یک سیستم نمایندگی مناسب و شایسته و بدون تشکیلاتی شناخته شده که بتواند برای بهبود شرایط کار اعضایش مبارزه کند کارگران قادر به انجام آنچه را که می‌کنند نخواهند بود. آنان همچنین به این نتیجه رسیده‌اند که پیشبرد مبارزه، متضمن نوعی قرارداد میان اتحادیه و کارگران است. این امر همیاری در مبارزه را سهلتر و عمیقتر می‌سازد چرا که کارگران مقید به این توافقات و قراردادها هستند.

در مراحل پیشین سازمان اتحادیه‌ای در آفریقای جنوبی، زنان حضور وسیعی داشته‌اند چرا که بیشتر فعالیتها در صحن کارخانه انجام می‌گیرد. برگزاری جلسات در وقت‌های خالی و گریه‌ها در سطح کارخانه، بخشی از کار زنان را تشکیل می‌دهد. برای ایجاد ارتباط توسط اتحادیه، میان کارگران و مدیریت و نیز کارگران و مسئولین اتحادیه می‌بایست اقداماتی انجام گیرد: نخستین اقدام، انتخاب نمایندگان است. کارگران برای مسایل مختلف (از جمله انتخاب نمایندگان) بطور فردی رای می‌دهند. غالباً عواملی مانند سخنوری، توان استفاده از زبان رسمی خارجی در گفتگو با روسا، توان برگزاری جلسات و سمینارها با اعضای اتحادیه، و بطور کلی توانمندگی در تمام زمینه‌ها بمثابةی خصوصیات اساسی که با یستی در یک نماینده موجود باشد، نگریسته می‌شود. در این مرحله، غالباً توازن بین کارگران مرد است. تفکر اجتماعی عمومی کارگران در این رابطه نقش بسیار بزرگی ایفا می‌کند، اکثر کارگران برای باورند که مردان باید قوی‌تر و بیباک‌تر باشند چرا که مردند و زنان بخاطر زن بودنشان نمی‌توانند قوی باشند! این تصور هنوز برغم نمونه‌های بسیاری که توانایی زنان را در مبارزه برای احقاق حقوقشان آشکار نموده است، موجود است. زنان نیز اغلب خود در این رابطه دارای تفکرات عقب مانده‌ای هستند که گویا در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که مردان باید فراتر از آنان باشند. از همین روست که هنگام انتخابات به مردان به عنوان رهبران نشان رای می‌دهند. روابط



بین کارگران در محل کار که بواسطه‌ی آن کارگران مرد همواره ناظر بر کارگران زن هستند و آنان را تحت کنترل خود دارند، این شکل از روابط اجتماعی را تقویت می‌کند.

عامل دیگری که در این رابطه دارای اهمیت است نقش زنان در خانواده است، حتی کار تمام وقت در کارخانه، آنان را از انجام کارهای سنگین خانه معاف نمی‌کند. با وجود آنکه آنان وظیفه‌ی نان آوری به‌خانه‌ها را برعهده دارند و آنان همچنان انتظار ایفای نقش مادر، همسر، کلفت و غیره می‌رود. به این ترتیب هرگاه که جلسه‌ویا گرد همایی در خارج از کارخانه برگزار شود زنان مجبورند که با نارضایی و تلخی از شرکت در جلسه و ماندن در خانه، یکی را انتخاب کنند. "ماندن در خانه‌ها". زنان اغلب تحت فشار شوهر-انسان و یا مردی که با آنان زندگی می‌کند- برای ماندن در خانه، پرستاری از بچه‌ها و آشپزی قرار می‌گیرند. بیشتر زنان مجرد و آنا نی که تعهداتی از این قبیل ندارند قادر به شکستن این سدها نیستند. اما هنوز این زنان با یدقوی‌تری با شنیدن خبرها در محل کار و فشار مردهای بی‌کارشان که خود را در برابر زنان نشان می‌دهند که توانایی و مهارت‌های رهبری را از خود نشان می‌دهند، ضعیف می‌بینند.

بطور کلی بسیاری از زنان به کارهای جانبی در اتحادیه‌ها رانده می‌شوند، مردان بندرت در مورد عدم شرکت زنان در پیوسته‌های رهبری سوال می‌کنند. برای اغلب آنان "این امری طبیعی است" زنان باید نقش پشتیبان را ایفا کنند! کارگران مرد عضو اتحادیه در کارشان مهارت یافته‌اند و امکان فراگیری بیشتری دارند، در حالیکه کارگران زن می‌نشینند و منتظر گزارشاتی می‌شوند که منعکس کننده‌ی درایت و توانایی مردانی است که بهتر از زنان می‌دانند چگونه باید به پیش برد امور پرداخت! هنگامی که موقعیت زنان در اتحادیه‌ها ارتقاء می‌یابد، مردسالاری در پیوسته‌های رهبری درون جنبش اتحادیه‌ای به‌توسط خود مردان تقویت می‌شود، مردان استدلال می‌کنند که بحث در مورد مسایل زنان و نقش آنان در اتحادیه‌ها اختلاف برانگیز است، اغلب کارگران زن را این استدلال‌ها

تعهدبالای آنان به وحدت اعضای اتحادیه و اینکه نمی‌خواهند به  
مثابه‌ی هموارکننده‌ی راه‌انشعاب در اتحادیه نگریسته‌شوند ،  
مجاب می‌کند. برخی ازکارگران زن گویا ازاین وضعیت ناخرسندند  
ودراین رابطه‌که درروندفعالیت بایستی با مردان برابر باشند و  
درغیراینصورت ازفعالیت دراتحادیه‌کناره می‌گیرند اتحادیه را  
تحت فشارقرار می‌دهند ، البته اغلب زنان همچنان به فعالیتشان  
ادامه می‌دهند ، بدون توجه به این امرکه ازمشکلات و مسایل ویژه‌ی  
خودشان به مشکلات و مسایل مشترکشان با مردان منحرف شده‌اند ،  
مردان تمایل به این دارند که بهره‌وران اصلی مبارزه‌ی اتحادیه‌ای  
باشند و این درحالی است که مسایل زنان مانند مرخصی برای  
زایمان ، حق بازگشت به کار بعد از زایمان ، امکان آموزش حرفه‌ای  
و افزایش مهارت درکار ، و امنیت شغلی دررده‌های پایین لیست  
"خواسته‌های اتحادیه‌ای" قرار می‌گیرند .

اعضای مرد اتحادیه‌ها حتی برآن اتحادیه‌هایی که اکثریت  
اعضای آنها را کارگران زن تشکیل می‌دهند تسلط دارند . صنعت  
نساجی نمونه‌ی بارزی است . این رهبران ازادامه وظایفشان  
"در اتحادیه‌ای که بدون زیرسوال بردن نقش سلطه‌گران‌شان یا  
بدون بحث درموردسیاستهای اتحادیه‌حول مسئله‌ی زنان ، انجام  
می‌گیرد. کا ملاحظه‌سندند ، چنین طرزتفکری همچنین به‌صحن کارخانه  
سرایت کرده و به کارگران خانگی هم بازمی‌گردد . به این ترتیب  
است که این طرز فکر کلیشه‌ای هنوز تقویت می‌شود . اگر این بحث  
که هرچیز شخصی سیاسی است ، در این سطح بکارگرفته‌شود ، هر  
کسی درمی‌یابد که مسئله‌ی جنسیت در رهبری اتحادیه ، هم‌آگاهانه  
و ناآگاهانه ، هم با اتکا به مردانی که اینگونه می‌خواهند و هم با  
اتکا به ناآگاهی زنان ، ادامه‌ی حیات می‌یابد . از همان محدود  
زنانی که برای رسیدن به راه‌اتحادیه‌های کارگری تلاش می‌کنند  
انتظار می‌رود که هما نند همکاران مردشان به انجام امور بپردازند ،  
تنها همین اواخربود که زنان به طرح خواسته‌ی خود مبنی بر اینکه  
مسایل آنان باید مورد توجه قرار گیرد پرداختند . اما از آنجا که

درمحل اتحادیه‌ها هیچ محل تجمعی برای زنان و فضای انتشار نظرانشان وجود ندارد، مباحثی که زنان در خلال آنها این خواستها را طرح کرده‌اند توسط مردان درهم شکسته شده است. آنان علی‌ه نظرات فمینیستی به مجادله می‌پردازند و به زنان از افتادن در دام ارزشهای غربی هشدار می‌دهند، اینجاست که آنان اصرار در تفسیر و تعبیرنا درست فرهنگ و رسومات آفریقائی در جهت منافع خودشان دارند، نتیجه پابانی، چنددستگی زنان در اتحادیه‌های کارگری است. اقلیت کوچکی در سطح رهبری برای گسترش آگاهی طبقه‌های فمینیستی مبارزه می‌کنند. سایرین در پستهای رهبری از نقش خود بعنوان رهبر و بعنوان بخشی از سلسله مراتبی که به آنان بمشابهی "زنان خاص" احترام می‌گذارد، راضی و خوشنودند، هر دو گروه به نوعی از توده‌های اعضای اتحادیه‌های زنان که به آنان بمشابهی چیزی ویژه می‌نگرند جدا بیند و خود نیز از شرکت موثر در رهبری بازداشته می‌شوند. به علاوه بینها در رابطه با انجام وظایف اداری، دواخت اتحادیه یک اختلاف سطح کارآشکاری وجود دارد، حیطة ای را که زنان بر آن مسلطند کارهای دفتری است - ماشین نویسیها، کارمندان اداری و دفترداران. کلید زماندهی امور عمدتاً در اختیار مردهاست. این امر به وضعیتی دامن می‌زند که در آن دانش و اطلاعات توسط مردان احاطه شده است؛ جائیکه مردان قادر به کنترل سیاستها هستند و جائیکه آنان می‌توانند زنان را تحت نفوذ خود در آورند.

مبارزه جاری آزادی در آفریقای جنوبی باعث شده است که سرپوش این مسایل برداشته شود، چرا که تمامی آنانی که درگیر آنند مشتاقند که آزادی درآمدن تبعیضات را مشاهده کنند. این امر ظاهراً زنانی را که نسبت به نابرابریها در سطح کارخانه آگاهند به پیش می‌رانند. بسیاری نمی‌توانند بدون آنکه برای تغییر در ساخت و سیاستهای درونی اتحادیه‌ها فشار می‌آورند، بکارادامه دهند اما بطور روزانه خواست تشکیلات صحن کارخانه "تشکیلاتی که مستقل از اتحادیه‌های موجود کارگری، تجسم تشکیلات مستقل زنان کارگر باشد، بیشتر وقت آنان را اشغال می‌کند و از اینرو مسئله‌ی تغییرات

فوق الذکر بداخل "اتحادیه‌ها" فشار می‌آورد. حقیقت این است که به تعویق انداختن این مسایل، نمی‌تواند آنها را حل کند.

مسئله‌ی نابرابری در جنبش کارگری، لطمه‌ای واقعی به مبارزه اغلب زنان برای تغییر وضع وارد آورده است. بسیاری از زنان توانمند، از شرکت همه‌جانبه در این مبارزات محروم شده‌اند. نیروی جنبش کارگری بواسطه تسلط مردان که به زنان اجازه‌ی استفاده از توانا نیشانشان را نمی‌دهند، تدریجاً فروکش کرده است. محدودیت شرکت زنان در پستهای رهبری، شناخت و بررسی مسایل واقعی‌ستم را مانع شده است. با توجه به تمامی اینها، زنان آخرین رده را در سیستم تبعیض نژادی و سلطه‌گری مردان تشکیل می‌دهند. زنان امروز این حقیقت را مورد توجه قرار می‌دهند که استدلال "تبعیض سرمایه‌دارانه از میان برود، آزادی برقرار خواهد بود." وعده‌ای است پوچ و میان تهی. این نه تنها تبعیض سرمایه‌دارانه است که با پیدای زمین پرود بلکه مردسالاری نیز که در سراسر جامعه آفریقایی جنوبی رایج است باید نابود گردد، زنان باید برای جامعه‌ای بجنگند که در آن مقام و احترام خود را با زیابند.

ومردان در اتحادیه‌های کارگری، و در جامعه بعنوان یک کل، باید نقش خود را در سیستم مردسالاری به زیر سوال ببرند. آنان باید تصمیم بگیرند که در این مناسبات مردسالارانه درسوی ستمگرانند یا در سمت ستم‌شوندگان، تنها از این پس است که بذریه‌ای آزادی می‌توانند شکوفا شوند و نیروی واقعی مردم علیه بی‌عدالتی و بهره‌کشی بسیج و مجهز گردد.

## کولی واره (۱)

سیمین بهبانی

سوارخواهد آمد ، سرای رفت و روکن  
کلوچه برسدنه ، شراب درسبوکن .  
زشت و شوی باران ، صفای گل ، فزونتر!  
کنا رچشمه بنشین ، نشاط شست و شوکن .  
جلیقه زری رازجا مه دان برآور ،  
گرش رسیده زخمی به چیرگی رفوکن .  
زپول زر ، به گردن بیند طوقی ، اما  
به سیم تونیرزد ، قیاس با گلوکن !  
به هفت رنگ شایان ، یکی پری بیارای !  
ز چارقد ، نمایان دوزلف ازدوسوکن .  
ز گوشه خموشی ، سه تا رکهنه برکش ،  
سرودی از جوانی به پرده جست وجوکن -  
چه بود آن ترانه ؟ بلی ، به یاد آمد :  
ترانه "زدستم گلی بگیر و بوکن : ..."  
سکوت سهمگین را از این سرا بتاران  
بخوان ، برقص - آری - بخندوهای وهوکن .  
سوار چون درآید در آستان خانه ،  
گلی بچین و ، بادل ، نثار پای اوکن .  
سوار در سرایت ، شبی به روز آرد ،  
دهد به هر چه فرمان ، سرا زادب فروکن !  
سحرکه حکم قاضی رود به سنگسارت ،  
نما ز عاشقی را به خون دل وضوکن ...

## غزلواره

اسما عیل خوبی

و چشم‌ها بیت را خوشتر دارم  
از این که شب باشد،

من پُرسناره باشم،

شادی حضورداشته باشد؛

و دورباشم زهرچهای که نزدیک است؛  
و شعر

در من

با خرامِ پیدرامش،

آرام و آرام،

عبورداشته باشد.

هاه!

چه کهکشان‌هایی در سردارم!

بس این که دست بر آرام

تا بتوانم

از کاکلِ سیاه‌ترین ابر

ستاره بردارم.

چرا نگویم،

با این همه،

که چشم‌های تورا

از هر چه همنهاد شب و آسمان و تنهاییست

خوشتر دارم؟

مگر نمی‌گفتم که

که عشق را

بی من

توان زیستن نتواند بود ؛

چنان که عشق نیز ،

خود ،

بی من

جز ذاتِ نیستن نتواند بود ؟

اندوه تازه !

یا وردیرین !

شاد آمدی به خانه جانم ،

بنشین !

پانزدهم تیر ۵۸ - تهران

www.iran-archive.com

## دل‌م‌چون شب

اسما عییل خوبی

چنان کاید زپی درسینه هر دم را دمی دیگر ،  
غمی نارفته ازدل بازمی آید غمی دیگر .  
حکیم مرگ بگشاید مگر این دور باطل را :  
دمی دیگر غمی دیگر ، غمی دیگر دمی دیگر .  
بلی ، روزی بنی آدم را گرد دزد بندگانم :  
ولی روزی که در عالم نباشد آدمی دیگر .  
نهال هستی آدم نمی آرد شمر جز غم ،  
دعا کن بعد از این عالم نباشد عالمی دیگر .  
دل‌م ، چون شب ، سیه پوش است و چشم اختر شمار اشک :  
که هر دم جمع یاران را فزاید ماتی دیگر .  
زبدهرگز نمی زاید به جزبده ، وینچنین باید :  
مسیحائی دگر ناید ، چونایدمریمی دیگر .  
اما م‌مرگدینان نیز خواهدماند در تاریخی :  
به نام آن که از او خشک آمد زمزمی دیگر .

ششم بهمن ۶۱ - تهران



## درگذا ر فصل

م . آ ز ر م

خا موش و خوا بِنَاک در ا موا ج گرد باد ا ر غوا نی پا ئیز  
با جا مهء همیشه گِی ش

سبز

سبز

سبز

کاج بزرگ پیر ،  
بی هیچ دلهره از سوک باغ ، ایستاده تما شا را .

\*

کاج بزرگ پیر  
نعش کبود برگهای درختان باغ را ،  
در پنجه های سبز برگش ، یکچند ،  
آرام می پذیرد و در باد ، بازرها می کند .  
در ذهن کاج پیر ، چه اندیشه است ؟  
در برگ ریز باغ

ا و ج ا و دانه سبز بودن خود را چگونه می بیند ؟  
سبزیننهء همیشه گِی ش آ یا

پا د ا ش و مزد بی ثمری ها ست ؟  
یا خود نشان جا و دانه گِی جا ن زندگیست ،  
در مرگ زرد فصل ؟

\*

کاج بزرگ پیر  
در چتر پاره پارهء چرخان گرد باد  
در برگ ریز عصر خزان ، ایستاده است  
چون شاخهء بلندبهاران جا ودان  
بی عتنا به هیبت توفان ا ر غوا نی پا ئیز !

## در خموشستان

میرزا آقا عسگری

شب کشیده چا در سلطه  
روی شهر خسته و بیمار  
و کلاف درهما ندیشه‌ها را  
آن کلاغ پیر  
کرده در منقار

خستگان در خوابهای کهنه می‌غلتند  
هیچشان ره توشه‌ئی در مشت  
هیچشان آینه‌ئی در پیش  
زندگان چون مردگان خاموش

هر کجا زنجیر در زنجیر  
هر کجا آوار بر آوار  
هر کسی افتاده یکباره جدا  
از هر که در هر جا  
ا هر من افکنده چنگ خویش  
بر ننجیر

داستانگو  
سربه زانوی سکوت خود فرو هشته  
نهفته خویشتن در خویش  
انتظار با مدامان را  
چشم می‌دوزد به واپس ، پیش  
شهر گوئی رفته است از هوش

پلک برهم هشته کوه زخمی البرز

جوی می‌موید

با گلوی خسته وبا ریک

بوی جوی مولیان هم‌رفته از خاطر

کاوه در زنجیر

در نهفت دره تا ریک

یا دیا رمهر بان هم‌رفته از خاطر

کونوائی تا دهد کس گوش؟

داستانگو

— داستان را بگو آخر

شب نما نده ست و نمی‌ماند

غم نما نده است و نمی‌ماند

لب به نام عاشقان بیگشا

در خموشستان

خموشی را نمی‌شاید

اونشسته لیک در کنجی هراس انگیز

انتظار صبح را

سوی افقها

دیده، ترکرده

داستانگو

داستان را بگو آخر

و می‌گوید:

شهرگوئی رفته است از هوش

زندگان چون مردگان خاموش

کونوائی تا دهد کس گوش

کی رسد فریاد نوشا نوش؟

داستانگو، آه... .

صبح ما اما

نه از اینسویا از آنسویای شهر هیچ  
می آید

صبح ما

آری

از خم آن راههای پیچ اندر پیچ  
می آید!

www.iran-archive.com

## میلاد دودکش آهنگر خانه

ناظم حکمت

برگردان : تورج اتابکی

دودکش آهنگر خانه

زیر باران ، نومید و منتقم

ایستاده بود ، استوار .

وباد خود را

برکشیده ، برکشیده ، به دودکش آهنگر خانه می کشید .

وهنگام که در باد بود شب

— چون بادبانی سیاه — ،

هنگام که درختان رها ز اندیشه شاه ها شان

پرندهگان از بالها شان ،

هنگام که بر می کشید خاک آذر خشا را در تاریکی

هنگام که انسانها و ابزارها ، راهها را رها کرده

و خسبیده بودند ،

زاده شد فرزندی بر خاک .

وستاره ها تک تک

دسته دسته روشن شدند

وستاره ها ، چون چشمان کودکانی او

روشن

شادی بخش و

سخی ...

دودکش آهنگر خانه

منور شد ، به لبخند نشست

به زبان آمد :

— "بدان ! آنکه بر خاک زاده شد ، هموست

حجت است و رهبر

ژرف فکر ، بی گران محبت و گران خشم .

فرزند بی ابزاران

هموست که بی ابزاران را ابزار ارزانی خواهد داشت

در میانهای آنان ، پیشگام آنان ، او

در شب اندوه ، در آوردگاه نبرد ، در روز عید ، او

آغوش ما دروایش را خواهد گشود

از هر سو بروشان .

رام اند در برابرش، عناصر چهارگانه باستانی  
آتش و خاک، باد و باران،  
و این واپسین فصل داستان کوران را

ا و خواهد بر دبه پایان

فرزند انسان کتابش را خود رقم خواهد زد

آگاه

خودخواسته.

دودکش آهنگر خانه ساکت شد

فلق می شکافت.

www.iran-archive.com

## به زبیر باران تازه بیائید

عاطفه گرگین

نمی دانم  
در سینه کدام یک از شما  
عشق تصویر لطیف بودن بود  
ونسیم مسحور صبحگاهای در چشمانتان نشست  
وقتی باران پریشید  
بیشه‌ها در قلبها یمان  
کدام ترنم بهاری را زمزمه کردند  
آه  
آه  
افسوس  
بر لبانتان  
افسوس بر بوسه‌های خاموش بر آن  
خون دویده بر سر پنجه‌ها بیتان  
دستان چه کسی را آغاز بود  
برخیزید  
برخیزید  
به زبیر باران تازه بیائید  
تا اشکها یمان ذرتی شود در جنگل  
و چشمانتان رویشی در آفتاب  
در اولین سپیده  
نمی دانم  
وقتی دشتهای سپید شدند  
گیاهان قلبیتان شکفت  
وشطی از عشق بدور نامتان رقصید

درهما ن لحظه که ما ه یخ بسته بود ، می گریست  
وقتی ستا رگان از شب گریختند و در سحر خفتند  
خورشید به زیر پلکها یم دويد  
من سوختم ، گیاها ن قلبم گریست  
آنگاه

آرام نشستم و با ران را نوشیدم  
در اولین شکفتگی قلبتان  
در سنگر عشق که لب لب از قلب بود  
آه

چه ترنمی  
چه ترنمی .

## زمین سبز

عاطفه گرگین

دلم گرفته ، ای رفیق  
نه چون ابر ، چون بهار  
اشک زیر پوستم  
نم نم می بارد  
سبزه ها ریشه می دهند  
شیدرها پریشان می شوند  
و گیاها ن جنبش آغاز می کنند  
قلب من آرام می گیرد  
آرام

\* \* \*



دلم گرفته ، ای رفیق  
نه چون ابر ، چون بهار  
اشک زیر پوستم  
نم نم می بار  
نور در رگم به خواب می رود  
گلبرگها شتابان می رویند  
و خورشید می نوشد تما می لحظه های بهار را  
که به خواب رفته در خون هر گیاه  
قلب من آرام می گیرد  
آرام

\* \* \*

دلم گرفته ، ای رفیق  
نه چون ابر ، چون بهار  
اشک زیر پوستم  
نم نم می بار  
درناها شوریده می خواهند  
صلح در ریشه های خاک  
با رو می شود  
وزمین سبز می گردد ، از سایه بلند رفاقت  
در چشمهای گُر گرفته ابر ، بر مزارع باران  
قلب من آرام می گیرد  
آرام

## چرا اسرائیل از خمینی

## پشتیبانی می‌کند؟

اسرائیل شهاک

( ح . ن )

این مقاله درباره‌ی فروش جنگ افزار بوسیله اسرائیل با ایران توسط یک روشنفکر یهودی بنام اسرائیل شهاک Israel Shahak نوشته شده و در مجله‌ی بین المللی خاورمیانه به چاپ رسیده و سپس در مجله بررسی های فلسطینی Revue d'Etudes Palestiniennes شماره ۲۳ ، بهار سال ۱۹۸۷ منتشر شده است . از آنجا که نقطه نظرهای جالبی در برداشت تصمیم به ترجمه و انتشار آن گرفته شد تا خوانندگان از چگونگی برخورد روشنفکران یهودی با سیاست های جنگ افروزانه اسرائیل و همچنین ماهیت رژیم خمینی آگاهی یابند .

ن . ح

روشن کردن فروش جنگ افزارهای اسرائیلی و آمریکایی رژیم خمینی در اسرائیل هیجان اندکی پدید آورد . دلیل این امر ساده است : با وجود سانسور شدید ، هر فرد کنجکاو می دانست که اسرائیل از مدت‌ها پیش خمینی و رژیم جمهوری اسلامی را ، بدلیل های پایه‌ای پشتیبانی می کند . این دلیل ها هیچگونه پیوستگی نه با گروگان ها ، نه با " مبارزه برضد تروریسم جهانی " دارد و نه با " یاری به دوستان آمریکایی " و یا هر گونه انگیزه‌ی دیگری که شیخون پرز بتواند از خود در بیآورد . مهم ترین این دلیل های ثابت که از سوی همه نهادهای اسرائیلی ( حتی آنهایی که در خارج از اسرائیل خود را بعنوان " اردوگاه صلح گرایان " جامی زنند ) ، حیاتی شناخته شده

چنین است :

## ۱ - لزوم صدور جنگ افزار .

میان سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۷ ( در زمان حکومت رابین و پرز باگسترش بی سابقه‌ی کمکهای مالی آمریکا ) ، اسرائیل یک مجموعه‌ی تولید و صادرات جنگ افزاری پایه‌گذاری کرده ، با توجه به جمعیت اندک اسرائیل ، با ابعدادی که بدست آورد در مقایسه با همه‌ی کشورهای دیگر ، بیسابقه است .

اگرچه شدت سانسور در اسرائیل از انتشار آمارهای دقیق جلوگیری می‌کند ، ولی ارزیابی‌های معقولانه‌ای که در اسرائیل انجام گرفته نشان می‌دهد که بیست و پنج درصد کارگران رشته‌ی صنعتی بگونه‌ای مستقیم در تولید جنگ افزار کار می‌کنند . اگر رشته‌های وابسته و نیز خدمات رانیز بشمار آوریم ، بیش از چهل درصد کارکنان را دربرخواهد گرفت .

بررسی آمار صادرات اسرائیل ( اگرچه درین آمارها ، جنگ افزارها زیرنا مهایی مبهمی آمده است ) ، نشانگر اینست که نزدیک به چهل درصد صادرات صنعتی اسرائیل را جنگ افزار تشکیل می‌دهد . هیچ کشوردیگری به این کمیت دست نیافتیده است . چندسال پیش درباره‌ی اسرائیل گفته می‌شد که : اسرائیل کشوری با یک ارتش نیست ، بلکه ارتشی است که یک کشور ، با هدف‌های تکمیلی غیرنظامی را در اختیار دارد . اکنون درست تر اینست که گفته شود : اسرائیل یک مجموعه‌ی صنعتی جنگ افزار است که صاحب یک ارتشی است که بنوبه خود ارتش دولتی را در دست دارد .

## ۲ - وزنه‌ی اجتماعی - سیاسی سازندگان و صادرکنندگان

### جنگ افزار .

اهمیت بخش تولید و صادرات جنگ افزار از طریق قدرتی که این بخش در جامعه و سیاست اسرائیل اعمال می‌کند ، بازتاب می‌یابد . در شهرهایی که به تولید جنگ افزار وابسته است ، بسادگی می‌توان فهمید که این صنعت با همه‌ی ظرفیت تولیدی

خودمی گرددویانه . همچنین وزنه‌ی اجتماعی ، مالی و سیاسی تولیدکنندگان جنگ افزار درین شهرها باسانی قابل مشاهده است . این وزنه بسیار سنگین است و بر همه‌ی حزب‌های سیاسی اسرائیل ، مگر گروه‌های چپ افراطی ، سایه انداخته است . آلودگی حزب کارگر ، هیستادروت Histadrut ، ماپام Mapam ( سندیکا‌های کارگری رسمی ) کامل است . اندکی پیش ، یک ناظر آگاه مسئله را چنین بیان می کرد : زمانی که ، پس از سقوط رژیم شاه ، وقفه‌ای کوتاه در صادرات جنگ افزار به ایران پیش آمد ، واحدهای تولیدی بشمار ، در کارخانه‌هایی که بوسیله کیبوتص‌ها اداره می شد ، بسته گردید ، و آنگاه که صادرات دوباره براه افتاد ، این واحدها نیز از نوگشوده شد و سود دهی آن نیز دوباره آغاز گردید .

قدرت هیستادروت ، که بیشتر قدرت یک بنگاه صنعتی است تا یک اتحادیه‌ی کارگری ( بطور رسمی . هیستادروت این هر دو نقش را بازی می کند ) ، در طی سال‌ها بر تولید و صدور جنگ افزارها بیش بسوی هر مشتری که خواهان خریدن آن باشد ، بنا شده است . بدیهی است که در مورد ایران ، بر روی سودهای استرا - تژیکی احتمالی که اسرائیل از بزاندرد آمدن عراق و کلاًضعیف شدن جبهه اعراب بدست می آورد ، بسیار گفتگو می شود . اما بنظر من ، این دلیل اساسی نیست . سالهای زیادی ، پاراگوئه ، پناهگاه اصلی جنایتکاران نازی ، و کهنه‌ترین دیکتاتوری که از روی نمونه‌ی نازی در جهان پایه‌گذاری شده است ، جنگ - افزارهای مورد نیاز خود را از اسرائیل می خرید . بهترین رابطه‌ها را نیز با این کشور داشت و هیچگاه کوچکترین تقاضای استرداد - حتی ظاهری - جنایتکاران نازی نه از سوی دولت اسرائیل دریافت کرد و نه حتی از سوی هیچ سازمان دیگر هواخواه اسرائیل . پاراگوئه را برای نمونه آوردم چون از دیدگاه جهودها نمونه‌ی انزجار کامل است و از آن جهت نیز که کشوری بسیار کوچک بشمار می آید ، تا نشان بدهم که اندیشه‌ی پشتیبانی از فروش جنگ -

افزار می تواند هرکاری را توجیه کند . تازگی ها روزنامه ی هوتام Hotam ، ارگان Mapam ، درباره ی فروش جنگ افزارهای اسرائیلی به ایران ، از قول یک کارشناس توجیهات زیر را چاپ کرده است :

" رژیم خمینی ، بدرستی همان رژیم شاه است ؛ چون ما از آن یک پشتیبانی می کردیم ، چرا از این دیگری پشتیبانی نکنیم ؟ " همه ی این ادعاها امروز می بایست دگرگون شود : جریان اینست که اسرائیل به هر آنکس که آمادگی خریدن جنگ - افزارهایش را داشته باشد ، می فروشد و سپس " توجیهات " لازم را می آفریند .

۳ - پشتیبانی از خودکامگی ها .

امادر و رای همه ی این دلایل چون و چرانا پذیر ، دلیل دیگری نهفته است که کمک اسرائیل به خمینی را روشن می کند : دولت اسرائیل ( و جنبش صیهونیستی پیش از آن ) همواره ترجیح می دهد که با رژیم های خودکامه و جنبش های متعصب خشک بدهستان داشته باشد . البته گاهی پیش می آید که این داد و ستد امکان پذیر نباشد ، مثلا ، " طرف دیگر " دولت اسرائیل و بطور کلی جهودها را دوست نداشته باشد . آنجا تیکه اسرائیل ، بنا بر الزاماتی ، مجبور شود با حکومت های دموکراتیک وارد معامله گردد ، قابل توجه است که درین مورد ها نیز همواره او ترجیح می دهد که با جناح های راست رو و ضد دموکراتیک در این کشورها سروکار داشته باشد .

این عامل سیاسی " تغییرناپذیر " صیهونیسیم بهیچ وجه تیول جناح های راست و میانه رو اسرائیل نیست ، در مورد " چپ " نیز مصداق دارد . شخصیت های برجسته ی " اردوگاه صلح طلب " اسرائیل . همان دوستان نزدیک و همکاران فعال سوموزا Somoza ، شاه و دیگران بوده اند . سیاهه " دوستان ویژه " ی اسرائیل در بیست سال اخیر علاوه بر سوموزا و شاه ، شامل خودکامگانی همچون باندا دومالای

Idi Amin ، ایدی امین ، Banda de Malawi

(که ابتدا با کمک رژیم اسرائیل بقدرت رسیده بود)، "امپراطور" بوکاسا Bokassa ، دیکتاتورهای رنگارنگ گواتمالا ، نظاً میان خونریز آرژانتین ، مارکوس رئیس جمهور فیلیپین و بسیاری دیگر با ویژگی های مشابه است .

در خاور میانه ، سیاست اسرائیل و صیهونیسیم ، از هفتاد سال پیش آگاهانه بسوی پشتیبانی از مرتجع ترین و متعصب ترین جنبش ها سوق داده شده است ، حتی اگر این جنبش ها ، ظاهراً با صیهونیسیم و اسرائیل مخالفت نشان داده باشند . در فلسطین اشغالی ، پشتیبانی دولت اسرائیل از اخوان المسلمین در نوار غزه شهره ی خاص و عام است . همچنین سادات در ماههای آخر ریاست جمهوری اش ، بدلیل سرکوبی که در مصر بر اه انداخته بود ، در اسرائیل محبوبیت زیادی بدست آورده بود . در این رابطه ، شادمانی که بدنبال دستگیری و خا موش کردن روشنفکران مصری در محافل اسرائیلی بروز کرد و سپس سرخوردگی عمیقی که پس از آزاد شدن دوباره ی آنها در حکومت اسرائیل پدید آمد ، بسیار پرمعنی است .

یکبار دیگر مسئله را باید از آن چه بنظر مفسران غربی می رسد بطور دقیق مشخص تر کرد : شواهد بروشنی نشان می دهد که ، چه در چهارچوب خاور میانه و چه در سطح گسترده تر ، هر چه رژیم بدتر باشد ، در صورت امکان ، اسرائیل بیشتر بیاری آن را کاکا رشنا سان ویژه اش پایه گذاری شده تا این روش را از طریق " منابع رسمی " فرمول بندی کنند . این چنین است که آقای لوبریانی Lubriani ، هما هنگ کننده ی فعالیت های اسرائیل در لبنان ، سالهای زیادی نقش مشابهی را در اوگاندا ، زمانی که ایدی امین بقدرت رسید ، بعهده داشت . این شخص در دوره ی شاه نیز وظایف سنگینی را در ایران بدوش می کشید و پیش از آن مسئول امور " فلسطینی ها " در اسرائیل

بوده است .

بدیهی است که دلایل عمیق دیگری علاوه بر این دلایل مستقیم برای اجرای چنین سیاستی وجود دارد که ماتنها بیکی از آنها بسنده می کنیم . صیهونیست ها می خواهند تنهام - پیمان غرب درخا ورمیانه و احتمالاً در تمامی جهان سوم باشند ، تنهانگهان " منافع استرایژیک " غرب در منطقه . بدلائل کاملاً تبلیغاتی از اصطلاحاتی چون " دفاع از تمدن " ویا " آباد کردن بیابانهای برهوت " ویا " آوردن تمدن و پیشرفت برای واپس مانده ها " بهره گیری می شود . این شیوه ی برخورد ، این نکته را در خود نهفته دارد که ملت هایی هستند که می بایست تحت نظارت قرار بگیرند . و اسرائیل در این نظارت نمودن تجربه ای ویژه دارد . چنین سیاستی زمانی بهتر بانجام می رسد که مردمی که باید نظارت بشوند برای دنیای غرب بزحمتش بیارزند .

اگر خمینی روزی بتواند عراق را گشوده و جهان عرب ، و بویژه کشورهای نفت خیز منطقه را تهدید کند ، بنظر کارشناسان امور خارجی و سنا توره ای متوسط آمریکایی نیساز با اسرائیل برای متوقف کردن خمینی عاجل ترین وسیله شناخته خواهد شد و اسرائیل نه تنها از آمریکا کمک مالی بیشتر ، بلکه پشتیبانی مستقیم نیز دریافت خواهد کرد . و بدین ترتیب اسرائیل خواهد توانست باز هم هر چه بیشتر صنعت جنگ افزار سازی خود را گسترش داده و برای تولید به بازارهای بیشتر ، در کشورهای زیر نفوذ آمریکا باقی می ماند ، دست یابد .

از دیدگاه دستگاه اسرائیلی این بهترین پیش آمدی است که می تواند رخ بدهد . دشمنان راستین اسرائیل جنبش های مترقی هستند که در کشورهای عربی و یا هر کشور جهان سوم همچون جنبش های معتدل ، تصویری را که اسرائیل در غرب از خود ساخته است ، درهم می شکنند . لازم به یاد آوری است که

آتش‌بسی راکه O.L.P در طی یازده ماه پیش از یسورش اسرائیل به لبنان در ژوئن سال ۸۲ ، بادقت در مرزهای اسرائیل و لبنان رعایت نمود ، انگیزه‌ی واقعی حمله اسرائیل به لبنان بود .

بعنوان نتیجه‌گیری می توان گفت که پشتیبانی اسرائیل از خمینی کاملاً طبیعی است ؛ طبیعی است و با سرشت راستین سیاست اسرائیل و صیهونیسم هم‌آهنگی دارد . حیرتی که این سیاست در محافل گوناگون برانگیخته است تنها از این واقعیت ناشی می شود که شستشوی مغزی و تبلیغات اسرائیل در آنها مؤثر واقع شده ، تبلیغاتی که بسیار با چهره‌ی واقعی اسرائیل بیگانه است .

www.iran-archive.com



## حقوق بشر و مدعیان آن

خانم عاطفه<sup>۶</sup> گرگین سردبیر محترم نشریه فصلی درگلسرخ

با سلام و درودهای انقلابی، در شماره ۱۰۶ نشریه فصلی در گلسرخ مصاحبه‌یی با آقای عبدالکریم لاهیجی انجام داده‌اید. از آنجا که بعنوان یک حامی مقاومت مسلحانه بر علیه رژیم ضد بشری خمینی احساس می‌کنم آقای لاهیجی یک طرفه به قاضی رفته‌اند مطلبی تهیه کرده و برای تان ارسال داشته‌ام که در صورت امکان چاپ کنید.

مهشید

چهل و یکمین اجلاس مجمع عمومی ملل متحد، بعنوان عالی‌ترین مرجع رسمی بین الملل در نشست ۱۳ آذر ۶۵ خود، با ۶۱ رای مثبت، رژیم خمینی را بخاطر نقض مستمر حقوق بشر محکوم کرد.

چنین پیروزی درخشانی قبل از همه مدیون تلاش بی وقفه نیروهای مقاومت است که با شروع سرکوب افسارگسیخته رژیم خمینی، در اقصا نقاط دنیا حضور یافتند و با بکارگیری تمامی امکانات موجود به افشاگری بر علیه این نظام مرگ‌آفرین پرداختند. محکومیت رژیم خمینی طی دو سال متوالی و آن هم در یک چنین سطحی در عین حال حاوی دوپیا ما است:

۱- معرفی رژیم خمینی بعنوان یک رژیم خودکامه<sup>۶</sup> ضد بشری که امروزه دیگر جنایات آن - که از برداشت و بینش وی نسبت به "انسان" برمی‌خیزد- برکسی پوشیده نمانده.

۲- مقاومت انقلابی خلقی درون‌جیرتو<sup>۶</sup> نیست است حقانیت و موجودیت خود را در سطح محافل جهانی به اثبات برساند؛ چرا که در چهره خود اصرار و جدیت نسلی را نشان داده است که با تمام قوا برای احقاق حقوق خود و دفاع از حریم مقدس انسانی پایداری می‌فشد.

این مقایسه و امت ، همچنین همخوانی و همجهتی خود را با موازین و پرنسیپهای شناخته شده<sup>۶</sup> جهانی به نمایش گذاشته است .

دفاع از حیثیت و حیات خویش و پاسداری از حرمت آدمی ، مشروعترین و غیرقابل انکارترین حقی است که خلق ما به پیشتازی فرزندان دلیرش بدان واقف شده و در پی کسب و تحقق آن است . همچنانکه پیشاپیش اعلامیه<sup>۶</sup> جهانی حقوق بشر برای او "حق زندگی" و "حق انتخاب" را مجاز شمرده و شناسایی حیثیت و حقوق انسانها را اساس "آزادی ، عدالت و صلح" در جهان می شمارد . و به صراحت نه تنها بن حقوق را "اساسی ترین حقوق بشری" می شمارد بلکه مبارزه و قیام برای کسب آن را برحق و انکارناپذیر می داند . همچنین "اعلامیه<sup>۶</sup> جهانی حقوق خلقها" (اعلامیه الجزایر) ، به عنوان یک دستاورد تاریخ مبارزات بشری ، مبارزات خلقهای تحت ستم را به رسمیت می شناسد و در جهت معرفی آنها به جهانیان اقدام می کند . این اعلامیه در مواد ۲۸ و ۲۹ خود نه تنها جنبشهای رهایی بخش را که از طریق مبارزه<sup>۶</sup> سیاسی نتوانسته اند به اهداف خود برسند و نیازمند دست به سلاح بردارند ، به رسمیت شناخته بلکه محامع بین المللی را به حمایت از آنها تشویق می کند :

"ماده ۲۸ : هر خلقی که حقوق اساسی اش بطور جدی پایمال شود می تواند برای اجرای آن بخصوص از طریق مبارزه<sup>۶</sup> سیاسی یا سندیکایی اقدام کند و حتی بعنوان آخرین علاج مبارزات به اعمال زور نماید ."

"ماده ۲۹ : جنبشهای آزادیبخش با ید به سازمانهای بین المللی دسترسی داشته و جنگجویان نشان مستحق حمایت قانون انسانی جنگ هستند ."

مقایسه و امت انقلابی ما ، به اعتبار مبارزه<sup>۶</sup> گسترده و همه جانبه ای که بر علیه رژیم خمینی دارنده است و با اتکا به مواد قدید شده در اعلامیه های جهانی - که مورد پذیرش تمام کشورهای دنیا است - امروز بیش از غالب جنبشهای رهایی بخش می تواند ضرورت وجودی خود را در محامع بین المللی بیان کند . وقتی یک نیروی انقلابی با

استناد به جدی ترین و محکمترین مدارک موفق می‌شود رژیم خمینی را با تمام یال و کویال و لاف و گزافها در عالیترین سطوح بین المللی محکوم کند و حرف خود را به کرسی بنشاند، قبل از همه انتظار عموم جهان باین خصوص اینگونه مجامع را نسبت به خود افزایش می‌دهد؛ زیرا اعلام می‌کند که معیارها و ضوابط شناخته شده بین المللی را به رسمیت می‌شناسد و خود را بدانها متعهد می‌داند. پس تردیدی نمی‌توان کرد که با چنین زمینه‌هایی مسئله حقوق بشر در فردای ایران، ضمانت تحقق خود را به دست خواهد آورد. اما در این میان بدنیت به فعالیتها و موضع گیریهای پاره‌ای از مدعیان ایرانی حقوق بشر نیز نظری بیفکنیم. چرا که خودشان به "همگان" توصیه کرده اند که "گردا روگفتار و اعمال" (۱) آنها را تحت نظر انتقادی قرار دهند و آن مهمتر، ادعا کرده اند که در اشراف فعالیتهای اینان "تفکر حقوق بشر" در میان مردم ما رواج یافته و "روزی نیست که از جماران تا خطبه‌های نماز جمعه فریاد و فغان و تهدید و افترا نثار سازمانهای دفاع از حقوق بشر نکنند" (۲).

ابتدا با روشن کردن مفهوم "حقوق بشر" یک مفهوم مجرد نیست. هر فرد معتقد بدان الزامات تا شریک پذیر از جهت گیری طبقاتی و جبهه گیری سیاسی خود است؛ زیرا که در دنیای نسبی با عملکرد نسبی نمی‌توان به تمام موجودات هستی به یک چشم نگاه کرد.

با توجه به مخاطبین طبقاتی، شرایط و ضرورتهای اجتماعی ایجاد می‌کند و فرادیا سازمانهای مدعی حقوق بشر بیشترین تلاش خود را در آن جهت بکارگیرد و الا می‌شود از موضع منزه طلبی ادعای حمایت از همه را داشت، اما در عمل قدمی برای هیچکس برنداشت. می‌توان در اساسنامه و بیانیتهای مسئولیت خود را دفاع بی قید و شرط از حقوق بشر دانست ولی در عمل تبدیل به یک جریان سیاسی شد با خط و خطوطی مبهم و چندپهلوی. می‌شود ظاهراً مدعی حقوق بشر گردید، اما هرگز فعالیت و تلاش مستمر دیگری را که دغدغه "حقوق بشر" دارند به رسمیت نشناخت و قدر ندانست و در برابر، در موضع گیریها و فعالیت خود عمدتاً به تخطئه مبارزه مسلحانه پرداخت.

تازه‌ترین اینگونه موضع‌گیریها را در مصاحبه آقای لاهیجی با نشریه "فصلی در گلسرخ" شماره (۱۵) می‌توانیم یافت. درک بهتر سخنان و نظرات آقای لاهیجی بدون در نظر گرفتن سیری که سخنان و نظرات او حداقل در یکسال اخیر پیموده‌اند میسر نخواهد شد. حادثه‌ی مسئله تروریسم و طرح آن بعنوان یک معضل اجتماعی از جانب پاره‌ای از کشورها فرصتی پیش آورد تا آقای لاهیجی به شیوه بحث‌های آکادمیک مقاله‌ای با عنوان "تروریسم" در نشریه "نامه آزادخواهان" شماره ششم، مهرماه ۱۳۶۴، بنویسد و در پی روشن کردن "مرز بین مبارزه مسلحانه و تروریسم" برآید. اما بواقع مقوله "تروریسم" بهانه‌ای بیش نیست تا او از این طریق نظر خود را درباره مبارزه مسلحانه بیان کند. او، با وجود آنکه قبل از آن بارها و بارها نسبت به اعلامیه‌ها و قرارداد‌های جهانی اعلام وفاداری کرده است، این بار در این مقاله به استخراج و بیان قوانینی می‌پردازد که مبداء و منشاء آنها معلوم نیست. در صورتی که گفته شده که مقامت انقلابی مشروعیت خود را به چه دلیل به دست آورده. در واقع مقامت انقلابی با معرفی تمام عیار ماهیت حاکمیت خمینی است که حقانیت مبارزه مسلحانه را به ثبوت رسانده است. یکی از بدایع آقای لاهیجی در این مقاله این است که صدور حکم اعدام و اجرای آن، حق انحصاری مراجع قضایی است و توسط هر فرد یا گروه و سازمان دیگر واقع شود مشمول عنوان قتل است" (۳). با دید پرسید اگر حقیقتاً با ورود رنده که عناصر رژیم مستوجب محاکمه و مجازات هستند، گناه این مقام چیست که "مراجع قضایی صلاحیتدار" بنا به گفته خودشان برای حفظ "جان" میدان مبارزه داخل کشور را ترک گفته و در خارج از کشور پناهِ گرفته‌اند!؟

حال اگر بخواهیم مشکل پیش آمده را (وجود متجاوزین به شرف و آزادی مردم در ایران و حضور مراجع قضایی صلاحیتدار در پاریس) با حداکثر تفاهت حل کنیم راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه از نیروهای مقام و بخواهیم آنها بی‌راکه به مرگ محکوم می‌کنند، کت‌بسته به خارج کشور منتقل کنند و با پذیرش پیشا پیش مجازات "آدم‌ربایی"

از طرف "مراجع قضایی صلاحیتدار" در اختیار همان مراجع قرار دهند تا آنها با استفا ده از "حق انحصاری" شان و طبق ضوابط "جامعه های دموکراتیک" (۴) به محاکمه آنها بپردازند!

آقای لاهیجی گویا از یاد برده که سا زمان انقلابی پیشتاز یک شعبه از وزارت دادگستری نیست که عده ای کارمند "خودسرانه" پرونده ها را از کشوی مخصوص در آورده و در غیاب روسا، به صدور رای و اجرای احکام می پردازند! بعلاوه در هیچ کدام از منابع قابل استناد "حقوق بشر" قید نشده که نیروهای مقاومت بدلیل عدم برخورداری از "صلاحیتهای قضایی" مبارزه مسلحانه را تخته کنند و با چنین بهانه ظاهرا مشروعاً جزه دهندشیا دانی همچون خمینی و عواملش هر آنچه خواستند بر سر مردم ستم دیده ایران بیاورند. با چنین خط و نشانهایی که آقای لاهیجی و دوستانشان برای مقاومت خونین خلق می کشند تردیدی نیاید داشت که سرانجام عمدتاً این مبارزین هستند که به "جرم" راه انداختن اعدای خیابانسی بدون محاکمه و مورد "ستم" و "تجاوز" قرار دادن عناصر رژیم خمینی بایده محاکمه شوند! چه، هر چه باشد رژیم خمینی در این مورد "عادلانه" تر از آنها رفتار می کند و با تشکیل دادگاه های ولو برای سه یا چهار ردقیقه، به متهمان جزه شنیدن حکم و "دفاع از خود" را می دهد! آقای لاهیجی اصرار عجیبی دارد که روح عدالتخواه و پیام رهایی میا رزین را "انتقامجویی" معنی کند. او چون معلمین منزله طلب اخلاق دلواپس است که عناصری که با یک نظام فاسد و پلید در جنگ هستند نکتند به "اعمالی مشابه" جنایات خمینی دست بزنند جواب "خشونت" را با "خشونت" بدهند و فرا موش کنند که "درد" با "درد" دوانمی شود. بر راستی اینهمه کج فهمی با چه توجیهی قابل قبول است؟

گویا نیروهای مقاومت عناصری خط و ربط، بی حساب و کتاب بدون آرمانی هستند که رژیم خمینی از روی سوء نیت یا سوء تفاهم و یا به هر دلیل موجه یا ناموجه دیگری تنی چند از دوستانشان را به تیرک اعدا مسپرده و آنان امروز بفرکانقا مجویی افتاده اند!

آقای لاهیجی خیرخواها نه همدار می‌دهد که "ترورسرباز و پلیس و هر ما موراجرای بی به فرس قاطع در قالب مبارزه مسلحانه نمی‌گنجد و به یقین عملی است تروریستی و برای تسویه حساب و شاید "اطفای آتش خشم و کینه و انتقام" (۶) و از ترس اینکه مبادا "انتقام‌گیران" از انتقامجویی خود چنان خرسند شوند که از هرگونه مراجع قضایی صلاحیت‌دار برای اجرای قانون درآینده سلب صلاحیت و اختیار کنند، می‌گوید: "آن گروهی که با فراغ‌بال در مورد جان و حیات مخالف خود تصمیم می‌گیرد و کمر به قتل او می‌بندد و از این اقدام به عنوان "اعدام انقلابی" یاد می‌کند عملاً نشان می‌دهد که به این اصول [اعدام حق انحصاری مقامات قضایی است] اعتقاد ندارد" (۷). وی در واقع با استدلالات و معیارهای قضایی مربوط به شرایطی دیگر به قضاوت در مورد یک جنبش انقلابی در شرایط مقاومت می‌پردازد. بدون آنکه کوچکترین اشاره‌ای به حدود و مرز وفا صلح و عملکرد کسی که خود سرانه و بدون در نظر گرفتن قوانین جاری در یک کشور به خود صلاحیت اجرای حکم داده با عملکرد مقاومت شروع و مردمی، بکند. با چنین بینشی است که ضدیت کور و غیر منطقی آقای لاهیجی با مبارزه مسلحانه رفته رفته شکل کاملتری به خود می‌گیرد چنانکه چند ماه بعد در نوشته دیگری تحت عنوان "میثاق ملی لغو اعدام"، در تمام مواردی که به مشی مسلحانه برخورد می‌کند کج‌فهمی و مخلوط کردن دو مقوله جدا از هم را نشان می‌دهد. او این بار با برافراشتن پرچم "هیچکس نیاید اعدام شود" (۸) به صحنه می‌آید و برای اثبات نظر خود دردهایی را که جامعه ما در حال حاضر و نیز درآینده با آن مواجه است نتیجه فعالیت و مبارزه گروه‌هایی می‌داند که "روحیه قهر و خشونت و خونریزی و خونخواهی" (۹) بر آنها حاکم شده و به همین دلیل تصویر آینه‌سیاسی ایران را "وحشتناک" توصیف می‌کند. و باز هم همچون گذشته آنچه از چشم او دور می‌ماند این است که با آخره بار رژیم خمینی چه باید کرد؟ و از "حقوق بشر" بعنوان مستمسکی برای لاپوشانی موضع صریح خود در قبال رژیم خمینی مدد می‌جوید و عناد هر چه بیشتر خود را با مشی مسلحانه به نمایش می‌گذارد. با

این تفاوت که اینبار خود را تا حد یک "آدم بدون هیچگونه ادعا و رسالتی" (۱۰) پائین می‌کشد و می‌نویسد: "...آدمکشی در هر صورت و قالب و عنوانی که صورت گیرد عملی است مخالف منزلت و حیثیت و شرافت انسان و جامع‌انسانی" (۱۱) و عاقبت سناریوی خود را با این جمله تکمیل می‌کند: "ما اعتقاد داریم که ملت ایران طی هفت سال گذشته ... آنقدر در ما تم‌فرزندان از دست رفته خود فریاد و فغان کرده که دیگر نتوان و تحمل دورتسلسل‌کشتار و اعدام‌ها را ندارد" (۱۲) نتیجه آنکه: از دید آقای لاهیجی مردم ما از دست نیروهای مقاومت بیشتر از خمینی خسته‌اند! اصلاً تحمل خمینی برای شان آسانتر از اینان است! واگر "امدادهای غیبی" رحمی کنند و به خواب "امام‌جماران" بیایند و بنحوی از انحاء او را از خر شیطان پائین بیاورند که با یک فرمان "الهی" جنگ با خارجی و کشتار داخلی را پایان یافته اعلام کنند و زمینه برگشت آنها بی‌که جان‌شان در "خطر" (۱۳) بوده به داخل کشور فراهم‌نمایند، انقلاب ما می‌شود مثل انقلاب فرانسه! اما آنچه این معادله ورؤیای قشنگ و زیبا را به هم می‌زند وجود مجاهدین و مبارزین مسلح است. او در مصاحبه‌ای با روزنامه کریشن ساپینس مانیتور (۳ جولای ۸۶) رویای کوچک خود را با روزنامه نگاران روزنامه درمیان می‌گذارد و می‌گوید: "انقلاب فرانسه نیز خونین بود، اما پس از یک دوره ترور و وحشت اوضاع آرام شد. همان پروسه ممکن است در ایران اتفاق بیفتد."

"خوابهای پنبه‌دانه‌ای" که حتی با خفه کردن جنبش انقلابی هم تعبیر واقعی نخواهد یافت! در همانجا برای کاستن از درجه خونخواری رژیم خمینی متذکر می‌شود: "از زمان انقلاب ده‌هزار نفر بدلیل سیاسی اعدام شده‌اند و بیست و پنج هزار نفر زندانی هستند" و ارقام اعلام شده توسط سازمان مجاهدین را "مبالغه‌آمیز" توصیف می‌کند. لیست شهدای منتشره از طرف این سازمان گواه آن است که حداقل تا کنون ۱۲۰۲۸ نفر طی چندسال اخیر به اشکال گوناگون توسط رژیم خمینی، کشته و اعدام شده‌اند و این تازه لیست کسانی است که اسامی و مشخصاتشان معلوم شده است. برای اثبات عدم

وسواس "قضایی" و "حقوقی" آقای لاهیجی همان بس که بگوئیم که او وقت، انرژی، حساسیت و مشغولیت ذهنی خود را چنان صرف محکوم کردن ترور عناصری همچون او ایسی می‌کند که در مقابل آن، تعداد کثیری از شهدای انقلاب با مشخصات کامل و نحوه کشتار آنان توسط رژیم پلید خمینی از مجموعه آثار و اقدام دوستداران "حقوق بشر" مفقود می‌شوند!

و بالاخره در مصاحبه با نشریه "فصلی در گلسرخ" شماره ۱۰، آقای لاهیجی این بار آب پاکی را روی دست "همگان" می‌ریزد که ارزش چندان برای اظهار نظر آنها قائل نیست فقط اجازه می‌دهد "هرچه می‌خواهد دل تنگشان بگویند" (۱۴). این امر زیاد هم غیرمنتظره نیست: وقتی قرار است کشفیات بدیع او بمشابه وحی منزل تلقی شود، دیگران نمی‌توانند محلی از اعراب داشته باشند و مورد قبول یا رد آقای لاهیجی باشند، چرا که او فقط از افرادی که مورد "ستم" و تجاوز قرار می‌گیرند دفاع می‌کند و چون او "برای هیچیک از گروه‌های سیاسی مخالف رژیم جمهوری اسلامی شانس قائل نیست" (۱۵)، پس می‌توان با حفظ انتقادهای خود نسبت به نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی شعار "زنده باد انقلاب" ما که می‌خواهد مثل انقلاب فرانسه بشود را داد آقای لاهیجی گویا از یاد برده که به روزنا مه‌نگار کریستن ساینس مانیتور گفته است که "اهل سیاست" نیست و "کمر به نابودی رژیم خمینی نبسته است"، در حالیکه در این مصاحبه او بعنوان یک آدم سیاسی مدعی به پاسخگویی می‌نشیند. در واقع هم "جریان ایرانی حقوق بشر" که آقای لاهیجی از سردمداران آن است، یک جریان سیاسی است و برخورد دیگران نیز نسبت به آنها ابعاد سیاسی خاص خود را در بردارد. آن را باید یک جریان سیاسی دانست، چرا که به نوبه خود راه‌حلهای سیاسی دیگران را تخطئه می‌کند و به این تخطئه رنگ حقوق بشری داده است. با وجود آنکه پوسیدگی رژیم رویه مرگ خمینی را، علیرغم تمام "اما" و "اگر"هایی که می‌کند، پذیرفته است و به این حقیقت انکارناپذیر رسیده است که در نهایت "رهبری جنبش" بدست کسی یا گروهی می-



افتد که از "قدرت ضربتی بیشتری برخوردار باشد" (۱۶)، اما یکبار ه‌ت‌ما مت‌عبیری که یک نیروی انقلابی - که حضورش را در صحنه سیاسی ایران به‌اثبات رسانده در جهت بدست آوردن "قدرت ضربت بیشتر" و برای گسترش و عمومی کردن قیام بکار می‌برد، مورد حمله، تخطئه و عناد قرار می‌دهد:

- عملیات انقلابی مسلحانه "ترور فیزیکی" و قتل می‌شود (۱۷)  
- روابط بین‌المللی با مقامات سیاسی، شرکت در اجلاسها و کنفرانسهای مختلف جهت افشای رژیم خمینی، بچه‌بازی و تفنن و عکس‌گرفتن می‌شود (۱۸).

- اپوزیسیون داخل! با اپوزیسیون خارج! بیگانه می‌شود و هر کد‌ما سا‌ز خود را می‌زنند (۱۹).

- نبرد با رژیم خمینی تبدیل به مبارزه‌از راه دور با اسواج رادیویی - که "بیشتر جنبه سمبلیک دارد" - می‌شود (۲۰).  
راستی اگر قرار بود بجای آقای لاهیجی یکی از بلندگوه‌ای خارج کشوری رژیم خمینی به‌ارزیابی جنبش انقلابی بنشیند، چیزی کم‌تر یا بیشتر از آنچه آقای لاهیجی گفته است می‌توانست بگوید؟

مبارزه‌ای تمام‌عیار و با چنین ابعادی، تا آن حد در چشم آقای لاهیجی کوچک و حقیر می‌شود که حتی یکی از مبرم‌ترین کارهایی که هر جنبش انقلابی موظف به انجام آن است - یعنی استقرار یک فرستنده رادیویی - نیز مورد حمله و سرزنش قرار می‌گیرد. و جالب این‌که علیرغم تمام کوششی که از هر سو برای حقیر شمردن مقام و مست انقلابی می‌شود رژیم خمینی گول امثال آقای لاهیجی را نخورده و مصرا نه برای خاموش کردن هر صدایی که به فریاد تبدیل شده اقدام کرده است و هرگز باور ننموده است که بخش عمده اپوزیسیون خارج کشور که حول مبارزه مسلحانه گرد آمده‌اند، ارتباطشان با داخل کشور قطع شده یا کم‌رنگ است و یا اینکه مسئولین آن تبدیل به "جنازه‌های سیاسی" پرت شده به‌خارج کشور شده‌اند. از همین‌جا معلوم می‌شود که آن "سازمانهای دفاع از حقوق بشر" که از "جماران

تا خطبه‌های نماز جمعه "مورد تهدید و افتراق قرار می‌گیرند، نه سازمان‌هایی از نوع "دفتر هماهنگی جامعه‌های دفاع از حقوق بشر در ایران" است بلکه سازمان‌هایی هستند که عموماً توسط نیروهای مقاومت و شورای ملی مقاومت با اوضاع ایران و ابعاد نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی آشنا شده‌اند. سردمداران و سخنگویان این رژیم نیز بارها اعلام کرده‌اند که اینگونه سازمان‌های بین‌المللی عمدتاً ما روفاکت‌هایی را بکار می‌برند که نیروهای مقاومت به آنها ارائه داده‌اند. بطور مثال: امسال رجایی خراسانی نماینده رژیم خمینی در ملل متحد ضمن اعتراف به شکست سیاسی رژیمش گفت: "این قطعنامه منحصر بر اساس اتهامات و حقه‌سازیهای غیر مستدل و غیر واقعی یک گروه تروریستی که خودش را سازمان مجاهدین خلق ایران یا شورای ملی مقاومت می‌نامد، بنا شده است!" بنا بر این امثال آقای لاهیجی نباید با بهره‌گیری از "تشابه اسمی" اظهارات مقامات رژیم خمینی را به خود بگیرند!

و اما یکی از نشانه‌های "تیزهوشی" آقای لاهیجی درک کلمه "استحاله" به معنای واقعی آن یعنی "دگرگونی و تحول" (۲۱) است. گویا بنظر او اوضاع آنچنان مبهم است که در این آشفته‌بازاری می‌شود معنی و تفسیر "استحاله" را - که در شرایط امروز ایران مفهوم سیاسی - اجتماعی خود را یافته - از کتاب لغت پیدا کرده و همانگونه به خورد مردم داد. در حالیکه استحاله‌گران رنگارنگ تا امروز به هر زبانی که شده سعی کرده‌اند که به عموم "حالی" کنند که حرکت سیاسی آنها به هیچوجه همخوانی و هماهنگی با معنای لغوی استحاله را ندارند و این توهم و شبهه را از بین برده‌اند که کسی قبیل از آنکه فعل و انفعالات آنها را در صحنه سیاسی ببیند، فقط به معنای لغت "استحاله" اکتفا کند. آقای لاهیجی و دوستان حقوق بشری شان، از آنجا که عادت کرده‌اند هرگونه فعالیتی در زمینه حقوق بشر را به دلیل تشابه اسمی به نام خودش ثابت کنند، تصمیم گرفته‌اند که همین شیوه را هم به "استحاله‌گران" یاد بدهند تا آنها نیز بتوانند با استدلال و مفهوم لغوی کلی "استحاله"، منظور و ماهیت واقعی

خویش را پنهان دارند. نزدیکی ماهوی و سیاسی امثال آقای  
لاهیجی - با وجود ادعای ایشان مبنی بر "اهل سیاست" نبودن -  
با استخاله‌گران، چنین ادعاهایی را موجه می‌سازد.

۳۰ آذر ۱۳۶۵

www.iran-archive.com

# FASLI DAR GOLESORKH

REDACTRICE  
ATEFEH - GORGIN

((NUMERO 11))

حساب بانکی :

Société Générale  
050122935  
B Madeleine Paris  
France  
A. Gorgin

آدرس پستی :

A. Gorgin  
Post restante  
2, rue Joseph  
Liouville 75015  
France - Paris

بها : در اروپا معادل ۳۰ فرانک فرانسه  
در آمریکا ۶ دلار